

پژوهش‌های علوم تاریخی

- ۱ • **اعتبارسنجی فرضیات تأثیر منفی نهاد دین بر زوال دولت صفوی**
یحیی بوذری‌نژاد، حسین ایرانپور
- ۱۷ • **بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده «مواهب الهی»**
جمشید نوروزی، مژگان صادقی‌فرد
- ۳۵ • **تأثیر سیاست مالی دولت‌ها بر تغییرات بودجه وزارت معارف در زمان پهلوی اول**
فؤاد پورآرین، آذر اردیانیان
- ۵۳ • **تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه**
خدیجه عالمی، یوسف حیدرنژاد
- ۷۱ • **روند ایجاد مدارس نوین و تحول نظام آموزشی ولایت کرمانشاهان (۱۲۹۹-۱۳۲۰ش)**
مطلب مطلبی، محمدجواد مرادی‌نیا
- ۸۷ • **نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۳۰ق) براساس رویکرد پاتریمونیال و بر (مطالعه موردی سه گروه مضافیان، ساجیان و حجریان)**
عباس آداودی جلفائی، مسعود وکیلی‌تنها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های علوم تاریخی

شماره استاندارد بین‌المللی (چاپی): ۹۲۵۴-۲۲۵۱
شماره استاندارد بین‌المللی (الکترونیکی): ۳۳۷۰-۲۶۷۶
سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۲۹

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)

سر دبیر: منصور صفت گل (استاد دانشگاه تهران)

دبیر تخصصی: خدیجه عالمی (استادیار دانشگاه تهران)

ناشر: دانشگاه تهران

هیأت تحریریه:

ادموند هرزیک	خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر	فرج‌اله احمدی
استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان	استاد دانشگاه کانته، اسپانیا	دانشیار دانشگاه تهران
عبدالرسول خیراندیش	رابرت گلیو	حسن حضرتی
استاد دانشگاه شیراز	استاد دانشگاه اکستر، انگلستان	دانشیار دانشگاه تهران
منصور صفت گل	محمدباقر وثوقی	کازئو موری موتو
استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه تهران	دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن
نوبوآکی کندو	سهراب یزدانی	
استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن	دانشیار دانشگاه خوارزمی	
مدیر داخلی: منصوره شهریاری	ویراستار ادبی و صفحه‌آرا: مریم جباری	

نشانی: تهران، خ انقلاب، خ قدس، کوچه آذین، پلاک ۱۰، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، طبقه سوم، دفتر مجله پژوهش‌های علوم تاریخی.

نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۱۷۰ قیمت:

مجله پژوهش‌های علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳۵۰/۶۰۳۵ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی - پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.
این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

■ پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی <https://www.sid.ir>

■ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی <https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/22717>

■ پایگاه استنادی ال ریخ (Ulrich) به نشانی [www.Ulrich's international periodicals directory](http://www.Ulrich's.international.periodicals.directory)

■ پایگاه استنادی آکادِمیا به نشانی

<https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۵-۱	<u>اعتبارسنجی فرضیات تأثیر منفی نهاد دین بر زوال دولت صفوی</u>
۳۴-۱۷	<u>بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده «موهب الهی»</u>
۵۲-۳۵	<u>تأثیر سیاست مالی دولت‌ها بر تغییرات بودجه وزارت معارف در زمان پهلوی اول</u>
۶۹-۵۳	<u>تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه</u>
۸۵-۷۱	<u>روند ایجاد مدارس نوین و تحول نظام آموزشی ولایت کرمانشاهان (۱۳۲۰-۱۳۹۹ش)</u>
۱۰۱-۸۷	<u>نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۰ق) بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر (مطالعه موردی سه گروه مضافیان، ساجیان و حجریان)</u>



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.346142.473584

Validation of the Hypotheses of the Negative Influence of the Institution of Religion on the Decline of the Safavid Reign

Yahya Bouzarinejad^{1,*}, Hossein Iranpour²

1. Associate Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran
2. Master student, Faculty of Social Sciences, University of Tehran

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/07/22</p> <p>Accepted: 2022/08/20</p> <p>Keywords: Safavid, religious institution, scholars, decline of government, eunuchs.</p>	<p>The role of the institution of religion in the Safavid reign - as a religious government - as well as the role of the institution of religion in the decline of this political power has always been discussed by scholars. Paying attention to the political, religious and social conditions at the beginning of the establishment and formation of the Safavid state bureaucracy and also considering the political, social and cultural conditions of the kings and society in the late Safavid era, is important to determine the role of religion and its involvement in the destruction of Safavid power. This article seeks to answer the question whether the institution of religion and the religious description of the Safavid government has led to its decline or collapse, or this issue is defective and not defensible. The answer to this question requires a very comprehensive follow-up in various historical sources related to the Safavid era, for which this study has tried to make the maximum use of library resources in order to explain and describe this issue. Due to the historical nature of this case, the present article has a root in history then having many follow-ups on its related matters. The institution of religion played its role in the beginning and middle of the Safavid period without any damage, but at the end of this period, it was somewhat influential in the turmoil of the late period. However, the other reasons for this fall are so many, to the extent that the role of the institution of religion is extremely small and can be said to be ineffective.</p>
<p>*Corresponding Author: E-mail: y_bouzarinejad@ut.ac.ir</p>	
<p>How To Cite: Iranpour, H., Bouzarinejad, Y., P. (2022). Validation of the Hypotheses of the Negative Influence of the Institution of Religion on the Decline of the Safavid Reign. <i>Journal of Historical Sciences Studies</i>. 14(1): 1-15</p>	



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

اعتبارسنجی فرضیات تأثیر منفی نهاد دین بر زوال دولت صفوی

یحیی بوذری نژاد^{۱*}، حسین ایرانپور^۲

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی دانشگاه تهران

چکیده	اطلاعات مقاله
نقش علما در تأسیس، اوج‌گیری و زوال حکومت صفویه همیشه مورد سوال و توجه اندیشمندان بوده‌است. توجه به شرایط سیاسی، مذهبی و اجتماعی در ابتدای تأسیس و شکل‌گیری دیوان‌سالاری دولت صفوی و نیز توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شاهان و جامعه در اواخر عهد صفوی در این پژوهش مورد اهتمام قرار گرفته تا نقش و مقدار تأثیرگذاری هر کدام از عوامل در زوال حکومت صفوی مشخص شود و در کنار آن‌ها نقش نهاد دین نیز نمایان گردد. بدین ترتیب این سوال شکل می‌گیرد که فرضیات تأثیر نهاد دین بر زوال تدریجی دولت صفوی کدامند. نهاد دین در ابتدا و اواسط دوره صفوی نقش خود را بدون خدشه انجام داده‌است، اما در اواخر این دوره و با ظهور علمای اخباری، و تأییداتی که نسبت به شاهان صفوی داشته‌است، مقداری در نابسامانی اواخر این دوره تأثیرگذار بوده‌است؛ هرچند عوامل و علل دیگر این سقوط، به حدی کثرت دارد که نقش نهاد دین در میان آن‌ها رنگ‌می‌بازد و می‌توان گفت بدون تأثیر است. پاسخ به مسأله این پژوهش تتبع جامعی در منابع متعدد تاریخی مربوط به عهد صفوی را می‌طلبید که به تبع آن سعی بر استفاده حداکثری از منابع کتابخانه‌ای و تبیین و توصیف مطلب بر اساس روش تحلیل اسنادی شده‌است. به نظر می‌رسد فرضیاتی که تأثیر منفی نهاد دین بر زوال دولت صفوی را پررنگ دانسته‌اند، مقداری در تحلیل خود دچار اشتباه بوده و تحلیل درستی از ماجرا نداشته‌اند.	تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۹ واژه‌های کلیدی: صفویه، نهاد دین، علما، زوال حکومت، خواجهگان.

*رایانامه نویسنده مسئول: y_bouzarinejad@ut.ac.ir

استناد به این مقاله:

ایرانپور، حسین؛ بوذری نژاد، یحیی، ۱۴۰۱، اعتبارسنجی فرضیات تأثیر منفی نهاد دین بر زوال دولت صفوی. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

۱۴(۱): ۱-۱۵

۱. مقدمه

حکومت صفویه از این حیث که پایان‌بخش بسیاری از شیوه‌های حکومتی و نقطه آغاز برخی از مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده، از اهمیت زیادی برخوردار است و به عنوان نقطه عطفی در تاریخ ایران شناخته می‌شود. این نکته مورد وفاق جمعی است که در شکل‌گیری و تداوم دولت صفوی، تشکیل ساختار سیاسی و دیوان‌سالاری آن حکومت و مشروعیت و پشتوانه فرهنگی آن «دین» (در مراتب مختلفی همانند فقه، علما، تصوف و...) یکی از اصلی‌ترین عناصر بوده و جایگاهی بی‌بدیل دارد.

به قدرت رسیدن صفویان پس از آشوب‌های متعددی که در ایران آن روز وجود داشت، از طرفی نتیجه تلاش‌های شاهان صفوی و سربازان و سرداران قزلباش بوده‌است و از دیگر سو مرهون حمایت‌ها، تلاش‌ها و فعالیت‌های علمای شیعی آن دوران می‌باشد. اما کار به همین جا ختم نمی‌گردد و علمای آن دوران به خواست خود و درخواست شاهان صفوی به کمک دربار آمده و در شکل‌دهی به ساختار دیوان‌سالاری و حمایت از مردم و شریعت نقش اصلی را ایفا کرده‌اند.

حمایت علمای اصولی، از حکومت صفوی و رفتارهای شاهانه دربار صفویه رفته‌رفته رو به کاهش نهاد، اما نهاد دین هنوز هم نقش تعیین‌کننده‌ای را در مناسبات دولت صفوی ایفا می‌کرد و دلیل آن حمایت و در صحنه بودن علمای اخباری بود. این حمایت تا اواخر دوره صفوی هم پایدار بود و همین امر سوال مهم این پژوهش را برمی‌انگیزد که تأثیر نهاد دین -که نقش بسزایی در سازوکار قدرت آن دوران داشت- در منحصرت ساختن سلسله صفوی و سیر حرکت رو به زوال و اضمحلال آن چیست؟ و این تأثیرگذاری در تدریج و زوال به منصف ظهور رسید یا دولت صفوی به یکباره دچار سقوط شد و دفعته زائل گردید؟ دیگر این که اگر از نقش نهاد دین در این عرصه عبور کنیم، نقش حرمسرا و خواجهگان و سپاهیان و شاهزادگان و مهاجمین و... چیست؟ و تا چه حد این زوال و ازبین‌رفتن نتیجه اقدامات عواملی غیر از دین است؟

سوال اصلی این نوشتار در واقع پی‌بردن به نظرات در مورد تأثیر نهاد دین در زوال حکومت صفوی است که آیا امکان بررسی فرضیاتی که علما را متهم به دخالت‌های نابجا و پافشاری‌های غیراصولی و ناصحیحی که مسیر تاریخ را دگرگون کرده و مقدمات از بین رفتن صفویان را فراهم نمودند وجود دارد یا اینکه نقش آن‌ها به حدی پررنگ است که تنها دلیل برافتادن صفویان بوده‌است؟ و یا در حالت سومی این زوال و سقوط بر خلاف تلاش‌های آنان بوده‌است و سقوط دولت صفوی به خاطر تمرد از دین و خودکامگی و پرداختن به امور باطل به‌وقوع پیوسته است و اتفاقاً نهاد دین این مسأله را به تعویق انداخته و در شکل و شمایل آن تصرفی کرده و در واقع رسالت خود را به بهترین وجه ممکن به منصف ظهور رسانده است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

مهمترین اثری که می‌توان از آن یاد کرد، کتاب *ریشه‌یابی زمینه‌های انحطاط دولت صفویه (از آغاز تا فروپاشی)* است که اخیراً به چاپ رسیده است. در این کتاب بحث بر سر تمامی عللی است که قدرت صفویه را کاهش داده و سرعت سیر انحطاط آن را فزونی بخشیده است. در یک فصل از بخش سوم این کتاب مسأله نقش نهاد دین در این انحطاط بررسی شده‌است و نتیجه آن تأثیر معتدبانه این نهاد و خاصه افزایش قدرت علما در زوال صفویه می‌باشد (بیگدلی، ۱۴۰۰: ۱۸۳-۱۷۷).

رودی متی (Rudi Matthee) در کتاب *ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان* نیز به نهاد دین پرداخته است و نقش منفی علمایی همچون علامه مجلسی، در بحران اواخر دوره صفوی را مورد اشاره قرار داده‌است (۱۳۹۳: ۲۰۷-۱۹۹).

حسینی در مقاله‌ای با عنوان *علل و عوامل سقوط صفویه* نیز به موضوع مورد نظر پرداخته است و اقدامات ضد مذهبی شاه‌عباس و نیز به خدمت گرفتن مذهب برای اهداف سیاسی توسط شاهان صفوی و سکوت برخی علما در قبال ظلم شاهان و برخورد ناصواب با اقلیت‌های دین مثل اهل سنت، ارامنه و ... را از عوامل سقوط صفویه دانسته‌است (۱۳۸۱).

مقاله دیگری نیز با عنوان *آسیب‌شناسی انحطاط صفویه: فروپاشی از درون* نگارش شده‌است که در آن تمرّد شاه‌سلطان حسین از نهاد دین و تسلط خواجهگان بر اوضاع و شرایط نابسامان اقتصادی دلیل این فروپاشی تلقی شده‌است (کاظمی راشد، ۱۳۹۵).

۲. فرضیات تأسیس صفویه

پاسخ به سؤالاتی که ذهن نگارنده را درگیر خود ساخته است منوط به پرداختن به اصل شکل‌گیری جایگاه نهاد دین در دل حکومت صفوی است که به چه صورت و با چه حدود و ثغوری این امر شکل گرفته است و مبارکی و نامبارکی آن تا چه حد قابل پیگیری و استنباط تاریخی است.

نهاد دین و خصوصاً برجسته‌ترین فقیه آن دوره ابوالحسن علی ابن حسین ابن عبدالعالی کرکی معروف به «محقق کرکی» نقش آشکاری در دولت صفوی و به‌خصوص سیاست‌های دینی و فرهنگی این حکومت داشته‌است (افندی، ۱۴۰۱: ۴۶۰/۳-۴۴۱؛ حر عاملی، ۱۳۸۵: ۱۲۱/۱-۱۲۲؛ صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۱۵۰-۱۶۸؛ فرهانی منفرد، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۱۰؛ المهاجر، ۱۴۱۰: ۱۲۱-۱۳۳). محقق کرکی دارای بینش سیاسی و مذهبی بسیار قوی و صائبی بوده‌است و خدمات پرشمار او بسیار درخور توجه است. توجه ویژه شاه‌اسماعیل به محقق کرکی باعث شد وی عرصه را برای فعالیت‌های مذهبی، سیاسی و فرهنگی مناسب دیده و فعالیت‌های مدید و عدیدی را آغاز نماید که سرچشمه مناسبات و اتفاقات زیادی بوده‌است. او تلاش نمود شالوده ساختار قدرتمندی برای مرجعیت در ایران را پی‌ریزی کند و به همین دلیل شروع به ایجاد تغییراتی در دل ساختار دینی و فرهنگی ایران نمود تا مراکز علمی ایران را از نگاه فلسفی و کلامی به سوی نگاه فقهی سوق دهد.

محقق کرکی پس از شاه اسماعیل اول نیز همچنان در صحنه ماند. او در بین سال‌های ۹۳۶-۹۲۰ ق در نجف زندگی می‌کرد (حسون، ۱۳۸۱: ۶۸۱/۲-۶۷۹). وی در این دوره برای دیدار با شاه‌طهماسب دو بار به ایران سفر کرد (افندی، ۱۴۰۱: ۴۵۴/۳؛ خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۴۵۹). شاه‌طهماسب به شدت تحت تأثیر محقق کرکی بود و فرامینی برای اطاعت همگی کارگزاران از محقق کرکی صادر کرده‌است که در تاریخ مورد توجه است (تنکابنی، ۱۳۶۴: ۳۴۷؛ خوانساری، ۱۳۵۵: ۱۶۸/۵).

دامنه فعالیت‌ها و خدمات محقق کرکی به مسائل فقهی و شیخ‌الاسلامی و بسط ید او در امور مملکت مختومه نمی‌گردد. از جمله مهم‌ترین اقدامات او تربیت شاگردان بود. محقق کرکی کوشید نسلی از فقیهان موفق و اجتماعی را تربیت نماید تا در ساختار و مناسبات قدرت باقی مانده و به ارشاد مردم بپردازند و سلسله عظیمی از او به یادگار ماند (جعفریان، ۱۳۸۷: ۳۴۶-۳۲۱؛ حسون، ۱۳۸۱: ۱۱۹/۲-۱۶۲). خدمات محقق کرکی و شاگردان او بر کسی پوشیده نیست و شهید مطهری اقدامات و خدمات محقق کرکی و شاگردان او را دلیل عدم انحراف تشیع ایرانی دانسته است (۱۳۹۹: ۴۴۱/۱۴-۴۴۰). در واقع می‌توان گفت نسل بعدی علمایی که نبض تشیع و تا حدودی حکومت را نیز در دست داشتند و به مردم خدمات متعددی می‌رساندند

از جمله کمال‌الدین درویش محمد ابن الحسن و علی ابن هلال الکرکی مشهور به شیخ علی منشار و حسین ابن عبدالصمد جباعی - همگی از شاگردان محقق کرکی بودند (امین، ۱۴۰۳: ۳۷۱/۳۰؛ مهدوی اصفهانی ۱۳۴۸: ۳۲۰؛ المهاجر، ۱۴۱۰: ۱۴۱).

عالم دیگری که نقش او نیز در تحکیم قدرت دولت صفوی و نیز محکم کردن جای پای شیعه در این برهه از تاریخ و نیز فعالیت‌ها و آثار تمدنی ویژه آن دوره غیر قابل انکار است، شخصی نیست جز بهاء‌الدین محمد عاملی معروف به شیخ‌بهایی که مرحله نخست زندگی پرثمر او در فعالیت و جهاد علمی از زمان پادشاهی شاه‌طهماسب تا شاه‌عباس اول گذشت که در آن به بهره‌گیری از علم استادان گوناگون نیز مشغول بود (قمی، ۱۳۵۹: ۱۳۵۷/۱-۱۵۵) و مرحله دوم آن از هنگام آغاز حکومت شاه‌عباس اول آغاز می‌گردد که به سمت شیخ الاسلامی گمارده شد (افندی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۱/۵-۱۵۹). خدمات شیخ‌بهایی نیز بسیار است. او هم با نفوذ خود توانست سیاست‌های دربار و شخص شاه را به نفع مردم و دین مصادره کند و هم با علم سرشار خود آثار تمدنی ویژه‌ای را در معماری و ادبیات و عرفان خلق کرده و به یادگار بگذارد.

۳. فرضیه‌های سقوط صفویه

تعاملات با حکومت صفوی دارای موافقین و مخالفینی در میان علمای شیعه بوده‌است. علمای شیعی قبل از این حکومت در انزوا به سر برده و به همین فراخور نظریه‌ای در باب شئون زعامتی و حدود و ثغور آن نداشتند. وقتی شاه‌اسماعیل و پس از او شاه‌طهماسب به حکومت رسیدند، علمای شیعه و از جمله محقق کرکی سعی در هدایت این جریان به سمت کمال و تعالی داشتند و با استفاده از نفوذ خود تلاش کردند شاهان و دربار و سیاست‌های دولت صفوی را به نفع مردم مصادره نمایند. در زمان شاه‌عباس - به دلیل اقتداری که از خود نشان می‌داد - هر چند به سختی، اما علمایی همچون شیخ‌بهایی با در دست گرفتن پاره‌ای از امور، سعی در حل مشکلات مردم نمودند.

نهاد دین با تمامی حدود و ثغورش، در دوران شکل‌گیری، اوج و افول صفویه نقش بی‌بدیلی داشته‌است و به خاطر عجین بودن نهاد قدرت و نهاد دین نمی‌توان تأثیرات آن در پدیدارهای دوران صفویه را نادیده انگاشت. دیدگاه‌های موجود در ارتباط با تأثیرات این نهاد در زوال و سقوط ناگهانی حکومت صفوی را می‌توان در دو دسته قرار داد، نخست، دسته‌ای که به نوعی تحلیل درون‌گفتمانی را ارائه کرده‌اند و با تحلیل شرایط اواخر عهد صفوی، هم شرایط سیاسی - اجتماعی اواخر این دوره را در فروپاشی آن مؤثر دانسته‌اند و هم نهاد دین را مورد انتقادهای مختلفی قرار داده‌اند، که به دلیل وجود مشکلاتی، راه زوال نهاد قدرت دینی را هموار کرده‌اند.

دوم، اندیشمندانی که به نوعی مستشرق بوده یا در عصر جدید به طور کامل تحت تأثیر نگاه آنان بوده‌اند. تلقی این دسته از نویسندگان از زوال صفویه به نوعی ذیل نظریه‌های خاص و تا حدودی همراه با تأثیر تعلقات دینی و مذهبی خود آنان بوده‌است و همین امر مسأله این پژوهش را تشکیل داده‌است.

۳-۱. تحلیل‌های درون‌گفتمانی از علل برافتادن صفویان

یکی از مهمترین آثاری که در رابطه با نهاد دین در دوره صفویه نگاشته شده‌است، کتاب *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی* نوشته آقای منصور صفت‌گل است. بحث ایشان در مورد دین و نهاد دینی در عصر صفوی بسیار مفصل است و استنادات درخور توجهی به منابع قدیم و جدید داشته‌اند. ایشان هم آثار مورخین ایرانی را بررسی کرده و هم

تاریخ‌نگاری‌ها و سفرنامه‌ها و هم تاریخ‌های تحلیلی مربوط به عصر صفوی را مورد توجه و مذاقه قرار داده‌اند و در این بخش صرفاً نظر ایشان در رابطه با نقش نهاد و ساختار دینی در فروپاشی صفویه پرداخته خواهد شد.

نظر ایشان در مورد فراز و فرود ساختار دینی بدین صورت است که این نهاد در رابطه تامی با نهاد قدرت و سیاست به‌سرمی‌برده و قدرت و ضعفش بسته به نهاد قدرت افزایش و کاهش می‌یافته است و تاثیر این نهاد در ساختار قدرت غیرقابل اغماض است (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۱۹۰، ۲۳۵، ۲۳۸). از دیدگاه آقای صفت‌گل دلیل آشفتگی ساختار دینی ایران در اواخر دوره صفوی این است که پس از علمای مطرح این دوره تا سالیانی، عالم نامدار دیگری مطرح نشد و عالمان دیگر نیز درگیر سیاست‌بازی‌ها بوده و از آرمان‌های بلند خود فاصله گرفته بودند (همان: ۲۳۴-۲۳۶). از نگاه آقای صفت‌گل تأثیرات سیاست‌های غلط حکومت نسبت به کاهش قدرت قزلباشان نیز در افول این سلسله تأثیر زیادی داشته‌است (همان: ۸۲).

یکی از آثار مهم دیگر در موضوع مورد مطالعه، کتاب *مکافات‌نامه* می‌باشد. آگاهی چندانی از مؤلف این کتاب وجود ندارد و تنها همان اطلاعاتی که در اشعار این کتاب وجود دارد به صورت ناقص، ناظم خود را معرفی می‌کند. گرایش‌های عرفانی او به روشنی از ابیاتش مشخص می‌گردد. او ۸ علت را برای سقوط صفویان برمی‌شمارد و در یکی از آن‌ها به علما انتقاد می‌کند. وی به عنوان فردی که طرف‌دار صوفیان است، مخالفین را سرزنش نموده و مخالفت آن‌ها را نشأت‌گرفته از وام‌داری آن‌ها به دنیا می‌داند (مکافات‌نامه، ۱۳۹۸: ۱۲۱۶).

بخش دیگری از انتقادات شاعر به عالمان آن است که ایشان به خود لقب‌هایی همچون عالم، اندیشمند و متقی داده و خود را در مقام اثبات این گونه جلوه داده‌اند و این درحالی است که در مقام ثبوت از این جنبه‌های علمی و تقوایی خبری نبوده‌است و بسیاری از افراد سودجو در کسوت روحانیت سعی در کسب وجاهت و زراندوزی داشته‌اند (همان: ۱۲۲۰-۱۲۱۸).

خاتون‌آبادی که در واقع نواده دختری علامه مجلسی بوده‌است (جعفریان، ۱۳۹۸: ۱۲۰۲)، در *مناقب‌الفضلاء* دلیل برافتادن صفویان را فشارها و سختی‌های ناشی از فتنه‌ها و فساد و خاموشی چراغ علم و اندراس عالمان قلمداد کرده‌است (۱۳۷۹: ۴۶۵-۴۶۶). از نگاه خاتون‌آبادی این کفران نعمت وجود علما بوده‌است که تبدیل به نقیمت شده و فتنه افغان را بر سر حکومت صفوی و مردم آوار کرده‌است.

قطب‌الدین نیریزی (متوفی ۱۱۷۳ق) از علمای شیعی با گرایشی عرفانی می‌باشد. او در رسائل خود سعی در آسیب‌شناسی عصر صفوی نموده‌است. از نظر او عوامل مختلفی منجر به فروپاشی صفویه شده‌است؛ اما در مورد نقش علما و روحانیون، بحث را بر سر یکی از کنش‌های اجتماعی علما می‌برد که چون بدان عمل نکرده‌اند، بدین عقوبت دچار شده‌اند و آن بی‌عملی، عدم امر به معروف و نهی از منکر بوده‌است (جعفریان، ۱۳۹۸: ۱۲۰۴-۱۲۰۵).

نیریزی برای خروج از مشکلاتی که دامن‌گیر جامعه زمان خود بوده‌است راهکارهایی را ارائه می‌کند و به مقداری از مشکلات نهاد دین در آن دوره اشاره می‌کند. مشکلاتی از جمله عدم امر به معروف و نهی از منکر، عدم وحدت و اختلاف بسیار در میان علما و... (نیریزی، ۱۳۹۸: ۱۳۴۳ و ۱۳۵۰). نیریزی به این مطلب هم اشاره می‌کند که علمایی که با حمایت‌های خود باعث قدرت گرفتن ظالمین شده‌اند بایستی توبه کنند و به راه الهی بازگردند (همان: ۱۳۴۴).

۲-۳. فرضیاتی که ذیل نظریات جهانی یا شرق‌شناسان شکل گرفته‌اند

تحلیل اغلب این اندیشمندان - که به نوعی مستشرق بوده‌اند یا متأخر بوده و به طور کامل تحت تأثیر نگاه مستشرقین - همراه با تعلقات دینی و مذهبی خود آنان بوده‌است. البته برخی از نویسندگان نیز بررسی شده‌اند که علی‌رغم ایرانی بودن، دلیل ذکر فرضیات آنان در این قسمت به تأثیرپذیری آنان از نظرات جهانی برمی‌گردد.

۱-۲-۳. فرضیات مستشرقین و نویسندگان متأثر از آنان

در کتاب‌ها و سفرنامه‌هایی که از سفر کروسینسکی (Krusinski) به ایران برجای مانده است، به صورت خاص در مورد نقش نهاد دین و علما در فروپاشی صفویه سخنی به میان نیامده است. اما او از اختلافی سخن می‌گوید که تا حدودی به اندیشه دینی مرتبط است و آن اختلاف بین سنی و شیعه است که از نظر او در سقوط صفویه تأثیرگذار بوده‌است. در واقع او حدود و ثغور این مطلب را نیز توضیح زیادی نمی‌دهد و تنها به ذکر همین گمان بسنده می‌کند که ایجاد نفرت و عناد بین شیعه و سنی بعد از تشکیل دولت صفویه فزونی یافته است (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۴-۲۳). می‌توان منظور او را بر این مطلب حمل نمود که اشاره به هجوم افغان‌ها به ایران به دلیل جنگ با مذهب تشیع بوده‌است و در واقع به دلیل فتاوی بوده‌است که علمای اهل سنت علیه تشیع در حرمین شریفین صادر کرده بودند (جعفریان، ۱۳۹۸: ۱۱۹۹/۳-۱۲۰۱). کروسینسکی (Krusinski) به مطلب دیگری، که آن نیز به اندیشه دینی مرتبط است، اشاره می‌کند. از دیدگاه او با وجود تأثیر روحانیون بر شاه و دارا بودن توان تأثیرگذاری بر فرامین او، درباریان غالباً با نفوذ خود در شاه، نظر او را برمی‌گرداندند و همین امر مردم متشرع را از شاه و حکومت ناامید می‌کرد (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۳-۲۶؛ لکه‌پارت، ۱۳۶۴: ۴۴-۴۶).

براون (Edward Browne) مطالبی را به صورت پراکنده در کتاب *تاریخ ادبیات ایران*، در مورد علل زوال صفویه آورده است. او بیشتر این مشکلات را ناشی از تسلط روحانیت (از جمله علامه مجلسی) در اواخر دوره صفوی و از بین رفتن تصوف و جریان صفویه می‌داند. نتیجه این رویکرد در اندیشه او، به رشد هر چه بیشتر علم شرعی انجامیده و همین امر منجر به از بین رفتن و زوال علوم کمالی همانند عرفان بوده‌است (براون، ۱۳۶۹: ۴۱ و ۱۲۷). نظر صفا نیز به نظر براون بسیار نزدیک است (صفا، ۱۳۷۰: ۱۸۱/۵). به نظر می‌رسد صفا بیش از آن که به بحث علمی پرداخته باشد گرفتار منشی کینه‌توزانه نسبت به روحانیت است (جعفریان، ۱۳۹۸: ۱۲۰۳).

مینورسکی (Minorsky) نیز عوامل مختلفی را به عنوان علل فروپاشی صفویان مطرح کرده‌است. او مسائلی از جمله محو هسته اصلی و اساسی دین، گسترش و افزایش بهای املاک سلطنتی در قبال از دست رفتن درآمد اقشار و طبقات ضعیف، تضاد شدید عناصر قدیمی‌تر و جدید، انحطاط خاندان شاهی و مسئولیت‌پذیر نبودن دولت در سایه (یعنی حرم‌سرا و خواجگان) را از علل تباهی، انحطاط و زوال صفویه دانسته است (۱۳۶۸: ۳۶-۳۷) و این دیدگاه مورد قبول سایر محققین غربی در دوره اخیر نیز بوده‌است (لکه‌پارت، ۱۳۶۴: ۲۱-۲۹؛ فوران، ۱۳۷۸: ۱۲۱؛ متی، ۱۳۹۳: ۱۵۳، ۲۴۷).

رودی متی (Rudi Matthee) نیز در تحلیل خود عوامل مختلفی از جمله مشکلات دربار و نفوذ خواجگان و زنان در شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسین و شخصیت مهربان شاه‌سلطان حسین و... را از دلایل برافتادن صفویان برشمرده است (متی، ۱۳۹۳: ۱۹۹-۲۰۰)؛ اما تحلیل او همانند دیگر مستشرقین خالی از نگاه بدی نسبت به نهاد دین نیست. متی (Matthee) به صورت خاص به علامه مجلسی می‌پردازد و نمونه‌هایی از نفوذ او در شاه را مطرح می‌کند و اقدامات ایشان را مورد انتقاد قرار می‌دهد (همان: ۲۰۰، ۲۰۶-۲۰۷). او همچنین اعتقاد دارد حکومت با فشارهای اقتصادی و مالیاتی و اخذ خراج بیش از

حد از زرتشتیان، یهودیان و از همه مهمتر ارامنه، مقدمات خروج ارز و سکه را از کشور فراهم کرده و همین امر کمبود پول را به دنبال داشته‌است و باعث ترغیب تدریجی کمپانی‌های غربی به دادوستد با حکومت عثمانی و هند، به جای دولت ایران شده‌است (متی، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۴).

۳-۲-۲. فرضیات متأثر از تاریخ‌نگاری شوروی

جان فوران (John Foran) در مورد سقوط صفویه نگاهی دارد که مشکلات صفویه را ذیل بحران‌های به‌وجودآمده در سطح جهانی تحلیل می‌کند و در این تحلیل، تحت تأثیر امانوئل والرش‌تاین (Immanuel Wallerstein) است. فوران توضیح می‌دهد که بحران‌های به‌وجودآمده در اواخر دوره صفویه، در سطح جهانی و خصوصاً تورم و کسری تراز بازرگانی، تأثیرات متعدد بر نظامات اقتصادی، نظامی و سیاسی ایران نیز نهاد و همین امر موجب به وجود آمدن بحران در ایران آن روز شد (۱۳۷۸: ۱۲۱).

دیدگاه‌هایی نزدیک به این نظر وجود دارد که بحران‌های زمان صفویه در ایران را ذیل گفتمان و نظریه بحران فنودالیستی در تاریخ جهان معنا می‌کند. این محققین - که تاریخ را بر اساس تاریخ‌نگاری شوروی می‌نگارند- با تکیه بر ایدئولوژی مارکسی و مارکسیستی داده‌های تاریخی زمان صفویه و کنش‌ها و فرآیندهای داخلی آن زمان در ایران را به مثابه دوره شکوفایی و تعالی دولت و حکومت فنودالی در ایران تلقی کرده‌اند و تأکید خود در تحلیل‌های مربوط به آن زمان را بر مشکلاتی که بر سر راه دهقانان در کشاورزی و زمین‌داری بوده‌است، معطوف داشته‌اند (ولی، ۱۳۸۰: ۱۴-۳۸؛ آغاجری، ۱۳۷۹: ۵۵).

برخی دیگر از نویسندگان اعتقاد دارند ظهور یک طبقه تاجر و مستقل و نیز ایجاد شدن یک بازار آزاد و نیروی کار فراوان و آزاد در آن دوره ضروری بود، اما به دلیل وجود تمرکز اقتصادی در دستان شاه و دربار و شاهزادگان و به تبع آن کاهش دامنه خودمختاری و از بین رفتن استقلال نهادهای اجتماعی، جایی را برای ظهور و بروز سرمایه‌داری نگذاشت و مقاومت در برابر مظاهر سرمایه‌داری سبب عدم شکوفایی اقتصادی صفوی شد و حکومت را به سمت زوال سوق داد و همین امر سبب از بین رفتن آن سلسله و اقدام مردم علیه آن شد (نویدی، ۱۳۸۶: ۲۱۱-۲۰۹).

۳-۲-۳. نظریه تضعیف مالکیت عمومی

سیدجواد طباطبایی نیز اعتقاد دارد انحطاط دولت صفوی در واقع یک سیر تدریجی و نیل به انحطاط بوده‌است و اتفاقی ناگهانی رخ نداده‌است. از دیدگاه او یک دوره «گذار» وجود داشته‌است که در اثر تضعیف مالکیت عمومی زمین، به دلیل افزایش قیمت املاک خاصه شاه به وجود آمده بود و همین امر سبب نقصان تدریجی احساس وابستگی مردم به زمین و کاهش همت آن‌ها در آبادانی آن شد و انحطاط مذکور به وقوع پیوست (۱۳۸۰: ۱۸۷-۱۸۸). البته جمعی از نویسندگان به علل مختلفی برای این زوال اشاره کرده‌اند: «...منفی عملکرد وزرا، افراط در سیاست خاصه‌سازی، و نتایج منفی متعددی که در زمینه اقتصادی و نظامی به بار آورد، یکی از عوامل مهم سقوط آسان آن سلسله در مقابل حمله ناچیز افغان‌ها بود» (میرجعفری و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۳).

۴. سنجش اعتبار فرضیات

بررسی فرضیاتی که نسبت به علل و عوامل سقوط صفویان ذکر شده است، بدون در نظر داشتن شرایط سیاسی و اجتماعی اواخر دوره صفوی غیرممکن است و از این جهت نگارنده به بررسی مجملی از این بحث می‌پردازد. در نگاه جمع‌گرایانه از محققین این امر مورد وفاق است که حکومت صفوی در ابتدا به سختی و با تلاش‌های شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب تأسیس و دارای قدرت قابل توجهی شد؛ این قدرت در زمان شاه‌عباس به اوج خود رسید و بسط پیدا کرد؛ تا این که در زمان شاهان بعدی رو به افول نهاد و در زمان شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسین به نهایت حضيض خود رسید و انحطاط مستمری پیدا کرد تا این که توسط محمود افغان درهم‌شکست و قلع‌و‌قمع شد. رضاقلی‌خان هدایت در این باره اعتقاد دارد که سلسله صفوی دوران کودکی و خردسالی خود را در زمان شاه‌اسماعیل اول و شاهان بعدی تا شاه‌عباس گذراندید و در زمان شاه‌عباس به بلوغ رسید و دوران پیری آن بعداً پیش آمد (۱۳۸۰: ۶۹۳۹/۱۲-۶۹۴۱). در مورد اواخر دوره صفوی نیز می‌توان ارجاعات زیادی را ذکر نمود، به عنوان مثال اعتمادالسلطنه دلیل سقوط صفویه را این گونه استنباط می‌کند که چون برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیمه اهتمام نمی‌کردند و کارگزاران و وزرا با هم ضدیت داشتند، کارها معطل می‌ماند و فساد شکل می‌گرفت (۱۳۶۷: ۱۰۳۸/۲-۱۰۳۷).

از زمان شاه‌عباس رسم و سنت بدی در دربار صفوی جان گرفت که شاهان تمامی کسانی را که ممکن بود تصویری نسبت به شاهی و توطئه علیه شاه موجود را داشته باشند و یا به صورت بالقوه یا بالفعل برای نظام سیاسی مستقر مشکل‌آفرین باشند از دم تیغ گذرانده و آن‌ها را به قتل می‌رساندند یا حداقل چشمانشان را کور می‌کردند تا در سر کسی سودایی برای قدرت مضاعف شکل نگیرد (نویسی، ۱۳۸۶: ۸۱؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۸۳-۸۸۴؛ شاملو، ۱۳۷۴: ۲۲۱؛ فلسفی، ۱۳۴۸: ۱۶۷/۲؛ لوفت، ۱۳۸۰: ۱۲۶-۱۲۷؛ هینتس، ۱۳۷۱: ۱۰۸-۱۰۹). شاهزادگان می‌دیدند که برادران و نزدیکانشان به خاطر ترس شاه، کشته شده و یا کور می‌شوند و همین مسأله باعث بروز مشکلاتی در روح و روان آن‌ها می‌شد و وقتی یکی از این شاهزادگان زنده مانده و به حکومت می‌رسید سعی در رفع عقده‌های خود کرده و در تلاش بود تا همانند پدران خود سایه ترس را از سر خود باز کند و به نوعی در آرامش، حکومت خود را پیش ببرد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۷۴۶/۲).

شاه‌سلیمان - که به طرزی عجیب، و با نفوذ خواجگان دربار به پادشاهی رسید (شاردن، ۱۳۶۲: ۱۶۲۳-۱۶۲۱؛ صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۸۶) - مانند دوران کودکی‌اش، نتوانست از حرم‌سرا دل بکند و تا آخر عمر و در تمام سالیان حکومت خود در دل حرم‌سرا به سر می‌برد و حتی اخبار را از امیران و وزرای خود با واسطه خواجگان حرم‌سرا می‌شنید و از کنه واقعیت اخبار مطلع نمی‌شد (مورگان، ۱۳۷۳: ۲۰۱). مشکلات شخصی شاه مملکت هیچ‌گاه شخصی نخواهد ماند و راه را برای فسادهای مختلف مالی، اداری، قضائی، سیاسی، نظامی و فرهنگی باز خواهد نمود و همین‌گونه شد (وارد، ۱۳۸۳: ۹۹؛ شاردن، ۱۳۳۶: ۳۹/۴ و ۴۳۲؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۰/۳-۹۱). شاه‌سلیمان که خود در دوران کودکی و نوجوانی شاهد قتل‌های پدرش بود نیز شرایط هراس‌آمیزی را برای جانشینان خود به وجود آورد. حسین‌میرزا که بعداً به شاهی رسید نیز در دل این شرایط رشد و نمو کرد. تأثیرات تربیت این‌چنینی بعدها در شخصیت شاه‌سلطان حسین به خوبی هویدا بود. او بر خلاف دیگر سلاطین به خون‌ریزی‌های نداشت و سعی می‌کرد همه چیز را از دست داد (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۹؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۱۵، ۱۳۲؛ سیاق‌التواریخ، ۴: ۴۱۰۷؛ کروینسکی، ۱۳۶۳: ۶۸-۶۶؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۸-۵۹).

در اواخر دوره صفوی، وضعیت مردم نیز تغییرات بسیاری داشته و مشکلات آن‌ها به شدت رو به افزایش بوده است. یکی از نویسندگان گزارش خوبی در مورد شرایط اجتماعی به یادگار گذاشته است: «سرتاسر کشور به انواع دردها بیمار گشته آن چنان که پزشکان از درمانش عاجز مانده‌اند و آرای زیرکان و عاقلان در درمانش به اختلاف و سرگستگی در افتاده؛ آن چنان که برای این درد کشنده درمانی نمی‌یابند» (نیریزی، ۱۳۹۸: ۱۳۳۹/۳). چنانچه مورخان دوره صفوی بالاخص دوره سلطنت شاهسلطان حسین نگاشته‌اند، در این دوره فساد اخلاق جنسی در بین مردم و به‌ویژه لشگریان رواج فراوان پیدا کرد (بودری‌نژاد و مرندی، ۱۳۹۷: ۷۲۸). می‌توان گفت در آن دوره بیشتر مسئولین حکومتی مشغول بهره‌مندی از لذات دنیوی بودند و شخص شاه بیش از دیگران در این امور غرق گشته بود (آصف، ۱۳۸۲: ۱۰۵-۱۱۸).

از دیگر مشکلات دوره شاهسلطان حسین تغییر ارزش‌ها است. یکی از این موارد تغییر در جایگاه ارزشی خواجهگان در حرم‌سرا است. تا زمان شاهسلیمان و پس از آن دوره شاهسلطان حسین خواجهگان ایرانی نبودند و به شدت به شاه وابسته بودند، اما در اواخر دوره صفوی آن‌ها به شدت قدرت گرفته (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۷۷) و از میان ایرانیان نیز برای حرم‌سرا خواجهگانی انتخاب می‌شد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۵۴؛ دوسرسو، ۱۳۹۱: ۳۸). این آسیب‌های اخلاقی وقتی خود شاه نیز در آن غرق شده باشد و وزیران را هم به این گرداب بکشاند باعث دگرگونی ارزش‌ها می‌شود و همین امر زوال صفویه را در پی داشت (راوندی، ۱۳۸۲: ۴۹۰/۷). علاوه بر آسیب‌های اخلاقی در اواخر دوره صفوی نظام اداری نیز دچار آسیب‌های جدی شد. مسافرائی از خارج که سفرنامه‌هایی نوشته‌اند گزارشاتی از این موارد را مطرح نموده‌اند (دوسرسو، ۱۳۹۳: ۲۰۵؛ کروسینسکی، ۱۳۸۲: ۲۶؛ متی، ۱۳۹۳: ۲۰۵).

رودی متی (Rudi Matthee) نیز تحلیل مفصلی در مورد اواخر دوره صفوی دارد. او معتقد است ایران در آن دوره نسبت به کشورهای همسایه‌اش از ذخایر پولی کمتری برخوردار بوده و حکومت نیز کارآمدی موثری در شأن نظارت بر امور اقتصادی نداشته و همین امور موجبات زوال صفویان را فراهم آورده است. بی‌ثباتی و ناکارآمدی صفویه به همین جا ختم نشده و حکومت با فشارهای اقتصادی و مالیاتی و اخذ خراج بیش از حد از زرتشتیان، یهودیان و از همه مهمتر ارامنه مقدمات خروج ارز و سکه را از کشور فراهم کرده و همین امر کمبود پول را به دنبال داشته است و باعث ترغیب تدریجی کمپانی‌های غربی به دادوستد با حکومت عثمانی و هند به جای دولت ایران شده است (متی، ۱۳۹۳: ۱۰۲-۱۰۴). این نظر را می‌توان این گونه تقویت کرد که با انحصاری که سلطنت برای خودش در امور تجاری به وجود آورده بود، عملاً فرصت‌های سرمایه‌گذاری از دیگران سلب شده و سرمایه شاه هم برای فرهنگ مصرف‌زده درباریان خرج می‌شد و مدیریتی بر منابع مالی صورت نمی‌گرفت. یکی از شواهد بارز این امر تجارت بازرگانان ارمنی است که با صدور ابریشم ثروتمند شده و ثروت خود را در روسیه و حوزه بالتیک سرمایه‌گذاری کرده بودند و توان این سرمایه‌گذاری را در ایران نداشتند و در ایران فقط زمین می‌خریدند (بنانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۳).

در مقابل نگاه‌هایی که ظلم دولت صفوی را پررنگ کرده و نابلدی آن‌ها را بزرگ جلوه داده‌اند، توجه به برخی نظرات مخالف هم درخور توجه است. سیوری (Savory) در این رابطه می‌گوید: «شیوه کنترل اجتماعی حکام تابعه، تظلم‌خواهی از مقام سلطنت بود که افرادی که مورد ظلم آنان واقع شده‌اند، همیشه می‌توانند به آن (تظلم‌خواهی از شاه) دست یازند، زیرا هیچ کسی در ایران نمی‌تواند مانع توسل جستن به این رویه باشد» (۱۳۸۹: ۱۷۶، ۱۸۰). باید اضافه کرد که این قبیل موارد و نقل‌های دست‌گیری از رعیت و رسیدگی به حال و شکایات مردم در زمان اقتدار صفوی بوده است که هم شاه از اقتدار

برخوردار بود و هم علما، شاهان را از تن‌پروری و لذات دنیوی برحذر می‌داشتند و آنان را به رسیدگی به کارهای مردم سفارش می‌کردند.

با توجه به گزارشی که از شرایط سیاسی و اجتماعی اواخر دوره صفوی ارائه شد، از دیدگاه نگارنده نگاه مستشرقین و متأثرین از آنان خالی از اشکال نیست و بنا به دلایلی، این محققین دچار اشتباهاتی در مورد تاریخ ایران، به‌خصوص در مورد اواخر دوره صفویه شده‌اند. شرح مقصود این‌که، در دیدگاه غالب این افراد گویی سر‌ستیزی با نهاد دین وجود دارد و آن‌ها سعی دارند چهره دین را مغشوش کنند و این به‌خاطر تعلق دینی خود آن‌ها است. یعنی در آثار اکثر قریب به اتفاق این نویسندگان به ارامنه جلفای نوی اصفهان بیشتر از جمعیت حداکثری توجه شده‌است و سعی نموده‌اند غالباً مشکلات و احوال ایشان را در نوشته‌های خود ذکر کنند تا احوال بیشتر مردم را. این امر باعث مسأله بزرگ‌بینی تأثیر منفی علمای دینی شیعی، در نگاه آنان بوده‌است و سبب شده‌است که تحلیل آن‌ها از شرایط اواخر دوره صفویه مقداری از واقع‌نمایی به دور بوده و داده‌های تاریخی را معطوف به هدف خود جلوه دهند. به علاوه این، شواهدی در طول تاریخ ذکر شده‌است که این برداشت‌ها را تحت‌الشعاع قرار داده و محقق را به سمت نقادی نگاه این اندیشمندان سوق می‌دهد. علاوه بر مواردی که در گزارش اواخر عهد صفوی ذکر گردید، به عنوان مثال برخی از نویسندگان تبه‌ذیرات و اسراف‌های دربار شاه‌سلطان حسین را عامل تضعیف قدرت صفویه و افول آن دانسته و توصیه به تدبیر امور سپاهیان نموده‌اند (موسوی فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۷). برخی هم دشمنی و کینه و تعارض بین وزرا و امیران در زمان شاه‌سلطان حسین را دلیل این سستی بیان نموده‌اند (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۱۹۷).

از طرفی در مورد دیدگاه‌هایی که تحولات عصر صفوی را دست‌خوش تغییرات منجر به سرمایه‌داری و مقدمات و موانع آن می‌دانند و فرضیات خود را ذیل نظریات تاریخ‌نگاری شوروی بیان می‌کنند، عرض می‌شود که به نظر نگارنده داشتن چارچوب نظری، برای تاریخ و آن چارچوبی که نظریه‌ای جهانی آن را ساخته‌است، صحیح نیست، چون اقتضائات و شرایط هر زمان و هر مکانی مختص به خود آن‌است و نمی‌توان گفت اتفاقات و داده‌های تاریخی هر بلادی را می‌توان بر اساس مثلاً تئوری مارکسیستی تحلیل کرد و تغییرات و اتفاقات را در راه رسیدن به هدف آن تئوری دانست. مشخصه این نگاه مسأله‌ای است که بسیاری از تاریخ‌نگاران متأثر از مارکسیسم را مورد هجمه قرار می‌دهد، آن‌ها که سعی کرده‌اند در تمامی ادوار تاریخی و در هر مکانی چرخه برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری را تطبیق کرده و به دنبال روزه‌ای برای جاری‌ساختن این چرخه بوده‌اند و تلاش مضاعف خود را معطوف به برقراری دوره‌ای در ایران به نام فئودالیسم کرده‌اند؛ و این در حالی است که تطبیق این چرخه، بر هر تاریخی ضروری نیست و قطعاً بایستی از این چارچوب نظری و اعمال اجباری آن بر تاریخ همه بلاد دوری گزید. البته نادیده‌انگاری تأثیرات مسائل جهانی بر زوال صفویه نیز اشتباهاتی را به وجود آورده‌است. به عنوان مثال مشکلات اقتصادی و بحران نقره - که در تمام جهان اتفاق افتاده بود - در ایران هم ظاهر شده و این ربطی به نتیجه‌گیری متی (Matthee) ندارد که چون جایی برای ثروت‌اندوزی نبوده‌است، پس ارامنه در جاهای دیگر دنیا ثروت‌اندوزی می‌کرده‌اند.

نظریه تضعیف مالکیت عمومی نیز که توسط سیدجواد طباطبایی مطرح شده‌است، مورد انتقادات و اشکالات متعددی واقع شده‌است. از جمله تصلب ایدئولوژیک در تحلیل تاریخ، یکسان‌انگاری تاریخی، مجهول‌بودن ضابطه سنجش تاریخی و... که در مقاله‌ای با عنوان «تفسیر انحطاطی تاریخ ایران» ذکر شده‌است (نامدار، ۱۳۸۲).

با در نظر داشتن بررسی‌های مذکور می‌توان گفت تأثیر نهاد دین - که در این دوره به رویکرد اخباری اختصاص یافته است - در زوال تدریجی و سقوط دفعی دولت صفوی غیرقابل اغماض است، لیکن این امر یگانه علت نبوده‌است و حتی تأثیر شگرفی نیز نداشته‌است و آنچه استنباط می‌گردد تأثیر اولیه‌ای است که رویکرد اخباری نهاد دین در کنار سایر عوامل (از جمله شرایط منحنی دربار و آسیب‌های متعدد اخلاقی، اداری، قضایی و...) و بسیار کمتر از آن‌ها، در سرنگونی دولت صفوی نقش ایفا کرده‌است و این امر پس از درگذشت علمای طراز اول و مشهور بوده‌است و طیف بعدی علما، که بیشتر سودای سیاست داشته‌اند، تأثیر مزبور را داشته‌اند.

۵. نتیجه‌گیری

حکومت صفویه در ابتدا به دنبال حفظ مشروعیت خود با استفاده از قدرت قزلباشان و نیز پیشستیانی مذهب تشیع بود و علمایی همچون محقق کرکی پایه‌پای شاهان صفوی برای این مسأله و نیز اعتلای کلمه الله کوشیدند. این حکومت در اواسط خود و توسط شاه‌عباس اول به اوج قدرت دست یافت و سعی در محکم‌کردن جای پای خود نمود و در اواخر عهد صفوی شاهان بیشتر به خوش‌گذرانی مشغول بودند، دیگر نه از آن کشورگشایی‌ها و سلحشوری‌ها خبری بود و نه آن‌گونه که شایسته بود به دین عمل می‌شد.

در دوره اخیر صفویه شاه‌سلطان حسین - که فردی مهربان و لطیف بود و آن جذبه و خشونت و صلابت شاهی را نداشت - موجب به‌وجود آمدن علل متعددی همچون رکود و مشکلات اقتصادی، فسادهای موجود در سیستم اداری، قضایی، نظامی، سیاسی و ... شد که این مسائل با قرار گرفتن در کنار عوامل دیگری مانند دل‌سردی مردم از عمل به دین توسط دربار و شاه، نبود علمای قدرت‌مندی همچون علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی، ملا محمدطاهر قمی، آقا حسین و آقا جمال خوانساری و... نبود لشکر و سربازانی سلحشور و ... مقدمه ایجاد شکافی عمیق میان مردم و حکومت شد که حکومت دیگر نتوانست آن را ترمیم نماید.

شکافی که در مورد آن سخن به میان آمد، خود مردم را به این واداشت تا شاه صفوی را در مقابل حمله افغانه بشورانند و او را تشویق به تقابل با حمله بیگانه کنند، اما شاه‌سلطان حسین خموده‌تر از آن بود که بتواند به جنگ‌آوری و هم‌آوردطلبی با کسی برود و سعی کرد با تقدیم ناموس و هدایایی گران‌بها، محمود افغان را از خیال خود منصرف سازد که موفق نشد و شد آنچه در آن زمان نباید می‌شد.

در این صورت نه تنها دیگر نمی‌توان نقش علمای دین و در کل نهاد دین را یگانه علت و حتی مهمترین علت موثر در زوال صفویه دانست، بلکه می‌توان ادعان داشت که حکومت صفوی تا سال‌های اخیر خود نیز دارای قدرت سیاسی و پشتوانه مردمی خوبی بود، تا این که پشتیبانی مذهبی خود را از دست داد و نتوانست رضایت مردم مذهبی را جلب کند؛ و اتفاقاً این نبود نهاد دینی منسجم بود، که منجر به سقوط دفعی و سریع صفویه شد و این سقوط بر اثر نقش منفی نهاد دین، اتفاق نیفتاد.

منابع

- آصف، محمد هاشم (رستم الحکماء)، رستم التواریخ، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- آغاجری، هاشم، «پژوهش های مورخان شوروی درباره‌ی عمل بحران‌های اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره حکومت صفویان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۳۷، ۳۸، ۵۰-۵۷، ۱۳۷۹.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسمعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- افندی، عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق السیداحمد الحسینی، قم، المطبعة الخیام، ۱۴۰۱.
- امین، سیدمحسن، أعیان الشیعة، تحقیق سیدحسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳.
- اولثاریوس، آدام، سفرنامه (صفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، تهران، کتاب برای همه، ۱۳۶۹.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از ظهور قدرت صفوی تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران، مروارید، ۱۳۶۹.
- بنانی، امین و همکاران، صفویان، ترجمه یعقوب آژند، ۲، تهران، مولی، ۱۳۹۰.
- بوذری نژاد، یحیی و الهه مرندی، «تأثیر ساختار حکومت بر آسیب های اجتماعی و سیاسی دوره صفویه از نگاه قطب‌الدین نیریزی»، مطالعات جامعه‌شناختی دانشگاه تهران، ۲۵، ۲، ۷۱۹-۷۵۰، ۱۳۹۷.
- بیگدلی، محسن، ریشه‌یابی زمینه‌های انحطاط دولت صفویه (از آغاز تا فروپاشی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰.
- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۲.
- ترکمان، اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، مقدمه و فهرست ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- تنکابنی، محمد ابن سلیمان، قصص العلماء، ۲، تهران، علمیه اسلامی، ۱۳۶۴.
- جعفریان، رسول، صفویه در عرصه‌ی دین، فرهنگ و سیاست، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.
- _____، نقش خاندان کرکی در تاسیس و تدوام دولت صفوی، تهران، علم، ۱۳۸۷.
- حر عاملی، محمد ابن حسن، امل الآمال، تحقیق السیداحمد الحسینی، ۱، بغداد، مکتبه الأندلس، ۱۳۸۵.
- حزین لاهیجی، محمدعلی، تاریخ و سفرنامه حزین، به کوشش علی دوانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- حسون، محمد، حیاة المحقق الکرکی و آثاره، ۲، تهران، منشورات الاحتجاج، ۱۳۸۱.
- حسینی، ابوالفضل، «علل و عوامل سقوط صفویه»، فرهنگ صفهان، شماره ۲۴، ۶۸-۶۰، ۱۳۸۱.
- خاتون آبادی، سیدعبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامی، ۱۳۵۲.
- خاتون آبادی، محمدحسین، مناقب الفضلاء، به کوشش جويا جهانبخش، قم، دارالحديث، ۱۳۷۹.
- خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران، اسلامی، ۱۳۵۵.
- دوسرسو، ژان آنتوان، علل سقوط شاهسلطان حسین، ترجمه ولی‌الله شادان، چاپ دوم، تهران، کتاب سرا، ۱۳۹۱.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، چاپ دوم، تهران، نگاه، ۱۳۸۲.

- سانسون، مارتین، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۴۶.
- سیاق/التواریخ، نسخه خطی شماره ۴۱۰۷، کتابخانه ملک.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ نوزدهم، تهران، مرکز، ۱۳۸۹.
- شاردن، ژان، *سفرنامه شاردن (قسمت شهر اصفهان)*، ترجمه حسین عریضی، چاپ دوم، تهران، نگاه، ۱۳۶۲.
- _____، *سیاحتنامه شاردن؛ آداب و عادات و صنایع و نقود ایران*، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- شاملو، ولی‌قلی، *قصص الخاقانی*، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، فردوسی، ۱۳۷۰.
- صفت‌گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
- طباطبایی، سیدجواد، *دیباچه‌ای بر سیر انحطاط در ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
- فرهانی منفرد، مهدی، *مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه‌عباس اول*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- فوران، جان، *مقاوت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران، رسا، ۱۳۷۸.
- قمی، قاضی احمد ابن شرف‌الدین حسین، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- کاظمی راشد، منیره، «آسیب‌شناسی انحطاط صفویه: فروپاشی از دورن»، *پژوهش‌نامه تاریخ*، سال ۱۱، شماره ۴۴، ۱۲۶-۱۱۵، ۱۳۹۵.
- کروسینسکی، تادوزیوا، *سفرنامه‌ی کروسینسکی*، یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی مفتون، به کوشش و تصحیح مریم میراحمدی، تهران، توس، ۱۳۶۳.
- کروسینسکی، سقوط اصفهان، بازنویسی سیدجواد طباطبایی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۲.
- کمپفر، انگلبرت، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.
- لکه‌پرت، لارنس، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغان‌ها در ایران*، ترجمه مصطفی قلی‌زاده، تهران، مروارید، ۱۳۶۴.
- لوفت، پاول، *ایران در عهد شاه‌عباس دوم*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- متی، رودی، *ایران در بحران، زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز، ۱۳۹۳.
- مرعشی، محمدخلیل، *مجمع‌التواریخ*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپخانه سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
- مستوفی، محمدمحسن، *زبدةالتواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۵.
- مطهری، مرتضی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، مجموعه آثار شهید مطهری، چاپ هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۹۹.
- مکافات‌نامه*، در قالب جلد سوم صفویه در عرصه‌ی دین، فرهنگ و سیاست، نقل شده در کتاب رسول جعفریان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.
- مورگان، دیوید، *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.

موسوی فندرسکی، ابوطالب، *تحفه العالم در اوصاف شاهسلطان حسین*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

المهاجر، جعفر، *الهجرة العالمية الى ايران في العصر الصفوي: اسبابها التاريخية و نتائجها الثقافية و السياسية*، بیروت، دارالروضة، ۱۴۱۰.

مهدوی اصفهانی، سیدمحمدحسین (مصلح‌الدین)، *تذکره القبور*، اصفهان، کتاب‌فروشی ثقفی، ۱۳۴۸.

میرجعفری، حسین و همکاران، «پیامدهای سیاست خاصه‌سازی در دوره صفویه»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، دوره ۲، شماره ۴۴-۴۵، ۱-۱۶، ۱۳۸۵.

مینورسکی، ولادیمیر، *سازمان‌داری حکومت صفوی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۸.

نامدار، مظفر، «تفسیر انحطاطی تاریخ ایران؛ نقدی بر کتاب دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران»، *نامه علوم انسانی*، شماره‌ی ۸ و ۹، ۸۷-۷۸، ۱۳۸۲.

نویدی، داریوش، *تغییرات اجتماعی اقتصادی در ایران عهد صفوی*، ترجمه هاشم آغاجری، تهران، نی، ۱۳۸۶.

نیریزی، قطب‌الدین، ترجمه رسول جعفریان، *طب الممالک (در قالب جلد سوم صفویه در عرصه‌ی دین، فرهنگ و سیاست)*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۸.

وارد، محمدشفیع، *مرآت واردات، تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی*، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳.

ولی، عباس، *ایران پیش از سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران، مرکز، ۱۳۸۰.

هدایت، رضاقلی خان، *تاریخ روضه الصفاء ناصری*، تصحیح جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.

هینتس، والتر، *شاه اسماعیل دوم صفوی*، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.345910.473580

Historical, Religious and Political Insights of the Author of *Mawāheb-e Elāhi*

Jamshid Noroozi^{1,*}, Mozhgan Sadeghifard²

1. Associate Professor, Department of History, Alzahra University

2. Ph.D. Graduate, Department of history

Article Info.

Received: 2022/07/08

Accepted: 2022/07/24

Keywords:

Āl-e Muzaffar, *Mawāheb-e Elāhi*, Mu'in al-Din Yazdi, historiography, historical insight

Abstract

Mawāheb-e Elāhi is one of the most important circles of post-Ilkhanid historiography, which has become the source of many works of the Timurid era in understanding the turbulent situation of the 8th century AH and some local governments of this era, and is the result of the special vision and attitude of Mu'in al-Din Yazdi, the jurist and who was also the historian of Āl-e Muzaffar's court (718-795 AH). The main question of this article is, what were the most prominent aspects of Mu'in al-Din Yazdi's intellectual insight and mental attitude while writing this work? Based on the library study, the results of this descriptive-analytical research indicate that the historiographical method of Yazdi in *Mawāheb-e Elāhi* is to be considered as the continuation of the historiographical method in the Ilkhanid period partially derived from the previous era that influenced by Iranian-Islamic historiography as well as similarities such as the Irānshahri thought, Yazdi's vision and method should be considered as the continuation of the historiographical traditions practiced in the previous era. Yazdi's thought line in *Mawāheb-e Elāhi* is mostly based on historical, religious and political insights. Another important finding of the article is that Yazdi, as a prominent religious jurist, started writing history with the orders of the Muzaffari rulers, whose most important features are predestination, sharia-based and monarchy-oriented. The court historian of Āl-e Muzaffar, tries to prove their legitimacy in line. Yazdi's special insight towards history, the universe with a special perspective and sees the goals of history as instructing and reaching the truth and presenting moral teachings. His view of historical events is linear, and the origin and destination must be divine and in the service of God. Yazdi considers the following as the most important characteristics of a good government: relying on the power of the sword, gradually gaining success, ignoring despair during hardships, and relying on wisdom.

*Corresponding Autor: E-mail: J.noroozi@alzahra.ac.ir

How To Cite:

Noroozi, J., Sadeghifard, M., P. (2022), Historical, Religious and Political Insights of the Author of *Mawāheb-e Elāhi*. Journal Of Historical Sciences Studies. 14(1): 17-34



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده «مواهب الهی»

جمشید نوروزی^{۱*}؛ مژگان صادقی فرد^۲

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا
۲. دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۷	<p>مواهب الهی به‌عنوان یکی از مهمترین حلقه‌های تاریخ‌نگاری پسا ایلخانی، که به منبع بسیاری از آثار عصر تیموری در شناخت اوضاع پرآشوب سده هشتم هجری و برخی حکومت‌های محلی این دوران تبدیل شده، حاصل بینش و نگرش معین‌الدین یزدی، فقیه و مورخ دربار آل مظفر (۷۹۵-۷۱۸ق) است. سوال اصلی این نوشتار، آن است که برجسته‌ترین وجوه بینش فکری و نگرش ذهنی معین‌الدین یزدی در هنگام نگارش اثر، چه مواردی بوده‌است. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخان‌های انجام گرفته، نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری یزدی در مواهب الهی، ادامه تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی بوده که خود تا حدی متأثر از تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی دوران قبل است. نظام اندیشه‌ای معین‌الدین یزدی در مواهب الهی، بیشتر مبتنی بر بینش‌های تاریخی، اعتقادی و سیاسی تمرکز یافته است. دیگر یافته مهم مقاله، آن است که یزدی به عنوان فقیه دینی با دستور حاکمان مظفری، اقدام به نگارش تاریخی نموده که مهمترین شاخصه‌های آن تقدیرگرایی، شریعت‌مداری و سلطنت‌محوری است. مورخ دربار آل مظفر با چنین رویکردهای فکری، سعی می‌کند مطابق انتظار مخدومان مظفری خویش، به اثبات مشروعیت آنان بپردازد. یزدی با نگاه خاصی به تاریخ و جهان هستی نگرسته و اهداف تاریخ را مواردی چون عبرت‌آموزی و رسیدن انسان مختار اندیشمند به حقیقت و ارائه آموزه‌های اخلاقی می‌داند. نگاه وی به حوادث تاریخی، خطی است و مبدأ و مقصد مشخص و مسیر، باید در خدمت خداوند باشد. یزدی، تکیه بر قدرت شمشیر، کسب تدریجی موفقیت، بی‌توجهی به یأس در هنگام سختی‌ها، و تکیه بر خرد را از مهمترین ویژگی‌های حکومت مطلوب می‌داند.</p>
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۹	
واژه‌های کلیدی: آل مظفر، مواهب الهی، معین‌الدین یزدی، تاریخ‌نگاری، بینش تاریخی.	

* رایانامه نویسنده مسئول: J.noroozi@alzahra.ac.ir

استناد به این مقاله:

نوروزی، جمشید؛ صادقی فرد، مژگان، ۱۴۰۱، بینش تاریخی، اعتقادی و سیاسی نویسنده «مواهب الهی». فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی. ۱۴(۱): ۳۴-۱۷

۱. مقدمه

حملات هراس‌انگیز مغولان و حکومت برآمده از آن یعنی ایلخانان (۷۳۶-۶۵۴ق)، با وجود آن که ضربه سهمگینی بر تمدن و فرهنگ ایران زمین وارد نمود، اما از برخی ابعاد آن همچون تاریخ‌نگاری تأثیرات مثبتی بر جای نهاد. تاریخ‌نگاری، از شاخص‌ترین ویژگی‌های فرهنگی عهد ایلخانان محسوب می‌شود و از حیث کمیت و کیفیت آثار تاریخی، از ادوار پرفروغ این حوزه است.

در عهد مغولان در مقایسه با دوران قبل، قسمت اعظم گزارش‌های وقایع‌نامه‌های تاریخ ایران به زبان فارسی و با غنای درخور نوشته‌شد. این رشد، متأثر از عواملی چون علاقه‌مندی مغول‌ها به تاریخ و ثبت گزارش‌های تاریخی، وقوع رویدادهای مهم در این دوره، برخورد افکار و آگاهی‌های مختلف و ایجاد روابط با ملل اروپایی و دربارهای مسیحی و البته ذوق مورخان فاضل و نکته‌سنجی چون جوینی، رشیدالدین فضل‌ا. و وصاف بود (مرتضوی، ۱۳۹۷: ۳۷۶-۳۷۱). با این اوصاف، بحث از بینش تاریخ‌نویسی هر یک از مورخان می‌تواند به درک و شناخت بهتر از یک دوره تاریخی و محتوای منابع منتج گردد. هر مورخی از جمله معین‌الدین یزدی، دارای بینش خاص خود در تاریخ‌نگاری است و رویدادهای تاریخی را از زاویه دید خویش می‌نگرد و ارائه می‌دهد.

مواهب الهی که به‌عنوان اولین و مهمترین اثر درباره آل مظفر و حتی آل اینجو و مناطق تحت سیطره اینان پس از فروپاشی ایلخانان مغول نوشته شده را بایستی جزو تاریخ‌نگاری دودمانی-محلی به حساب آورد که ویژگی‌های هر دو نوع تاریخ‌نگاری را دارد. این اثر، از یکسو تاریخ دودمانی است که مؤلف در خصوص یک سلسله خاص (آل مظفر) از ابتدا و با اشاره به نام غیاث‌الدین حاجی خراسانی به‌عنوان نخستین فرد این خاندان تا شرح کشمکش میان شاه‌شجاع و شاه محمود مظفری (۷۶۷-۷۶۶ق)، بر اساس ترتیب و توالی زمانی اقدام به شرح وقایع می‌کند و به‌لحاظ آن که غالباً شاهد حوادث بوده، اطلاعات ارزشمندی را پیرامون رویدادهای متعدد این دوران ارائه می‌دهد؛ و از سوی دیگر آن را باید در زمره تواریخ محلی نیز به حساب آورد که به توصیف وقایع، اوضاع و اخبار محدوده نواحی تحت سیطره آل مظفر یعنی کرمان و فارس و به‌ویژه یزد که معین‌الدین یزدی بدان تعلق خاطر نیز دارد، شرح حال افراد و اندیشمندان پرآوازه علم و ادب خاصه علمای دینی این نواحی، اطلاعات جغرافیایی و کیهانی، معماری و... می‌پردازد. در *مواهب الهی*، تأکید بر عنصر جغرافیا کاملاً هویدا است.

مسئله اساسی این پژوهش، شناخت بینش، نگرش و جهان‌بینی معین‌الدین یزدی نسبت به هستی، تاریخ، وقایع تاریخی، و اوضاع سیاسی زمانه در ضمن نگارش کتاب *مواهب الهی* است. همچنین، واکاوی اندیشه‌های حاکم بر ذهن معین‌الدین یزدی، گرایش‌ها، باورها و تمایلات، و بازشناسی خاستگاه و موقعیت سیاسی-اجتماعی وی، از دیگر اهداف این مقاله است. به‌واقع آنچه در تاریخ‌نگاری مورخ مذکور حائز اهمیت است، اندیشه، درک و شناخت معین‌الدین یزدی از تاریخ است که در قلمرو فلسفه نظری تاریخ جای می‌گیرد. افزون بر این، تحلیل و ارزیابی موضوعات مورد توجه معین‌الدین و تبیین این نکته که چرا چنین مباحثی، دغدغه‌های فکری و ذهنی او را در این عصر تشکیل داده، قابل اعتناست. با این اوصاف، نگارندگان این نوشتار به دنبال پاسخگویی به دو سوال هستند: از جمله آن که، مهمترین نگرش‌های حاکم بر اندیشه مورخ رسمی دربار آل مظفر کدام است؟؛ به نظر می‌رسد مؤلفه‌هایی چون باورها و تمایلات مؤلف، تأثیراتی عمیق بر چگونگی تاریخ‌نگاری وی به‌جای نهاده است. پرسش دیگر آن که، آیا معین‌الدین یزدی در هنگام گزارش وقایع در پی علت‌یابی و چرایی شکل‌گیری هر حادثه است یا نگرشی مشیت‌گرایانه از سوی او، پاسخی است بر وقوع حوادث تاریخی؛ فرض بر این است که با توجه به

آن که یزدی به عنوان اندیشمند دینی به نگارش تاریخی سفارشی اقدام نموده، پرداختن به بحث تقدیرگرایی و عدم علت‌یابی حقیقی از سوی وی دنبال شده‌است.

از کتاب *موهب‌اللهی* به غیر از مقدمه‌ای که مصحح در ۶۰ سال قبل به صورت مختصر آورده، هیچ پژوهشی در باب محتوای تاریخی آن صورت نگرفته است. در مقاله حاضر، فقط بخش منتشر شده کتاب که وقایع را از ابتدای خاندان آل مظفر تا فتح شیراز در سال ۷۵۴ق شرح می‌دهد، مورد بررسی محتوایی و موضوعی قرار گرفته است. لازم به ذکر است که بخش چاپ شده این اثر، همچنان دارای مشکلات فراوان در حیطة تصحیح است که فهم آن را برای هر خواننده‌ای دشوار می‌سازد. در نتیجه نگارندگان این مقاله در نوشتن بخشی از این نوشتار، از پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی با عنوان شرح مشکلات کتاب *موهب‌اللهی* از پروین محمودی‌میمند که به تصحیح دقیق‌تر کتاب *موهب‌اللهی* اقدام نموده، (محمودی‌میمند، ۱۳۸۵) و نیز رساله دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی با عنوان شرح دشواری‌های جلد اول *موهب‌اللهی* در تاریخ آل مظفر از پیوند بالانی (بالانی، ۱۳۹۱)، بهره برده‌اند. این رساله و پایان‌نامه، به شرح دشواری‌های موجود در لغت‌ها، اصطلاحات، عبارت‌ها، جمله‌ها و اشعار در بخش منتشر شده *موهب‌اللهی* پرداخته‌اند.

برخی از آثار تحقیقی موجود نیز، بیشتر روی کاستن از مشکلات نثر و سبک متکلف آن تمرکز کرده‌اند. مقاله «موهب‌اللهی، نیم قرن انتظار تصحیح» از حمیدرضا دالوند، به سبک متکلف و مصنوع و مشکلات تصحیح اول و نسخه‌های متعدد *موهب‌اللهی* اشاره دارد (دالوند، ۱۳۸۳). در کتاب *تاریخ آل مظفر* حسینقلی ستوده نیز، شرح کوتاه زندگی سیاسی و علمی معین‌الدین یزدی و اشاره به متن پیچیده *موهب‌اللهی* مورد توجه قرار گرفته است (ستوده، ۱۳۴۶: ۲/۱-۳). به نظر می‌رسد به دلیل سبک به شدت مصنوع و فنی این اثر ارزشمند، رغبت چندانی از سوی پژوهشگران به پژوهش درباره محتوای آن نشان داده نشده‌است.

۲. حیات سیاسی، دیوانی و علمی معین‌الدین یزدی

معین‌الدین علی بن مولانا جلال‌الدین محمد یزدی، مشهور به معلم یزدی، از فقها و مدرسین برجسته آن زمان، ظاهراً در اوایل دهه نخست قرن هشتم هجری زاده شد. به‌نوشته معین‌الدین یزدی، پدرش از اکابر علما و از همراهان امیرمبارزالدین محمد مظفری- از جمله حاضران در ملاقات امیر با شیخ ابواسحاق اینجو- بوده‌است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۹۴). یزدی که از اشاعه‌دهندگان اندیشه حکومت دینی امیرمبارزالدین بود، مقدمات علوم ظاهری را در یزد فراگرفت و نزد قاضی عضدالدین ایجی-اندیشمند بزرگ زمان- شرح اصول حاجب، کشف زمخسری و مفتاح‌العلوم سگاک‌کی و دیگر کتب کلامی و اصولی و تفسیری را آموخت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۴۳). بنا به‌نوشته صاحب *موهب‌اللهی* با تشویق امیرمبارزالدین محمد، مؤسس سلسله آل مظفر، نگارش تاریخ آل مظفر را ادامه داد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵-۱۷). و ذیل وقایع راجع به آل مظفر را تا سال ۷۶۶ق، یعنی یکسال بعد از فوت امیرمبارزالدین آورده و در این موقع کتاب را به نام شاه‌شجاع به‌وی تقدیم نموده‌است (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۹: مقدمه). معین‌الدین یزدی چنان جایگاهی در ساختار دیوانی حکومت آل مظفر داشت که حتی به‌عنوان واسطه صلح میان امرای مظفری نقش ایفا می‌نمود (کتبی، ۱۳۶۴: ۸۷). و اما در مورد چرایی انتخاب نام کتاب به نوشته معین‌الدین در مقدمه کتابش، عزالدین ابراهیم زرقانی، یکی از مشایخ صوفیه شیراز، اثر را «موهب‌اللهی» نام نهاد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۹). در نهایت این مورخ رسمی دربار مظفری در سال ۷۸۹ق، وفات یافت و در گنبدخانه مسجدی در موضع دشتوک یزد، که از بناهای خودش بود، دفن گردید (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۴۸).

پژوهش درباره تاریخ‌نگاری نه تنها برای شناخت روش‌ها و آرای مورخان و واکاوی نقادانه منابع هر دوره تاریخی ضروری است، بلکه راهی است برای درک زمانه زیست مورخ. نگارش *مواهب الهی*، به‌دوران میان سقوط ایلخانان تا برآمدن تیموریان برمی‌گردد. این دوران را می‌توان از لحاظ سیاسی عصر تشتت قدرت و ظهور حکومت‌های متعدد محلی در فقدان حکومت متمرکز و منسجم و از لحاظ اجتماعی، عصر بیدادگری، حق‌کشی، کشتار، ویرانی، غارت، ظلم و ستم و فقر، فساد، ریاکاری و سقوط ارزش‌های اخلاقی دانست. عصری که پیامدهای حمله و حکومت مغولان خود را آشکارا نشان می‌داد و امرایی که در این آشفته‌بازار سیاسی - اجتماعی بر سریر قدرت قرار می‌گرفتند، هر یک برای تثبیت و گسترش حکومت خویش از هیچ‌گونه عملی پرهیز نمی‌نمودند. حال در این وضعیت، امیرمبارزالدین محمد، مؤسس سلسله آل مظفر (۷۱۸-۷۹۵ق)، همچون مخدومان ایلخانی خویش که در دربار آنان رشد و نمو یافته بود، دستور نگارش تاریخ سلسله خویش را صادر نمود. زمانه نگارش *مواهب الهی*، دوران اوج قدرت مظفریان به حساب می‌آید. در این زمان، امیرمبارزالدین موفق به فتح شیراز و برقراری آرامش نسبی بعد از فروپاشی ایلخانان شد و این‌چنین در بحبوحه این فتح بزرگ، فرصتی مناسب برای ثبت آوازه و نام خاندان آل مظفر به درخواست خود آنان فراهم گردید. افزون بر این در زمانه سربرآوردن حکومت‌های مختلف محلی در گوشه و کنار مملکت، دفاع و مشروعیت بخشی از این سلاله‌های محلی برای هر یک از آنان جهت تثبیت و گسترش حکومت، اهمیت فراوان داشت.

۳. بینش و نگرش تاریخی

در تاریخ‌نگاری، محقق در جستجوی بینش مورخان و نگرش حاصل از بینش آنان به‌تاریخ است. جهان‌بینی مورخان، حاصل حیات فکری جامعه، تجربه‌های شخصی، دانش‌ها، اعتقادات دینی و فرهنگ پیشینیان است که ذهنیات آنان را درگیر نموده‌است (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۵: ۲-۳). به‌واقع بینش تاریخی، اساساً رویکرد و نگرش یک مورخ است که رخدادهای تاریخی را از آن منظر خاص، بررسی می‌کند.

۳-۱. معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی، علم توجیه باورها، حتی مدلل ساختن و شاهد آوردن بر اعتقادات است. مسائل و مباحث معرفت‌شناسی به‌دلیل بنیادی بودن‌شان، همه باورها، از جمله شناخت‌های دینی و اخلاقی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (فیاضی، ۱۳۸۷: ۳۱-۳۳). یکی از مهمترین ویژگی‌های معرفت، دانستن رابطه‌ای است میان یک سوژه ذی‌شعور و یک آبژه؛ در حالی که آن آبژه بخشی از واقعیت است و در این رابطه سوژه به آبژه می‌اندیشد (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۱۷). حال، تحلیل معین‌الدین یزدی یا همان سوژه پیرامون تاریخ، انسان و حکومت به عنوان آبژه‌های مورد توجه‌اش، با بررسی *مواهب الهی* به‌ویژه مقدمه آن امکان‌پذیر است. یزدی در نگارش مقدمه *مواهب الهی* نسبت به متن اصلی، روشی کاملاً متفاوت در پیش گرفته است و نگاهی معرفت‌شناسانه و فلسفی به موضوعات گوناگون دارد.

۳-۱-۱. تاریخ و اهداف آن

از شاخص‌ترین موضوعات معرفت‌شناسی در علم تاریخ، چگونگی دیدگاه مورخ پیرامون تاریخ است. معین‌الدین یزدی در مقدمه نسبتاً طولانی *مواهب الهی* در باب تاریخ، حقیقت آن و فواید دانستن آن مطالبی را مطرح می‌کند. تعریف معین‌الدین

یزدی به‌عنوان فقیه دینی از تاریخ، بسیار قابل توجه است. وی در مقدمه اثر خویش، تاریخ را در دسته خطابیات قرار داده و می‌نویسد: «خامه‌ای که جز ذکر یقینیات نشنیده بود به اختراع امور خیالی مأمور گشت و قلمی که جز حل مشکلات و برهانیات نکرده بود به انشاء خطابیات فرموده شد» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۸-۱۷). چنان که می‌دانیم برهان، خطابه و جدل، سفسطه و شعر از صناعات پنج‌گانه ارسطویی است. در برهان، قیاسی است تشکیل شده از یقینیات؛ بنابراین نتیجه آن نیز یقینی است. حاصل این قیاس نیز کشف حقیقت و رهنمون شدن به واقعیتی از واقعیات عالم است (حکاک، ۱۳۹۸: ۳۷). حال طبق نوشته معین‌الدین یزدی، او به عنوان عالم برجسته دینی این دوران، تا قبل از مأموریت یافتن برای نوشتن تاریخ، به ذکر یقینیات پرداخته و به حل برهانیات. اما با دستور نگارش تاریخ خاندان مظفری، زین پس وظیفه‌اش نه ذکر یقینیات بلکه بیان خطابیات است.

خطابه در بین صناعات خمس، بهترین صنعت در ایجاد تصدیق اقناعی در عامه مردم است (خواجه نصیر طوسی، ۱۳۶۱: ۵۳۰/۱). طبق نظر اهل منطق، فنی است که با آن می‌توان مردم را به تصدیق امری قانع کرد. نیاز به خطابه از آن روست که نمی‌توان با بیشتر مردم به علت ضعف قوه و کمی علم و غلبه احساسات از برهان سخن گفت. با این توضیح مشخص است که ماده خطابه، یقینیات نیست؛ بلکه مقبولات، مظنونات و مشهودات ظاهری است (حکاک، ۱۳۹۸: ۳۹-۳۸). مردم به خطابه بیشتر عادت دارند تا برهان و استدلال که نیاز به درک و فهم و زمان بیشتری دارد. در نتیجه هدفی که معین‌الدین یزدی در نگارش تاریخ *موهوب‌اللهی* در پیش گرفت، اقناع مخاطب است نه کشف حقیقت. با این اوصاف معین‌الدین یزدی به عنوان یک خطیب و سخنوری کامل و با فن بلاغت و معانی و بیان، اقدام به نگارش تاریخ نمود.

طبق اندیشه معین‌الدین یزدی، هدف از نگارش تاریخ، جاودان نمودن افراد و باقی نهادن نام و رسم خاندان‌هاست. چنانچه وی کتاب تاریخ یمینی عتبی را موجب ماندگاری خاطره سلطنت محمود غزنوی و تاریخ صابی را سبب جاودان ماندن خاطره آل بویه می‌پندارد. همچنین هدف دیگر ذکر سیر و تواریخ، ثبت مثالب (عیب و نقص) و مناقب (سجایای پسندیده) افراد است تا خردمند دولتیار بدان تأسی کند و نیک‌بخت گردد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۹-۸). افزون‌براین، متون تاریخی به نگارش درآمده در سرزمین‌های اسلامی و از جمله ایران همسانی‌هایی همچون پندآموزی را نشان می‌دهند (امیرخانی، ۱۳۹۵: ۱۶). بدون تردید، بینش معین‌الدین یزدی درباره هدف دیگر تاریخ، عبرت‌آموزی آن است. او بارها در نگارش *موهوب‌اللهی*، این هدف را دنبال نموده و در جای جای اثر خویش به ارائه پند و اندرزهایی خطاب به همگان خاصه حکومت‌گران مشغول شده‌است. اندرزهایی که مفاهیم عالی اخلاقی و انسانی را دربردارد. به موعظه‌ها و اندرزهای یزدی در *موهوب‌اللهی*، از دو نگرش خردمندانه و شریعت‌مدارانه می‌توان نگرست. یزدی از یکسو، به ارائه نصایحی مطابق عقل و آگاهی انسان دست می‌زند که نشان‌دهنده اندیشه والای او در این زمانه پرآشوب است. او در جریان مقابله مظفریان با عهدشکنی‌های مکرر ابواسحاق اینجو با آوردن شعری عربی، اندیشه خردگرای خویش را به‌نمایش می‌گذارد. یزدی معتقد است هیچ حادثه ناگواری بر فرد دوراندیش، فرود نمی‌آید؛ چرا که او نسبت به‌هدف و مقصود خویش به‌صورت کامل بصیرت دارد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۷). یزدی در مورد شمس‌الدین صائن قاضی و نیرنگ او علیه آل مظفر نیز بیان می‌کند که: «سریر سودای از کله بی‌مغز او، که هوش تاجداری داشت، تاج دار ساخت» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۵). یزدی یکی از بهترین نصایح خویش را در دوری‌گریدن آل مظفر از رقبایشان مطرح می‌کند و امیرپیرحسین چوپانی را به عنوان فردی مُتهتک (بی‌پروایی که از رسوایی باک ندارد) و خونریز معرفی نموده که بایستی از او اجتناب کرده چون که هیچ خان‌های در همسایگی او پایدار نمی‌ماند. همچنین در جای دیگر تذکر می‌دهد از دشمن اگر که آرامش او به طول بینجامد، در امان مباش که باطن افراد بر محور نهانی‌ها

می‌چرخد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۴۵-۱۴۴). دیگر آن که آنگاه که امیرمبارزالدین در سال ۷۵۲ق برای دومین بار توبه می‌کند، یزدی با اظهار خرسندی فراوان می‌نویسد: «اصلاح یک انسان، اصلاح تمام مردم است» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۹). از سوی دیگر، وعظ‌هایی مطابق شرع مقدس و با آوردن آیات قرآن و احادیث ارائه می‌دهد. همچنان که پس از شکست امیرمبارزالدین از قبایل اوغان و جرما، یزدی با اشاره به آیه ۱۵۳ سوره آل عمران، اندرز می‌دهد که شکست در جنگ و ناملایمات نباید موجب اندوهگین شدن فرد گردد؛ چرا که روزگار به یک حال نمی‌ماند و روزی علیه ما و روزی به نفع ماست (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۸۰). همچنین آن زمان که سید عضدالدین یزدی برای عرض شکایت از امیرمبارزالدین به دربار ایلخانان رفت اما اعتراض او مورد توجه قرار نگرفت، یزدی ضمن اشاره به آیه ۲ سوره فاطر بیان می‌کند: «دری که خداوند از زحمت بر مردم بگشاید، هیچ کس نتوانست بست» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۵۳).

۳-۱-۲. انسان؛ اندیشمند مختار

نوع نگرش معین‌الدین یزدی در تحلیل وقایع، بدین‌گونه است که وی پس از نسبت دادن تمام پیروزی‌ها و البته شکست‌ها به منبع الهی به سراغ انسان نیز می‌رود. یزدی گهگاه در اثر خویش به اختیار و تلاش انسان در بروز وقایع البته پس از تقدیر الهی اشاره دارد. یزدی معتقد است: «ولأغرو فان الیوم بقدر الهمم»، روزگار به اندازه همت و تلاش‌های آدمیان رقم می‌خورد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۷۹). چنانچه در آستانه فتح شیراز توسط آل مظفر در سال ۷۵۴ق، اشاره می‌کند: «چون بی‌رنج گنج میسر نشود... جمال کعبه مراد کسی را تجلی کند که رنج بادیه تعب را متحمل گردد... و برحسب اجتهاد به پایه جاه منیع توان رسید» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳۶). در مرتبه دیگر یزدی آشکارا اشاره می‌کند که هر کسی چیزی را بخواهد و در رسیدن بدان جدیت و پشتکار به خرج دهد، آن را خواهد یافت و روزگار به اندازه همت و تلاش‌های آدمیان رقم می‌خورد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۱، ۱۷۹). معین‌الدین یزدی، اینچنین انسان را صاحب اختیاری می‌داند که با تلاش می‌تواند پیروز گردد و بیان می‌نماید که اقبال و شانس عهده‌دار تهیه چیزی است که تو خواستار آن هستی (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳). به نظر می‌رسد در اندیشه یزدی، اراده خداوند مطلق است و افعال انسان از اراده الهی سرچشمه می‌گیرند. اما چنین مسئله‌ای، به معنای عدم اختیار انسان نیست. زیرا که این دو اراده، در طول یکدیگرند نه در عرض هم، که یکی مانع وجود دیگری گردد.

انسان مورد توجه معین‌الدین یزدی، افزون بر داشتن اختیار جهت ساختن سرنوشت خویش، باید صاحب خرد نیز باشد. با واگذاری حکومت کرمان به شاه‌شجاع، صاحب مواهب/الهی خطاب به او اشاره می‌کند که حکومت فرصتی است برای تو تا عقل خویش را جلوه کنی و گرنه سلطنت برای تو چه ارزشی دارد؟ (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۶۲). همچنین در جای دیگر از آن جا که صاحب مواهب/الهی، حاکم شیراز ابواسحاق اینجو را فردی بی‌خرد می‌داند، بارها وی را بابت به کار نگرفتن قوه تعقل خویش سرزنش نموده‌است (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۶۷-۱۶۹). سپس توصیه می‌کند که خردمند صاحب تدبیر به واسطه به کار بردن حزم و دوراندیشی ادراک کرده و بر مصداق آیه ۹۰ سوره انعام از افراد هدایت شده از سوی خدا پیروی می‌نماید: «آن‌ها کسانی بودند که خدا خود آن‌ها را هدایت نمود، تو نیز از راه آن‌ها پیروی نما...» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۹). و در ادامه معتقد است انسان خردمند کسی است که از مشاهده وقایع پند گیرد و از خوشی‌های پیاپی شادمان نشود و از اندوه نیز کاملاً ناراحت و مأیوس نگردد. سپس اشاره‌ای به شعر سعدی بزرگ دارد:

«به نیک و بد سر آید جهان همان بهتر که زندگانی بالطبع شادمانه کند»

۳-۲. اعتقادی

از منظر اعتقادی به سبب آن که اعتقادات مورخ برگرفته از باورهای فکری جامعه است و این مورد بر تاریخ‌نگاری وی نیز اثرگذار است و همه این عوامل در تاریخ‌نگاری منعکس می‌شوند، بررسی این مسائل اهمیت به‌سزایی دارند. اعتقادات دینی و مذهبی مورخ، بر گزینش وقایع تاریخی و چگونگی تحلیل حوادث گوناگون مؤثر است. افزون بر این، نگرش مورخ در مورد مشی و اراده الهی، نگرش دینی و یا تعصب مذهبی و تأثیر این عوامل بر تاریخ‌نگاری، شاخص‌ترین موضوعاتی هستند که می‌توان در این رویکرد بررسی نمود.

۳-۲-۱. مشیت‌گرایی

باور مشیت‌گرا، مسئولیت قطعی وقایع و تسلیم در برابر آن‌هاست که مسئولیت را از دوش انسان برداشته و روحیه انفعالی را به فرد تحمیل می‌کند. طبق این اندیشه تمام رویدادهای مهم تاریخی به معلول‌های یک علت واحد- اراده الهی- تبدیل می‌شوند که به وسیله ایمان ادراک می‌شود نه به وسیله عقل (چایلد، ۱۳۳۵: ۶۷-۶۸). تقدیرگرایی ریشه در فرهنگ و تاریخ باستانی ایران دارد. شرایط اقلیمی، جنگ‌ها، بحران‌ها، حکومت‌ها و نگرش‌های مذهبی از بسترهای رشد و بروز این اندیشه بوده‌است (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸) و از منظر مورخان مسلمان نیز، تاریخ تجلی‌گاه اراده خداوند است. اراده الهی و قضا و قدر به عنوان مهمترین کلیدواژه‌های به کار رفته در *مواهب الهی*، بیانگر اندیشه مؤلف پیرامون هستی، انسان و روند تاریخ است. معین‌الدین یزدی به عنوان اندیشمند برجسته دینی میراث‌دار تفکر قرون پیشین درباره مشیت‌گرایی است. او در یک حکومت دین‌مدار در عصر فترت و با توجه به شرایط سیاسی- اجتماعی خاص بعد از حمله مغول، گذشته از اعتقاد شخصی به قضا و قدر الهی، به‌منظور مشروعیت‌بخشی به امیران آل مظفر به تقدیر الهی متوسل شده و علی‌رغم ذکر دلیل در ایجاد برخی رویدادها، این‌گونه نشان می‌دهد که عاملی ماورائی در بروز هر حادثه‌ای دخالت دارد. در نگاه هستی‌شناسانه یزدی، قدرت مطلق از آن خدا و دلیل هر امر و حادثه‌ای، خواست خداوند است.

معین‌الدین یزدی تمام آنچه در این عالم جریان دارد را از آن خدا می‌داند. چنانچه اشاره می‌کند حتی انگیزه زیاده خواستن نعمت را خداوند در ذات انسان‌ها قرار داده‌است (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۳). یزدی در *مواهب الهی*، بارها با اشاره به داستان‌های قرآنی از سرنوشت انسان‌هایی می‌گوید که برخلاف رأی و اراده الهی گام برداشتند و هلاک شدند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۳-۴). افزون بر این، یزدی علت اصلی روی کار آمدن، پیروزی‌ها و حتی شکست‌های آل مظفر را ناشی از اراده الهی می‌داند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۹۶، ۱۴۶، ۱۸۸). چنانچه در سال ۷۱۳ق- آغاز قدرت‌گیری امیر مبارزالدین محمد- اشاره می‌کند اراده الهی و حکم خداست که یکی را بر جای دیگری می‌نشاند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۴۳-۴۴). همچنین او در جریان یکی از حملات ابواسحاق اینجو به کرمان و صف‌آرایی مظفریان، آشکارا بیان می‌کند که سپاه آل مظفر مورد تأیید کردگار است؛ به این دلیل که از این جانب، صدای نماز و اوراد و تلاوت قرآن به آسمان می‌رسید و از سمت سپاه اینجو، صدای موسیقی دوتار شب را به صبح پیوند می‌داد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۲۹). این در حالی است که زمانی که امیر مبارزالدین محمد از قبایل اوغان و جرماً شکست خورد و اسیر گشت، یزدی اشاره نمود که «شیری که اسیر شود هم ز قضاست» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۸۸).

نکته با اهمیت در این نوع بینش یزدی به مسائل زمانه خویش، آن که وی با استفاده از مفاهیمی چون اراده الهی، تقدیر و جبر، درصدد چشم‌پوشی از خطای مظفریان یا پنهان نمودن دلیل حقیقی حوادث برمی‌آمد. آنگاه که امیر مبارزالدین محمد با وجود توبه معروف‌اش همراه امیر پیرحسین چوپانی اقدام به شرب‌خمر نمود، یزدی جبر را علت این عمل ذکر

می‌کند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰۹). معین‌الدین یزدی حتی ازدواج امیرمبارزالدین محمد با قتلغ ترکان قراختایی (نوه امیرسیورغتمش)، را به سبب تدبیر موافق و مطابق قضای الهی می‌داند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۹۸). در حالی که دلیل واقعی این ازدواج که همانا کسب قدرت و تصرف کرمان و البته کسب مشروعیت خاندانی برای فرزندان امیرمبارزالدین بود را شرح نمی‌دهد. بعد از این ازدواج بود که به‌نوشته حافظ ابرو فرزندان مشترک قتلغ ترکان و امیرمبارزالدین محمد، عنوان سلطان و شاه را به‌دست آوردند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۷۵/۳). در نهایت باید در نظر داشت که از منظر یزدی اراده الهی به میزان زیادی موجب حرکت و تحول در تاریخ به‌شمار آمده و مبنای همه حوادث و دگرگونی‌های تاریخ است. با این وجود، تقدیرگرایی یزدی متکی بر بینش دینی وی، سبب یک نوع نگاه مشیتهی مطلق، از سوی او به تاریخ نشده‌است. یزدی برای انسان، مسئولیت و البته خرد اش نیز سهمی قائل است که گهگاه در مواهب الهی متذکر شده‌است.

۳-۲-۲. شریعت‌مداری

در بینش شریعت‌مدارانه، تعلقات و تمایلات دینی و مذهبی مورخ و تأثیر آن بر نوع تحلیل، تعلیل و سرانجام قضاوت‌های وی در تاریخ‌نگاری، تجلی یافته‌است. در این نوع نگاه، مورخ با نگاهی دینی و مذهبی به‌مسائل گوناگون زمانه خویش نگریسته و اعمال و رفتار حکومت مورد نظر را از این منظر مورد ارزیابی قرار داده‌است. معین‌الدین یزدی، محدث و مدرس برجسته دینی عصرفترت، حکومت آل مظفر را همواره از زاویه عمل به شریعت اسلام مورد واکاوی قرار داده‌است. به‌نظر می‌رسد مهمترین عامل گرایش یزدی به‌عنوان فقیه شافعی مذهب به این نوع بینش، جدای از تعلق خاطر، تربیت خانوادگی و شغل دینی‌اش، از یکسو آن بود که وی در دیوان حکومتی مشغول به‌کار بود که در میان تمامی حکومت‌های عصر فترت بیش از همه بر مفاهیم دینی تأکید داشت و از سوی دیگر، جهان‌بینی مردمان روزگارش به‌شریعت گره خورده بود. یزدی از چنین بینشی، به دنبال رسیدن به دو هدف است: نخست آن که او به عنوان شخصیتی دینی، غایت تاریخ را عبودیت و بندگی حضرت حق می‌دانست و آن‌را مبنای کار خویش قرار داد؛ و دوم آن که وی قصد داشت تا با تأکید بر دین و اجرای شریعت و مهمتر تشریح رفتارهای دین‌مآبانه حاکمان مظفری جهت حفظ، تداوم و مشروع جلوه دادن قدرت آنان به عنوان حاکمان دین‌مدار، قدم بردارد.

معین‌الدین یزدی با به‌کار بردن عباراتی چون «دین و مُلک» و «دین و پادشاهی» تأکید خود را نسبت به‌توأم بودن این دو اصل مهم که از سنت‌های تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی است، نشان می‌دهد. او این توأمی را بارها در مواهب الهی متذکر شده‌است. چنانچه امیرمبارزالدین محمد را «صاحب قران الملک و الدین» لقب داده بود (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). یزدی، پادشاهی مظفریان را ادامه راه پیامبران دانسته و امیرمبارزالدین محمد را موعود قرن هشتم هجری جهت احیای دین معرفی نموده و لقب «مجدد مراسم الشریعه الغراء» را برای مؤسس سلسله آل مظفر به کار می‌برد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). معین‌الدین یزدی، علل حوادث را در درجه اول به‌تأثیر خداوند نسبت می‌دهد؛ چنانچه در بحث پذیرش امان ملک‌داوود غوری توسط امیرمبارزالدین محمد که قطعاً به‌نفع او بود و محاصره کرمان را خاتمه می‌داد و شهر را تسلیم آل مظفر می‌نمود، می‌نویسد که امیرمبارزالدین سخن خدا را شنید و سپس به‌او پناه داد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۲۲). بینش دینی یزدی تا جایی پیش می‌رود که وی در برخی موارد، جنگ‌های امیرمبارزالدین محمد را با جنگ‌های رسول... مقایسه نموده‌است. در جنگ آل مظفر با قبایل مغول نکودری، یزدی با ذکر آیه ۴۵ سوره قمر می‌نویسد: «به‌زودی آن جماعت شکست خورده (در جنگ بدر) به جنگ پشت می‌کنند» و در ادامه با آوردن آیه ۱۱ سوره صاد اشاره می‌کند: «این نالیق سپاه کفر از احزاب مغلوب و نابودشدنی در آنجاست (یعنی در بدر) و این از اخبار غیبی قرآن کریم است» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۶۵). یزدی در مواردی پا را

فراتر نهاده امرای مظفری را به اولیاءالله تشبیه نموده‌است. همان‌گونه‌که در تولد شاه‌شجاع در سال ۷۳۳ق، وی به آیه ۱۲ سوره مریم رجوع نموده‌است: «به او (حضرت عیسی)، در همان سنین کودکی، مقام نبوت بخشیدیم» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۸۴). سپس همین شاه‌شجاع را «جلال‌الحق و الدین»، «اعتضاد شرع سیدالمرسلین» لقب می‌دهد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱-۱۲).

معین‌الدین یزدی همچون برخی دیگر از علمای یزد و کرمان، چنانچه در تاریخ آل مظفر آمده از بیعت حاکمان مظفری با خلفای عباسی مصر استقبال نموده‌است (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۷). به‌واقع در جامعه‌ای که اکثریت آن را سنی مذهبان تشکیل می‌دادند، استقبال از این عمل طبیعی به‌نظر می‌رسید. هر چند اهمیت خلافت عباسی بعد از حمله مغول کاسته شده بود و نفوذ واقعی نداشت اما یزدی با آگاهی از تأثیر همین بیعت ظاهری، سعی در کسب مشروعیت دینی برای حکومت آل مظفر در قرن هشتم هجری داشت و پس از این ماجرا القابی همچون «ناصرامیرالمؤمنین»، «عضدالامیرالمؤمنین»، «محبی-الدوله‌العباسیه»، «موطدالخلافة»، به امیر مبارزالدین و شاه‌شجاع نسبت می‌دهد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). نکته جالب آن‌که یزدی برای کم‌رنگ جلوه دادن مشارکت ابوبکر حاجی بن غیاث‌الدین از آل مظفر در همراهی هلاکوخان مغول در حمله به بغداد و انقراض خلافت عباسی، با زیرکی آن را نه از مقوله اخلاق این خاندان پرهیزگار بلکه به حکم «المأمورالمعذور» نشان داده و می‌نویسد وی به اجبار رهسپار این سفر ناخوشایند گردید و امید است موجب عفو الهی قرار گیرد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۹-۳۰).

اشتیاق فراوان یزدی به قصص قرآنی همچون ماجرای شق‌القمر، تولد عیسی(ع)، کودکی پیامبر(ص)، داستان آسیه، داستان حضرت یونس در شکم ماهی، داستان حضرت زکریا در تنه درخت و احادیث نبوی و تسلط او بر قرآن و محتوای آن با مطالعه مواهب الهی، مشهود است. اشارات یزدی به قرآن و احادیث در نقل وقایع، فراوان است. از جمله این موارد می‌توان به رویارویی سپاهیان امیر بیک‌چکاز از سوی آل اینجو با مظفریان اشاره نمود که یزدی با اشاره به آیه ۲۴۹ سوره بقره چنین می‌آورد: «چه‌بسا که به یاری خدا گروهی اندک بر سپاهی که بسیار است، غالب آمده‌اند» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳۱). در نهایت، یزدی معتقد است این فتح مظفریان از خزانه مواهب آفریدگار میسر شد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳۵). همچنین در بحث از توبه دوم امیرمبارزالدین محمد در سال ۷۵۲ق، یزدی به آیاتی از قرآن همچون آیات ۱۷ سوره نساء و ۵۴ سوره زمر و حدیثی از رسول اکرم با این مضمون اشاره می‌کند که می‌فرماید: «توبه‌کنندگان از گناهان مانند کسی است که گناه ندارد» تا بتواند این توبه‌های دوگانه مخدوم خویش را توجیه و در نهایت آن را نشانی از بلوغ حقیقی وی معرفی نماید (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰۴ و ۲۰۹). البته یزدی از علت واقعی توبه کردن امیرمبارزالدین محمد در همین سال ۷۵۲ق و اینکه دقیقاً چرا آنگاه که در مسیر پیروزی و نزدیک شدن به هدفش که همانا فتح شیراز و شکست بزرگ‌ترین رقیبش ابواسحاق اینجو بود، اقدام به توبه مکرر نموده‌است، سخنی به میان نمی‌آورد.

درحال اصول دین اسلام و وجوب معرفت بر این اصول، به‌حدی بر تفکرات معین‌الدین یزدی سایه افکنده که در کتاب تاریخی‌اش، مسلمانان را به سوی این معارف رهنمون می‌سازد. آن شکل از معرفت‌شناسی که مدنظر یزدی است، با دین و آموزه‌های دینی ارتباط مستقیم دارد. بدین ترتیب یزدی چهره‌ای شریعت‌مدار و پایبند به اصول دین از خود و حاکمان محبوبش به نمایش می‌گذارد. پایبندی و اعتقاد یزدی به دین اسلام چنان است که بر طبق نگرش مذهبی وی، افرادی که خداوند را پاک و منزّه و مقدس می‌دانند، به سه‌گانه پرستی (أب، ابن و روح‌القدس) و شش‌گانه پرستی (شش ضلعی نماد مقدس در متون یهودی، ستاره شش پر داوود که برخی آن را سپر حضرت داوود می‌دانند)، ایمان نمی‌آوردند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۸۳).

۳-۳. سیاسی

مورخان سنتی، غالباً اندیشه سیاسی خویش را در قالب مبانی نظری مطرح نمی‌کردند. با این وجود می‌توان مهمترین اندیشه‌های سیاسی هر مورخی از جمله معین‌الدین یزدی همچون توجه عمیق به حق الهی سلطنت، عدالت، شجاعت، توأمانی دین و دولت و ویژگی‌های حکومت مطلوب و... را در لابه‌لای شرح جنگ‌ها و فتوحات و ذکر اقدامات نخبگان عصر استنباط نمود. به‌واقع این مبانی نظری که در کتب وقایع تاریخی نهفته است، نمایان‌گر تفکرات مورخ در حوزه‌های گوناگون معرفتی است که شناخت هر یک از آنان می‌تواند ما را به شناخت بینش سیاسی یا تاریخی مورخ رهنمون سازد.

۳-۳-۱. فرمانروای الهی (فرّه یزدی)

نظریه حق الهی فرمانروایان، از پایدارترین نظریه‌ها در تداوم حیات بشری است. رایج‌ترین راهی که حاکمان توسط آن برای فرمانروایی خود متوسل به خدا می‌شدند، این بود که اذعان کنند آن‌ها هم بشر هستند، اما در عین حال بگویند خدا فرمانروایی را به آن‌ها اعطا کرده‌است. این دیدگاه به «حق الهی» فرمانروای سیاسی مشهور است. طبق این نظر رعایا حق شوریدن بر پادشاه منصوب خداوند و جایگزین کردن او با کسی دیگر را ندارند و فقط خداوند حق بازنگری و بازپس گرفتن فرمانروایی را از حاکمان دارد (همپتن، ۱۳۸۵: ۳ و ۳۰). این اندیشه فرمانروایی الهی همان فرّه یزدی است که از مؤلفه‌های شاخص اندیشه سیاسی ایران باستان بوده که به پادشاه مشروعیت بخشیده و او را به شاه آرمانی تبدیل می‌کند. در یشت‌ها نیز فرّه، فروغ یا شکوه، بزرگی و اقتدار مخصوصی معنا شده که از سوی اهورا به پادشاهی بخشیده می‌شود. با این فروغ، پادشاه برانزنده تاج و تخت می‌گردد و آسایش‌گستر و دادگر می‌شود و همواره کامیاب و پیروزمند است و از سوی خداوند، برای راهنمایی مردمان برانگیخته می‌گردد و شایسته الهام یزدی است؛ حال چون فرّه، پرتو خدایی است ناگزیر باید آن را فقط متعلق به شهبازی شمرد که یزدان پرست، پرهیزگار، دادگر و مهربان باشد (پورداو، ۱/۱۳۷۷ و ۲: ۳۱۴-۳۱۵ و ۵۱۲). معین‌الدین یزدی، مظفریان را صاحب فرّه یزدی می‌داند و بارها در *مواهب الهی*، برحق الهی سلطنت آل مظفر تأیید می‌کند. از جمله در موردی معتقد است که خداوند شاه‌شجاع را برای شما برگزیده و دانش و توانی بدنی او را فزونی بخشیده است و انوار فضل یزدی از جبین او قابل رؤیت است. افزون بر این در مورد پدرش نیز اشاره می‌کند که در یورت خانقین، سلطان اولجایتو نور خسروی را از پیشانی امیرمبارزالدین محمد مشاهده نمود (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۴۰). همچنین در مورد تولد و حکومت امیرمبارزالدین محمد نیز بر این باور است هم‌چنان که دولت چون آفتاب از پیشانی مبارک‌اش شارق گشت و با تولد او امری آسمانی به وقوع پیوست، دست قدرت شیاطین از تعرض و تجاوز به حریم گروه ملائک قدسی کوتاه است و افراد فرومایه توانایی آسیب زدن به جایگاه وی ندارند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۳۷، ۱۸۴). یزدی حتی توبه‌های امیرمبارزالدین محمد را ناشی از الهام خداوندی به او می‌داند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰۵) و داشتن فرّه یزدی در مورد شاه‌شجاع را نیز مطرح می‌کند: «آنگاه که حضرت سلطنت پناه (شاه‌شجاع) در ۷۳۳ق، متولد شد، شعاع فرّه یزدی که از جبین مبارک‌اش ظلمات عالم را روشن گردانید» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۸۱). در ادامه یزدی ضمن صحبت از نور خسروی و خسرو گردون شکوه یعنی شاه‌شجاع، شعری از شرف‌نامه نظامی می‌آورد:

«چگونه زهی چشم بد دور ازو»

«چنین طالعی کامد نور ازو»

افزون بر این معین‌الدین یزدی بارها در *مواهب‌الاهی* شاهان آل مظفر را با شهریاران ایران باستان مقایسه نموده که نشان از بینش وی دارد. چنانچه او صفات شاه‌شجاع را با خشم اسکندر، مهر جمشید، تدبیر و دوراندیشی فریدون و صاحب خدم و حشم چون یوسف و پرچم او را همانند سلیمان، ماه دانسته و حتی اسب امیرمبارزالدین محمد را با شب‌دیز، اسب خسرو پرویز، قیاس نموده‌است (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰ و ۱۸۵). با این اوصاف شاهد استمرار تاریخی این اندیشه از دوران باستان تا زمانه مورخ مذکور هستیم که بدون تردید سنت دیوانی و اندیشه و عمل دیوان‌سالاران در این تداوم، نقش اصلی را داشت.

۳-۲-۳. حق‌الاهی سلطنت (اندیشه ظل‌الاهی)

باور به اندیشه فره ایزدی در دوره اسلامی با نقل قول از پیشینیان و اظهارنظرهای خود مورخان، تبیین گردید؛ اندیشه تعلق فره ایزدی به پادشاهان در دیدگاه اندیشمندان دوره اسلامی اعم از فیلسوفان و مورخان، تداوم داشت (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۵: ۳۲۱). در دوره اسلامی فره ایزدی به‌عنوان یکی از ارکان اساسی اندیشه سیاسی ایران باستان به‌عنوان حق‌الاهی سلطنت و با تعبیر «السلطان ظل‌الله» باز تولید شده‌است (نخجوانی، ۱۹۶۴: ۱/۱۲۵) و در آثار و منابع اندیشه سیاسی به‌صورت مستقیم و غیر مستقیم مبنای مشروعیت سیاسی گردیده‌است یا به‌تعبیر دیگر، دانشی گردیده تا آنچه را در صحنه سیاسی رخ داده‌است، مشروعیت بخشد (زمانی و طاووسی، ۱۳۸۳: ۶۱). به‌واقع اندیشه سیاسی ایران‌شهری، همچون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ قدیم ایران زمین را از دوره باستان تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به یکدیگر پیوند می‌زند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۱). ثنوری فره ایزدی در بحران حمله مسلمانان فراموش نشد؛ بلکه در قالبی نوین، شمایل گذشته را احیا نمود. برخی مؤلفه‌های ایران‌شهری نظیر شاهی آرمانی، فره ایزدی، توأمان بودن دین و ملک، عدالت، راستی، دانایی و... به کالبد جهان اسلام اضافه گردید. انتقال فره ایزدی از ایران باستان به ایران اسلامی با وجود آن‌که بسیاری از کارویژه‌های سیاسی-اجتماعی‌اش را از دست داد، به معیاری برای سنجش حقانیت فرازمینی سلاطین در میان عامه مردم تبدیل گردید و کماکان در اصل فکری و دینی این اندیشه، خدشه‌ای وارد نشد. هر چند رفته رفته رو به سوی تغییرات نسبی قدم برداشت (محمدی و بی‌طرفان، ۱۳۹۱: ۳). برخورداری از چنین ویژگی‌هایی از منظر سیاسی بیانگر مشروعیت سیاسی شاه و حاکمیت وقت است و چنین پادشاهی، دین و حکومت را توأمان در دست داشته و نگهبانی کرده‌است؛ شهریاری و دین هم‌زاد یکدیگرند، آن‌طور که شاهان، پیروزی‌ها و کامیابی‌های خود را در گرو دین‌ورزی خود داشته‌اند. چنانچه در اندیشه یزدی نیز شاهد پیوستگی دین و دولت در آل مظفر هستیم؛ به‌نحوی که دین اصل مهم و از همراهان ناگسستنی پادشاهی و عامل دیگری است که به حکومت قوام می‌بخشد: «المُلک و الدین توأمان عمارت ساحت دین را... پیشنهاد ضمیر ساخت و آبادانی بنای مسلمانی را... مقصد خاطر گردانیده» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰۹). باید توجه داشت که این پیوند مُلک و دین، اندیشه‌ای مشترک بین ایرانیان باستان و شریعت اسلام است؛ دین، بنیان حکومت است و حکومت پاسدار دین (عنایت، ۱۳۷۷: ۵۷). به‌واقع همه اندیشمندان ایران اعم از مورخان چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی، بر اساس همین تفکر، وجود شاه را به منزله برگزیده خدا یا سایه و خلیفه او بر زمین، پذیرفته‌اند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۵: ۳۳۰). معین‌الدین یزدی به وضوح شاهان آل مظفر، از جمله امیرمبارزالدین و شاه‌شجاع را «ظل‌الله فی الارضین» معرفی می‌کند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). و این‌گونه این مورخ دربار آل مظفر از اندیشه ایرانی-اسلامی سلطنت (فره ایزدی-ظل‌الاهی) و پیوند میان حاکمان آل مظفر با شاه آرمانی در جهت مشروعیت‌بخشی به آنان، بهره برده است. با مطالعه دقیق بینش سیاسی حاکم بر *مواهب‌الاهی*، می‌توان به تداوم اندیشه ایران‌شهری و اندیشه ظل‌الاهی جهت ایجاد مشروعیت‌الاهی برای حاکمان آل مظفر، توسط معین‌الدین یزدی، دست یافت.

۳-۳-۳. اعتقاد به مجدد دینی

امید به بازگشت یک منجی که به اصلاح امور بپردازد و مردم از ظهور وی امید نیمه‌جانی بیابند و به احیا کارها دل ببندند، و امید به اینکه دستی غیبی ناگاه از ناکجاآبادی به درآید و مردم ظلم‌دیده را با تمام توان یاری کند و بساط ظلم و جور و ستم را برچیند، جای خاصی در اندیشه و زندگی مردم در دوران پس از حملات ویران‌گر مغولان داشت. از مصادیق این اعتقاد در زمانه مورد بحث، امید به بازگشت خلافت و احیای مجدد عظمت و مجد خلفا بود. این اعتقاد که در میان اهل سنت ظهور ویژه‌ای داشت، بر این اصل بنیاد شده بود که زمین هیچ‌گاه از خلیفه رسول خدا(ص) خالی نخواهد شد؛ بنابراین، تلاش می‌شد تا حد امکان این دیدگاه عینیت یابد (فیاض و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۱۱). همپای تلاشی که در دوره آل مظفر از سوی حاکمان نخستین این سلسله دیده می‌شد، معین‌الدین یزدی نیز به عنوان فقیه برجسته دینی، آشکارا اعتقاد به مجدد دینی را در *مواهب الهی* می‌نماید. چنانچه وی پس از بیعت امیرمبارزالدین محمد با خلیفه عباسی مصر، عنوان «مجدد مراسم الشریعه الغراء» را برای این امیر آل مظفر به کار می‌برد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). یزدی با اشاره به حدیث مشهور: «ان الله یبعث لهدیه الامه علی رأس کل مائه من تجدد لها دینها» می‌نویسد که خداوند هر صد سال یکبار کسی را برای این ملت برمی‌گزیند، تا دین را برایشان تجدید و احیا کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۰). یزدی با ذکر این حدیث، عقیده‌اش را نشان می‌دهد که هرگاه خدشه‌ای به دین وارد می‌شود (در این‌جا منظور یزدی سقوط خلافت عباسی است)، صاحب دولتی به پیروزی می‌رسد و آفتاب طلوع می‌کند که تاریکی‌ها را برکنده و روشنایی برقرار می‌شود و به این ترتیب، همبستگی دین و دولت مستحکم می‌گردد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱). طبق ادعای معین‌الدین یزدی، امیرمبارزالدین محمد به عنوان نایب خلیفه و شهریاری مطلوب و سایه خدا بر زمین، عدالت و دادگری و زدودن ظلم را وظیفه خود می‌داند و به پاس داشت آیین محمدی(ص) قیام نموده و قلمرو تحت حاکمیت خود را از آسیب حفظ می‌نماید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳). باید توجه داشت که بحث ضرورت اجرای عدالت، موضوعی مشترک میان متون عهدنامه‌ای پیش از اسلام و سیرالملوک‌های دوره اسلامی است. عدل سلطان، در رأس خصایلی است که در همه سیرالملوک‌ها برای سلطان برشمرده‌اند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۵: ۴۲۹). در اغلب متون تاریخی، افزون بر عدل، سیاست پادشاهان که از آن تعابیر قدرت، هیبت و شجاعت پادشاهان در برقراری امنیت نسبی بیرون آورده شده، نیز ضروری تلقی گردیده است. از سوی دیگر از آن‌جا که وظیفه خلیفه، پاسداری از حدود و ثغور اسلام و تأمین عدالت و امنیت رعایا است (قادری، ۱۳۸۳: ۷۳، ۷۵)، اینجا امیر مبارزالدین محمد و سپس شاه‌شجاع به عنوان نایبان خلیفه و احیاکنندگان دین از یکسو و به عنوان سلاطین صاحب فره ایزدی و ظل‌الله فی الارضین از سوی دیگر، تلقی شده و چنین تکالیفی را بر عهده دارند. معین‌الدین یزدی، حکام آل مظفر را با صفاتی چون «مظهر آیات‌العداله» و «ناصریه‌الرایات النصفه بعد اندرسه‌ها» معرفی می‌نماید (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۱). یزدی، اشارات فراوان به گسترده شدن عدل توسط حاکمان آل مظفر در این دوران دارد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۵۸ و ۸۸ و ۱۰۹ و ۱۱۶ و ۱۲۳ و ۲۵۹). از جمله در جریان فتح بم، امیرمبارزالدین محمد را، فرشته نهادی لقب می‌دهد که خانه ظلم را ویران و عدالت را برپا نمود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۳۱). یزدی، کامروایی پادشاه را به دلیل برقراری عدالت و زدودن ظلم معرفی و می‌گوید بدون تردید کسی که این مهم را به انجام می‌رساند، مظفریان هستند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳). سپس با آوردن ابیاتی، مهر تأیید بر عدالت امیرمبارزالدین محمد زده‌است:

«لطفت به کرم چاره بیچاره کند

در موسم عدل تو صبا را نبود

عدلت ستم از زمانه آواره کند

آن یاره که پیراهن گل پاره کند»

جدای از عدل و داد، معین‌الدین یزدی تأکید می‌کند که پادشاه کاردان دارای سلطنت الهی، صفاتی دیگری نیز دارد. همچنین نگاه یزدی به شاهزادگان مظفری، سراسر لیاقت و شجاعت و کفایت آنان به‌ویژه جهت تأمین امنیت است (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۶ و ۳۱-۳۴ و ۱۱۰ و ۱۲۶). یزدی به ماهیت اساسی حکومت آل مظفر که استقرار نظم و امنیت در حد فاصل یزد، فارس و کرمان بود حتی در شرایط جنگ‌های پیاپی، بارها اشاره می‌کند (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۳۴ و ۵۸ و ۱۳۲). آن‌گونه که در مورد خطه یزد بیان می‌کند که در ظل حمایت خلافت پناه، رعایا در سایه معدلت آرام گرفته و امنیت شایع شد و رفاه عمومیت یافت (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۵۸).

۳-۳-۴. حکومت مطلوب

طبق نگرش معین‌الدین یزدی در *مواهب‌الاهی*، حکومت‌های موفق چندین ویژگی دارند؛ یکی آن است که دولتی که به مرور زمان به مقام والا دست یابد، دوام خواهد یافت. هر گاه فرد یا حکومتی ناگهانی به اوج برسد، از کمال لازم برخوردار نخواهد شد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۴). همچنین از منظر یزدی در برخی از شرایط، حکومت موفق آن است که به لبه‌های شمشیر تیز وابسته باشد و گاهی اوقات، با تدبیر و قلم و کاغذ و قرارداد نمی‌توان کاری از پیش برد و با گرز گران باید دندان‌های فرد نافرمان را شکست. بلندمرتبه‌ترین حکومت‌ها از منظر یزدی، آن است که بر نوک شمشیر بنا گردد و ضربه نیزه نزد دوستداران آن‌ها همچون بوسه‌هاست (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۲۲). چنانچه در جریان هرج و مرج پس از فوت ابوسعید ایلخان، عملکرد خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر ابوسعید در استفاده از شمشیر و روی کار آوردن اریپاخان را می‌ستاید (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۹۱). ویژگی دیگر بقای هر خاندان و حکومتی از نگاه یزدی، رسیدن به اخلاق است که با آن می‌توان اراده‌های نافرمان را تسلیم نمود و با بزرگداشت و محبت به مردم، دل‌های آنان را تسخیر کرد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۲۵). افزون بر این، یزدی ناامید نشدن حاکم به هنگام سختی را عامل موفقیت می‌داند و اشاره می‌کند: «باران از ابر سیاه می‌بارد و این تلخی‌ها و سختی‌ها، سودمند است» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۴۶). در نهایت طبق بینش یزدی، حکومت عقیم و بی‌بار و نیاز به هوشیاری دارد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰۷). چنانچه معتقد است که اتابکان یزد به عنوان خاندانی که از دیرباز بر سریر پادشاهی تکیه زده بود بر سر یک بی‌خردی کوچک، نابود شد (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۵۸). او با شرح ماجرای امیرشرف‌الدین مظفر و تصمیم‌اش برای رها کردن اتابک یزد و فرار به کرمان، از واژه عقل استفاده نموده و می‌نویسد: «مشام عقل از آن بوی خون می‌شنید» (معلم‌یزدی، ۱۳۲۶: ۳۴). شرف‌الدین با این تصمیم عاقلانه از شر اقدامات خصمانه ایلخانان علیه اتابکان یزد، خویش را نجات داد.

۴. نتیجه

مواهب‌الاهی برای بررسی وضعیت حاکم بر قرن هشتم هجری و به‌ویژه شناخت حکومت آل مظفر، اثری ارزشمند و منبعی دست اول است. از مهمترین دلایل اهمیت *مواهب‌الاهی*، آن است که نگارش این تاریخ در بطن حوادث و در لحظه صورت پذیرفته است. معین‌الدین یزدی خود یکی از ناظران وقایع عصر فترت و جزئی از ساختار دیوانی آل مظفر است که حتی زمانی واسطه صلح میان حاکمان مظفری بود؛ همین عامل، بر ارزش کتاب می‌افزاید که یزدی در نزدیک‌ترین زمان و مکان ممکن به آل مظفر، به‌نگارش وقایع پرداخته است. البته این مسئله، باعث ایجاد بینش محافظه‌کارانه و مصلحت‌اندیشی بیش از حد از سوی معین‌الدین شده است. نکته دیگر قابل توجه، آن‌که تاریخ‌نگاری معین‌الدین یزدی در فضای سیاسی- نظامی حاصل از سرزمین‌گشایی‌ها و جنگ‌های پیاپی آل مظفر نگارش یافته و توجه به‌بردهای گوناگون در این منبع تاریخی، مسئله محوری است. همچنین، معین‌الدین یزدی به‌دنبال ثبت و ضبط فتوحات و پیروزی‌های آل مظفر بود تا از این رهگذر

بتواند مشروعیت لازم جهت تحکیم پایه‌های سلطنت آنان را نیز فراهم کند و البته از مراحم ملوکانه آن‌ها نیز بهره‌مند گردد. با این حال، توجه معین‌الدین یزدی به سایر ملوک همجوار همچون آل اینجو، آل چوپان و حتی قراختاییان کرمان که با مظفریان از طریق ازدواج سیاسی، پیوند داشتند در کنار پرداختن به برخی موضوعات اجتماعی و البته ارائه اطلاعات جغرافیایی و کیهانی، ارزش اثر را دوچندان می‌کند.

معین‌الدین یزدی در نگارش مقدمه *مواهب الهی* همچون یک اندیشمند صاحب‌خرد، قلم‌فرسایی نموده‌است. اما در متن کتاب با توجه به هدفی که برای خویش در نگارش متن ترسیم نموده، به شرح وقایع، با تأکید بیش از حد بر اراده و تقدیر الهی، نگاه به‌شدت سلطنت‌محور و نخبه‌گرا و با بینشی سیاسی و اعتقادی، اقدام نموده‌است. معلم یزدی، چندان به چرایی و بیان علی و معلولی رویدادهای تاریخی نمی‌پردازد و بیشتر از منظر آل مظفر و خوشایند آنان به حوادث بی‌شمار این دوره پر هرج‌ومرج می‌نگرد. معدود علت‌یابی‌های معین‌الدین یزدی در مورد حوادث این دوران، بیش از آن‌که ریشه در واقعیت داشته باشد، متأثر از نوع نگرش مذهبی اوست. وی، نگاهی شریعت‌مدار و تقدیرگرا به رویدادها دارد. از معین‌الدین یزدی که در حکومت آل مظفر دارای مناصب رسمی بود و اثر خویش را نیز به سلاطین مظفری اهدا نمود، نباید انتظار نگارش تاریخی منصفانه داشت؛ گاهی اوقات نیز که علت واقعی برخی رخدادها را به‌ویژه پیرامون عملکرد دشمنان و رقبای آل مظفر، بیان می‌کند، از آن رو است که این علت‌یابی هیچ خللی به جایگاه آل مظفر وارد نمی‌کند.

در بینش معرفت‌شناسانه یزدی، هدف تاریخ عبرت‌آموزی و رسیدن انسان مختار اندیشمند، به حقیقت است. نگاه وی به حوادث تاریخی، خطی است. مبدأ و مقصد مشخص و مسیر، باید الهی و در خدمت خداوند باشد. افزون بر این، یزدی نگاه کاملاً خردگرایی به رویدادها و وقایع ندارد و آن چه در اندیشه وی اصل اساسی است، مشیت‌گرایی اوست که هر حادثه را در درجه نخست نتیجه تقدیر الهی می‌داند و اختیار انسان را در طول اراده خداوند معنا می‌کند. به این ترتیب، بینش‌های تاریخی، سیاسی و اعتقادی به عنوان مهمترین اندیشه‌های حاکم بر ذهن معین‌الدین یزدی، روش تاریخ‌نگاری او را نیز تحت تأثیر قرار داده‌است. یزدی با این گرایش‌های فکری، از آیات قرآن و احادیث فراوان بهره برده و با آوردن این مطالب در سراسر اثر خویش، قصد اشاره به این مهم را داشت که خداوند همراه حاکمان آل مظفر است و دشمنان از این امر غفلت کردند که نمی‌توانند مقابل قهر و غلبه خداوند ایستادگی کنند. نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، تأثیرپذیری معین‌الدین یزدی از شغل و مناصب خویش است در این دوران به عنوان یکی از ارکان دیوانی، عالم دینی و مدرس در مدارس و دارالسیاه یزدی، که کاملاً آشکار است. کاربرد بیش از حد اندیشه‌های دینی در نگارش اثر *مواهب الهی* به‌منظور دست یافتن به هدف اصلی مؤلف که همانا مشروعیت‌بخشی دینی به حکومت آل مظفر بود، قابل توجه است. همچنین، می‌توان اندیشه‌های سیاسی معین‌الدین یزدی همچون توجه عمیق به حق الهی سلطنت، عدالت، شجاعت، توأمانی دین و دولت و... را در لابه‌لای شرح جنگ‌ها و فتوحات و ذکر اقدامات نخبگان عصر، استنباط نمود. طبق بینش یزدی، سلطان مظفری فرمانروایی الهی و نماینده و سایه خدا بر روی زمین به‌شمار می‌آمد. این نگرش در اندیشه ایرانی‌شهری و سپس در فرهنگ سیاسی ایران در دوران اسلامی، مقام خاصی برای پادشاه به‌همراه می‌آورد که همان بهره‌مندی از فره ایزدی و کسب منصب ظل‌اللهمی است. این اصول نظری، می‌تواند ما را به‌شناخت بینش سیاسی و تاریخی معین‌الدین یزدی، رهنمون سازد.

یزدی در نگارش *مواهب الهی* همچون مورخان سلف خویش، تحت تأثیر گفتمان و بینش حاکم بر جامعه عصر خویش، قرار داشته و آن نگرش سلطنت‌محور به رویدادهای تاریخی است. در این رویکرد، تأکید یزدی بر نخبگان سیاسی و دینی

است. بیشتر صفحات *موهب‌اللهی*، حول محور تمجید از شخصیت امرای مظفری و صحنه‌های رزم آنان با سایر ملوک همجوار یا گروه‌های مختلف راهزن می‌چرخد و افزون بر نقش اراده الهی، علت تمام پیروزی‌ها و برقراری امنیت و عدالت را شخص سلطان معرفی می‌کند. رویکرد محافظه‌کارانه معین یزدی در برخورد با اقدامات آل مظفر، ناشی از همین بینش سلطنت‌محور اوست. یزدی در بسیاری از قضایایی که امرای مظفری خطا می‌کردند، بدون هیچ انتقادی سکوت می‌نماید. البته نکته غیرقابل چشم‌پوشی در مورد یزدی آن است که وی به‌عنوان مورخ و فقیه دینی حاضر در حکومتی به‌شدت دین‌مدار، از آل مظفر رضایت داشته و لزوماً بسیاری از اقدامات مظفریان را برای حفظ حکومت و تأمین امنیت و عدالت ضروری می‌پندارد. اما به‌هرحال، ترس از عقوبت نوشته‌هایش را نیز داشته‌است که مبادا کتاب او مورد رضایت امیرمبارزالدین و شاه‌شجاع قرار نگیرد. او علت رفتارهای درست و نادرست امرای مظفری را، قضا و قدر الهی بیان نموده‌است. با این همه، کتاب مذکور از برخی جهات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است: ۱. تازگی مطالب یزدی در باب آل مظفر و برخی ملوک همجوار، باعث شده که این منبع ارزشمند، به‌الگویی برای مورخین تیموری تبدیل گردد؛ ۲. یزدی در مقدمه اثرش، نگرش قابل توجهی به تاریخ دارد و آن را از علوم عقلی متمایز دانسته و به‌شرح ویژگی‌های آن می‌پردازد؛ ۳. *موهب‌اللهی* را می‌توان به‌نوعی اندرزنامه نیز تلقی نمود که نویسنده در آن، اندیشه‌های خویش در باب جهان، تاریخ و انسان را مطرح کرده‌است.

منابع:

قرآن

- امیرخانی، غلامرضا، *تداوم و تحول در تاریخ‌نگاری ایران (بررسی و تحلیل آثار حافظ ابرو)*، تهران، طرح نقد، ۱۳۹۵.
- بالانی، پیوند، *شرح دشواری‌های جلد اول مواهب الهی در تاریخ آل مظفر*، رساله دکتری، استاد راهنما زهرا ریاحی زمین، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات، ۱۳۹۱.
- پورداد، ابراهیم، *یشت‌ها*، ج ۱ و ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- ترکمنی‌آذر، پروین، *تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری در ایران از قرن سوم تا ششم هجری*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۵.
- چایلد، گوردون، *تاریخ (بررسی نظریه‌هایی درباره تاریخ‌نگاری)*، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۳۵.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، *زبد‌التواریخ*، تصحیح حاج سید جوادی، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۸۰.
- خواجه نصیر طوسی، محمد، *اساس‌الاعتباس*، به کوشش مدرس رضوی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.
- دالوند، حمیدرضا، «مواهب الهی، نیم قرن انتظار»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۸۳-۸۱، ۱۶۷-۱۶۴، ۱۳۸۳.
- زاگزیسکی، لیندا، *معرفت‌شناسی*، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۲.
- زمانی، علی محمد؛ طاووسی، محمود، «فره ایزدی و بازتولید آن در اندیشه سیاسی ایران پس از اسلام»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۵، ۴۱-۶۵، ۱۳۸۳.
- ساروخانی، *دایره‌المعارف علوم اجتماعی*، تهران، کیهان، ۱۳۷۵.
- ستوده، حسینقلی، *تاریخ آل مظفر*، جلد ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- طباطبایی، جواد، *خواجه نظام‌الملک، گفتار در تداوم فرهنگی ایران*، تبریز، نشر ستوده، ۱۳۸۵.
- فیاضی، غلامرضا، *درآمدی بر معرفت‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶.
- فیاض انوش، ابوالحسن؛ عظیمی زواره، ندا؛ اللهیاری، فریدون، «گونه‌شناسی نحوه تقابلی جامعه ایرانی پس از هجوم مغول»، *پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۲، سال ۱۰، ۱۰۰-۱۲۰، ۱۳۹۷.
- قادری، حاتم، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
- کتبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- محمودی میمند، پروین، *شرح مشکلات کتاب مواهب الهی تألیف معین‌الدین یزدی بر اساس: تصحیح و مقدمه سعید نفیسی*، کارشناسی ارشد، استاد راهنما محمد صادق بصیری، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۸۵.
- محمدی، ذکراالله؛ بی‌طرفان، محمد، «انتقال و تحول اندیشه سیاسی فره ایزدی، از ایران باستان به ایران اسلامی، با تکیه بر مبانی اندیشه‌گران ایرانی»، *سخن ایران*، سال ۶، شماره ۱۶، ۳-۳۶، ۱۳۹۱.
- مرتضوی، منوچهر، *مسائل عصر ایلیخانان*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۸۴.
- معلم یزدی، معین‌الدین، *مواهب الهی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۲۶.

همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵.

حکاک، محمد، «صناعات خمس ارسطویی و روش‌های دعوت قرآنی»، قیستان، سال ۲۴، ۳۵-۵۷، ۱۳۹۸.



Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.345910.473580

The Impacts of Governments' Financial Policy on Changes in the Budget of the Ministry of Education During the Time of Pahlavi I

Foad Pouraryan^{1,*}, Azar Ardianian²

1. Associate Professor, Department of History, Kharazmi University, Tehran.
2. Ph.D. Student, Department of History, Kharazmi University, Tehran.

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/07/17</p> <p>Accepted: 2022/08/19</p> <p>Keywords: budget, financial policies, Ministry of Education, Pahlavi the first, National Assembly.</p>	<p>The changes caused by the World War I and the establishment of the Pahlavi dynasty provided the emergence of some new conditions in the traditional atmosphere of Iran, which made the necessity of codified budgeting to determine the duties of the ministries in terms of inquiring about their financial affairs. In this regard, inconsistency between the politics and the performance of governments could be harmful to the existence of political life, to the extent that it could even lead to instability and overthrow of a government. Evaluation and assessment of the status of Ministry of Education as one of the important elements in all governments scheme, requires investigation of these two issues. This research tries to answer the question that to what extent the financial performance of the governments and the budget allocation to this ministry have been matched with the financial policies determined as the work plan of the cabinet of each prime minister. Also, this research seeks to analyze the degree of convergence of these two issues, which manifests itself in the budgeting of ministries. The findings of this research indicate inconsistencies of these two factors. This issue was in contradiction with the government's financial policy regarding the emphasis on the developments of education in the program of the cabinet of prime ministers. In this research, cliometric method has been used in the analysis of library resources and documents.</p>

*Corresponding Autor: E-mail: pour721@gmail.com

How To Cite:

Pouraryan, F., Ardianian, A., P. (2022), The Impacts of Governments' Financial Policy on Changes in the Budget of the Ministry of Education During the Time of Pahlavi I. Journal of Historical Sciences Study, 14(1): 35-52



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

تأثیر سیاست مالی دولت‌ها بر تغییرات بودجه وزارت معارف در زمان پهلوی اول

فؤاد پورآرین^{۱*}، آذر اردیانیان^۲

۱. دانشیار و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶	تحولات ناشی از جنگ اول جهانی و تأسیس حکومت پهلوی، سبب بروز شرایطی در فضای سنتی ایران شد که ضرورت بودجه‌نویسی مدون جهت تعیین تکلیف وزارتخانه‌ها، به منظور رسیدگی به امور مالی خویش راه، به امری بسیار مهم مبدل کرد. در همین راستا عدم توانایی تطبیق بین سیاست و عملکرد مالی دولت‌ها، می‌توانست تا آنجا در ادامه حیات سیاسی آنان زیان‌آور باشد که حتی دولتی را به تزلزل و سقوط بکشاند. بررسی وضعیت وزارت معارف به‌عنوان یکی از ارکان مهم در برنامه همه دولت‌های صاحب قدرت سیاسی کشور، نیازمند تحقیق در خصوص تطبیق یا عدم تطبیق این دو مسئله است. این پژوهش در صدد پاسخگویی به این سؤال است که تا چه میزان عملکرد مالی دولت‌ها و تخصیص بودجه به وزارتخانه مذکور، با سیاست‌های مالی تعیین شده به‌عنوان برنامه کاری کابینه هر نخست‌وزیر تطبیق داشته‌است. هدف این پژوهش تحلیل میزان همگرایی این دو مؤلفه با یکدیگر است که نمود اصلی آن در بودجه‌نویسی وزارتخانه‌ها متبلور می‌گردد. یافته‌های این پژوهش نشانگر عدم تطبیق این دو عامل است که این مسئله در تناقض با سیاست مالی دولت‌ها در خصوص تأکید بر گسترش معارف در برنامه کابینه نخست‌وزیران قرار داشت. در این پژوهش از روش کلیومتریک در تحلیل منابع کتابخانه‌ای و اسناد کمک گرفته شده‌است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۸	
واژه‌های کلیدی: بودجه، سیاست‌های مالی، وزارت معارف، پهلوی اول، مجلس شورای ملی.	

* رایانامه نویسنده مسئول: pour721@gmail.com

استناد به این مقاله:

پورآرین، فؤاد؛ اردیانیان، آذر، ۱۴۰۱. تأثیر سیاست مالی دولت‌ها بر تغییرات بودجه وزارت معارف در زمان پهلوی اول. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی. ۱۴(۱): ۳۵-۵۲

۱. مقدمه

ضرورت تجمیع قوای مجریه، مقننه و قضائیه در دست حاکم قاجاری از الزامات حاکمیت استبداد بود. با تشکیل نظام مشروطه^۱ در ایران، شرایط حکومت قانون‌مدار از جمله تفکیک قوا، حضور شخصی به‌عنوان صدراعظم^۲ و هیأت‌دولت که وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها زیرمجموعه‌های اصلی او به‌شمار می‌روند، برقرار گردید. این نوع از حکومت پارلمانی، نیاز به بودجه نظام‌مند و مدونی داشت که از طریق مجاری معین، یعنی تعیین، تأمین و تخصیص به آن دست‌می‌یافت. هزینه‌ای که هر وزارتخانه برای تکمیل و گسترش خود به آن نیاز داشت و هیأت دولت آن را مصوب می‌کرد «بودجه» نامیده می‌شد.

پرسش اساسی و بسیار مهم طی حکومت شانزده‌ساله رضاشاه پهلوی، میزان توجه یا عدم توجه به بحث گسترش سواد و دانش در سطح کشور و میان تمام طبقات اجتماعی بوده‌است. شرایط و بنیان‌های سنتی جامعه ایران، در گستره تاریخی کشور نشان از وجود مکان‌های سوادآموزی با شاخصه‌های سنتی را دارد این امر گاهی در مکتب‌خانه‌ها و گاهی در مدارس دینی و بعدازآن در تأسیس مدرسه جندی‌شاپور و دیگر مدارس جدیدتر، خود را جلوه‌گر می‌سازد؛ اما گذر از روش سنتی و تبدیل آن به آموزشگاه‌های مدرن از زمان حکومت ناصرالدین‌شاه قاجار شروع می‌شود و در زمان پهلوی اوج می‌گیرد. وجود شرایط خاص ناشی از قرارگیری در موقعیت مهم زمانی و مکانی کشور مابین وقوع دو جنگ اول و دوم جهانی در سال‌های آغازین و پایانی حکومت پهلوی اول تحقق این امر را با دشواری مواجه می‌کند و تحت تأثیر مستقیم این عوامل بنیان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در مواجهه با شرایطی خطیر و سرنوشت‌ساز قرار می‌دهد. توجه به بخش نظامی و تقویت سازمان ارتش مدرن، که دستاورد حکومت رضاشاه بود، جهت بسط اقتدار دستگاه نظامی و سه بخش اساسی و مرتبط با آن یعنی توسعه راه و راه‌آهن و خطوط ارتباطی، توسعه پست و تلگراف و منظم نمودن اصولی بخش دیوان‌سالاری، بر توجه به گسترش معارف سایه افکند. اگرچه دولت‌هایی که در این دوران روی کار آمدند در سخن قائل به برداشتن گامی مؤثر در امر گسترش این بخش بودند، اما در عمل موفقیتی در این خصوص به‌دست نیاوردند.

اگرچه به‌ظاهر پیشرفت و تغییراتی در خصوص آموزش سواد و محل حصول آن با الگوبرداری از کشور همسایه یعنی ترکیه که ارتباط بیشتری با غربیان داشت، حاصل گردید و دانشگاه تهران افتتاح، و مؤسسات آموزشی در سراسر کشور تأسیس شد، با این حال تأثیر چندانی در بیداری و هوشیاری اذهان مردم نداشت و ناگزیر از شرایط موجود، گرایش بیشتر به جنگ و نظامی‌گری و هر آنچه باعث بهبود و توسعه این بخش می‌شد، همچنان در اولویت رسیدگی امور کلان کشوری قرار داشت. پژوهش پیش‌رو در پی آن است که این نکته مبهم را بر اساس آمار و ارقام موجود در اسناد وزارت مالیه و مشروح مذاکرات مجلس به‌عنوان دو منبع اصلی و دست اول، روشن نماید. استفاده از آمار و تحلیل تاریخی بر اساس آن نیازمند مطالعات میان‌رشته‌ای تاریخ اقتصادی است؛ اما آمار متفاوتی از ریز بودجه‌های تخصیص داده‌شده به وزارتخانه‌ها طی هر سال در منابع مختلف نظیر روزنامه ایران، کتب منتشرشده توسط خود وزارت مالیه و مشروح مذاکرات مجلس وجود دارد که باعث افزایش فراز و نشیب هرچه بیشتر در فرآیند تحقیق این موضوع می‌شود.

طرح این سؤال که بررسی مطابقت برنامه‌ها و عملکرد مالی دولت‌ها تا چه میزان بوده‌است ضرورتی است که در صورت عدم توجه به آن امکان بررسی و تحلیل موفقیت یا عدم موفقیت هر دولت را در طول دوره مورد بحث با مشکل جدی مواجه می‌سازد، در صورتی که توجه به آن نتایج مثبتی را در خصوص امکان تحلیل هرچه بهتر دولت‌ها فراهم می‌آورد. شکاف اصلی مورد بحث، در بخش تحلیل، میزان تطبیق برنامه و عملکرد مالی دولت‌ها است؛ به همین دلیل این پژوهش می‌تواند در خصوص حداقل یکی از مهمترین وزارتخانه‌ها که در مجلس شورای ملی بسیار مورد بحث بود، کارآمد باشد و پایه‌ای برای انجام تحقیقات بعدی و تجمیع اطلاعات در خصوص دیگر وزارتخانه‌ها به‌شمار آید. فرضیه

پژوهش پیشرو بر این مسئله استوار است که بین گفتار و عمل دولت‌های زمان رضاشاه در این خصوص تفاوت بسیاری بوده‌است و با وجود تأکید مداوم بر اهمیت گسترش معارف، در عمل به این مهم، توجه چندانی نشده‌است؛ بنابراین در پی آن هستیم که با کمک روش کلیومتریک^۳، که باعث اغنای بیشتر نتایج به‌دست‌آمده خواهد شد و در واقع معنای آن استفاده از علم آمار و داده‌های آماری به‌عنوان مواد خام در بستر زمانی خاص و تعیین‌شده برای ارزیابی وقایع است، و مقایسه ارقام و تحلیل آن‌ها، به پاسخ این سؤال دست‌یابیم که آیا فرضیه مطرح‌شده صحیح بوده‌است یا خیر. این پژوهش مورد استفاده پژوهشگران حوزه تاریخ و اقتصاد و پژوهشگران میان‌رشته‌ای نظیر تاریخ سیاسی، تاریخ اقتصادی و ... قرار خواهد گرفت. انگیزه راقم این سطور روشن نمودن این نقاط مبهم تاریخ فرهنگی عصر پهلوی اول بوده‌است و همین موضوع، ارزشمندی پژوهش پیشرو را به‌خوبی به‌منصه‌ظهور می‌رساند. بررسی و تحلیل پیشینه‌ای که در خصوص موضوع پژوهش مدنظر مهم است به‌عنوان نمونه، کتاب *آموزش و پرورش در ایران* از ناصر همایون (همایون، ۱۳۸۵: ۲۲) است. این پژوهشگر و استاد دانشگاه، عناصر فرهنگی را با نگاهی تاریخی ارائه می‌دهد و به تحلیل آماری از ابعاد گوناگون موضوعاتی نظیر تعلیم و تربیت استفاده می‌کند. ایشان در این کتاب به بحث در خصوص ریشه‌ها و نهادهای آموزشی ایران از عصر باستان تا انقلاب اسلامی می‌پردازد و از عصر مادها شروع می‌کند و درباره مکتب‌خانه‌های زمان ورود اسلام به ایران گفت‌وگو می‌کند و تحولات اساسی تر آن را مربوط به آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب می‌داند که با تأسیس دارالفنون، سیر تحولات در مسیری جدید قرار می‌گیرد. اما زمانی که بحث در خصوص این نهاد به دوره پهلوی می‌رسد، بیان می‌کند که در این زمان است که تحولاتی در زمینه‌های گوناگون در این نهاد پدید آمد، مثلاً بودجه آن نسبت به گذشته بیشتر گردید. وجه تمایز پژوهش راقم این سطور با کتاب مذکور، توجه اختصاصی به وزارت معارف در تنها یک دوره زمانی خاص است. به‌علاوه از اسناد منتشرشده توسط خود وزارت مالیه و همچنین بودجه‌هایی که در این دوران اختصاص داده‌شده به‌طور خاص بحث می‌شود که سبب بسط توضیحات و توجه به عمق موضوع می‌گردد. در کتاب مذکور به تطبیق سیاست و عملکرد مالی دولت‌ها اشاره نشده، در حالی که این بحث نقطه قوت پژوهش پیشرو می‌باشد. در باقی پژوهش‌ها نیز به‌طور مستقل به بودجه وزارت معارف پرداخته نشده بلکه در اثنای کلام و صحبت از وزارتخانه‌ها یا بودجه به‌طور کلی، به این وزارت نیز پرداخته‌شده‌است.

۲. تعریف بودجه

باب اصلی ورود به هر حوزه، بیان تعریفی از مفاهیم اصلی مربوط به آن است که بنیان تحقیق بر آن بنا شده‌است. در این پژوهش، بودجه اساسی‌ترین مفهوم مورد بحث است. بنابراین تعریف آن ضروری به‌نظر می‌رسد. باید گفت نگرش هر دولت نسبت به مسائل روز اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه خود در نوع بودجه‌نویسی آن منعکس می‌شود. بودجه کشور برنامه جامع و کوتاه‌مدت اقتصادی، اجتماعی و اداری آن کشور است که در چهارچوب برنامه جامع عمرانی میان مدت و به‌منظور نیل به هدف‌ها و اجرای سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آتی تهیه، تنظیم و اجرا می‌شود (مدرسی، ۱۳۸۵: ۷۳). همچنین در قانون محاسبات عمومی آمده‌است که: «بودجه لایحه پیش‌بینی کلیه عواید و مخارج مملکتی است برای مدت یک سال شمسی (سنه ملی) که به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد...» (ضیایی، ۱۳۱۲: ۵۵).

از نظر لغوی واژه بوژت^۴ یک واژه فرانسه قدیم است و در انگلیسی باجت^۵ نامیده می‌شود. به تدریج معنی اصطلاح بودجه از کیفی که در آن صورت‌های درآمد و مخارج گذاشته می‌شد، تبدیل به محتویات آن شد (پیرنیا، ۱۳۴۸: ۲۳۵). ورود این واژه به دایره لغات زبان فارسی مربوط به زمان پس از انقلاب مشروطه و ترجمه قوانین مالی فرانسه به زبان فارسی است، تا مورد استفاده قانون محاسبات قرار گیرد. در ساده‌ترین نوع تعریف، بودجه به معنی درآمد و هزینه‌های دولت است (فرزب، ۱۳۸۶: ۱۷). بودجه در اصل ابزار کنترل جامعه جهت حفظ منافع آحاد مردم به‌وسیله نمایندگانشان

در مجلس، بر دولت‌ها است. پیشینه این مسئله قدمتی به درازای تاریخ ایران دارد. در زمان ایران باستان با عنوان واستریوشان‌بذ (پیگولوسکایو دیگران، ۱۳۵۲: ۱۲۴-۱۲۶)، و بعدازآن در دوران ورود اسلام به ایران با عنوان صاحب خراج (حتی و خوری، ۱۳۸۰: ۲۸۹)، در زمان مغول با عنوان بتیکچی (اقبال، ۱۳۸۴: ۲۸) و در زمان صفویه و قاجاریه با عنوان مستوفی‌الممالک (سمیعا، ۱۳۷۸: ۱۷)، به‌عنوان یکی از عالی‌رتبه‌ترین مقامات دولتی قرار داشتند. بودجه سال ۱۲۸۹ شمسی که اولین بودجه رسمی تاریخ ایران است در زمان وزارت مالیه مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله هدایت در کابینه مستوفی‌الممالک و با استناد به بندهای ۱۸ و ۲۰ قانون اساسی مصوب سال ۱۲۸۵ شمسی نوشته شد. مدت بعد از ترور صنیع‌الدوله، ناصرالملک وزیر مالیه جدید، اولین لایحه بودجه ایران را به مجلس برد. این بودجه در دو بخش هزینه وزارتخانه‌ها و پیش‌بینی عایدات تدوین شد (ضیایی، ۱۳۴۳: ۱۷). در زمان رضاشاه نظام‌سازی دیوان‌سالاری به‌عنوان ابزار قدرتمند جهت کنترل هرچه بیشتر بر تمامی امور کشور مورد توجه قرار گرفت (farazmand, 2001: 574). در این دوران بودجه‌نویسی به‌صورت مدون برای تمامی وزارتخانه‌ها با توجه به منابع درآمدی دولت و میزان بودجه کل انجام می‌گرفت. تصویب بودجه در اوایل نیمه دوم هر سال توسط وزیر مالیه به هیأت وزرا تقدیم می‌گردید. بودجه، به‌طور کلی به چهار مرحله، یعنی مرحله اول تنظیم و پیشنهاد بودجه، مرحله دوم تصویب، مرحله سوم اجرا و مرحله چهارم نظارت بر اجرا تقسیم می‌شود.

از طریق مقایسه بودجه به‌عنوان سند مالی، برآوردهای مربوط به بودجه درآمد و هزینه کل که توسط هیأت دولت به مجلس ارائه می‌شد، امکان استخراج اطلاعات بسیار ارزشمندی از جمله مهمترین آن‌ها یعنی تعیین میزان کسری یا مازاد بودجه طی سال‌های مختلف وجود داشت که البته در این تحقیق مجالی برای پرداختن به آن نیست. بودجه سال ۱۳۲۰ در حدود ۱۷ برابر بودجه سال ۱۳۰۶ است. جدولی از بودجه کشور طی مهروموم‌های سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۰ در کتاب بیان آماری تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران پرافتخار ۲۵۳۵ آورده شده‌است که میزان بودجه بر اساس استناد به این سند نوشته شده‌است (سازمان برنامه و بودجه، بی تا: ۳۰۵-۳۰۷).

۳. تاج‌گذاری رضاشاه

در طول تاریخ ایران، فاصله بین سقوط یک سلسله و تأسیس سلسله حاکم بعدی، دوره‌ای از هرج و مرج و آشفتگی را با خود همراه داشته‌است. این مسئله به دلیل ضعف ساختار و اقتدار حاکم پیشین، نیازمند برقراری آرامش و سلطه توسط مؤسس سلسله بعد بوده‌است. این مسئله به‌خوبی در سقوط قاجاریه و روی کارآمدن حکومت پهلوی خود را آشکار می‌سازد. بخصوص رقابت‌های قدرتمندان عرصه بین‌المللی پس از جنگ اول جهانی، عدم وجود نظم در جامعه ایران و فقدان تمرکز قدرت مرکزی این حس را ایجاد نمود که حکومتی جدید که بنیان اصلی آن قدرت نظامی باشد ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ بنابراین رضاخان میرپنج به‌عنوان شخصی که بعد از طی مقامات نظامی و رسیدن به سردارسپه‌ی و بعدازآن به فرمان احمدشاه قاجار تکیه بر جایگاه نخست‌وزیری، در نهایت روز ۹ آبان ۱۳۰۴ حکومت موقتی را بنیان نهاد و تعیین تکلیف حکومت را به نظر مجلس مؤسسان سپرد. مجلس مؤسسان در روز ۲۱ آذرماه پس از ایجاد تغییرات در اصل‌های چهارگانه ۳۶-۳۷-۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی، پادشاهی ایران را به رضاخان سپرد. در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۰۴ رضاشاه در برابر مجلس شورای ملی به قانون اساسی مشروطه سوگند پادشاهی خورد و شاه ایران گردید و آیین جشن تاج‌گذاری او، برای روز ۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۵ در کاخ گلستان تعیین شد. مطالب فوق نشان‌دهنده حضور حکومتی تازه‌نفس در معادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که در آن شرایط زمانی و بین‌المللی سعی دارد به برنامه‌های خود عمل کند. او در روز یکشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ در عمارت سلطنتی گلستان خطاب‌ای ایراد کرد و برنامه‌های اساسی حکومت خود را این‌گونه بیان نمود:

«در این هنگام که مراسم تاج‌گذاری خود را به عمل می‌آورم لازم می‌دانم نیت خود را در اجرای اصلاحات اساسی مملکت خاطر نشان عموم نمایم تا بروز نیت هم دستور جامعی برای دولت‌های من شناخته شود و هم اهالی به مدلول آن آشنا باشند. اولاً توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشبید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود زیرا که یکی از وسایل موثر وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانی را تقویت کامل از اساس دیانت می‌دانم. ثانیاً از آنجاکه با خواست خداوند متعال و توجهات ائمه اطهار من همیشه کردار خود بر گفتار ترجیح داده و هر موفقیتی هم در جریان اصلاحات مملکتی نصیب من شده است فقط از راه سعی و عمل بوده، بدو مایلیم که کارکنان دولت و کلیه آحاد و افراد مملکت به این حقیقت کلی پی برده و این دستور اساسی را سرلوحه وظایف اولیه خود تشخیص دهند و همه بدانند که پیشرفت هیچ مقصود و انجام هیچ مرامی ممکن و میسر نخواهد شد مگر در سایه جدایت و کوشش و پایان سعی و عمل، سپس دولت‌های شاهنشاهی من باید قطعاً متذکر باشند که لزوم اجرای اصلاحات اساسی مملکت از قبیل توسعه قوه تأمینیه و بسط معارف و توجه موثر به حفظالصحة عمومی و همچنین توجه جدی به ترقی و وضعیت اقتصادی و تکثیر ثروت عمومی و تکمیل وسایل نقلیه و بهبود اوضاع فلاح و تجارت و اصلاح فوری و عاجل قوه قضائیه، رخصت هیچ‌گونه تأمل و رخوتی را نداده باکمال فوریت وسایل اجرای اصلاحات مزبوره را که تمام در درجه اول از اهمیت است فراهم نمایند که نیت من همان‌طور که انتظار دارم به‌موقع اجرا گذاشته شود و مخصوصاً مقرر داشته‌ام که در انتظار افتتاح دوره ششم مجلس شورای ملی موجبات و مقدمات اصلاحات مذکوره از طرف دولت تهیه گردد. عمال دولت باید سرمشق حسن عمل، صراحت، اخلاق و استقامت رأی باشند و بکوشند تا مردم تندرست و توانا و دانا و توانگر شوند و وسایلی که مستلزم رفاهیت و آسایش حال عمومی است بر طبق انتظار من تمهید و میسر گردد.» (مکی، ۱۳۸۰: ۳۸-۴۳).

۱-۳. سیاست‌های مالی دولت‌ها بر اساس مشروح مذاکرات

برنامه‌هایی که هر نخست‌وزیر برای دوره کاری خود شرح می‌دهد، در تحلیل دقیق‌تر از جهت‌گیری آن دولت و حتی خود حکومت نقشی اساسی دارد. به‌خصوص آنکه باید در مجلس شورای اسلامی برای نمایندگان مجلس خوانده شود و بعد از بحث و بررسی‌های فراوان مورد تأیید یا رد قرار گیرد. واقعیت مستدل آنچه در مشروح مذاکرات مجلس به‌عنوان اسنادی معتبر و دست‌اول این‌گونه مباحثه و نظرسنجی‌ها به‌صورت دقیق و با جزئیات آورده شده، هرگونه ابهام را در خصوص نظرات موافق یا مخالف نمایندگان نسبت به برنامه، می‌زداید. طی شانزده سال حکومت پهلوی اول در ایران، هفت مجلس شورای ملی تشکیل گردید و اگر مجلس پنجم که رضاشاه سمت نخست‌وزیر در آن را داشت را جزو زمان حضور و اقتدار رضاشاه بر کشور حساب کنیم در مجموع هشت مجلس تشکیل گردید که در آن هفت نخست‌وزیر و سیزده کابینه جهت دریافت رأی اعتماد به مجلس معرفی شدند.^۷ در متن سخنرانی همه این افراد، توجه به ترمیم و بسط سازمان معارف در سراسر کشور به چشم می‌خورد. در اینجا آنچه در خصوص این وزارتخانه در میان سخنرانی‌ها در مجلس شورای ملی دیده می‌شود را به تفکیک هر مجلس و نخست‌وزیر می‌آوریم.

در مجلس پنجم شورای ملی که در بهمن‌ماه، سال ۱۳۰۲ افتتاح شد سردار سپه، کابینه خود را در ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ معرفی کرد و ضمن شرح برنامه‌های کابینه هیأت وزرای خود در خصوص بهبود اوضاع آموزش در کشور، به‌صورت تیتروار و گذرا اشاره نمود که: «... تکمیل وسایل تعمیم و ترقی معارف و صحیه و گذرانیدن قانون استخدام معلمین...» (مذاکرات مجلس، ۵، جلسه ۱۳۰۳، ۱۱).

مجلس ششم شورای ملی در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۰۵ تأسیس و تا ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ برقرار بود. اولین نخست‌وزیر این دوره از مجلس میرزا حسن خان مستوفی^۸ بود. ایشان برنامه کابینه خود را در تاریخ ۵ مهر سال ۱۳۰۵ ارائه داده و در خصوص توسعه معارف گفتند: «... بسط و توسعه مدارس ابتدائی در تمام مملکت و تشکیل مدارس حرفه و مهندسی...» (مذاکرات مجلس، ۶، جلسه ۱۴، مهر ۱۳۰۵)

سپس مهدی هدایت^۹، نخست‌وزیر و برنامه کابینه خود را ادامه پروگرام دولت قبل اعلام کرد (مذاکرات مجلس، ۷، جلسه ۱۱۴، خرداد ۱۳۰۶). مجلس هفتم شورای ملی از تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۰۷ تا ۱۴ آبان ۱۳۰۹ برقرار بود و مهدی‌قلی خان هدایت همچنان عهده‌دار سمت نخست‌وزیری بود. ایشان در خصوص برنامه کابینه خود می‌گوید: «... جهت بسط معارف: اعزام محصلین به خارجه برای تکمیل تحصیلات - تجدیدنظر در پروگرام مدارس و اصلاح اوضاع عمومی آن‌ها بالخصوص

مدارس متوسطه، تألیف و طبع کتب برای مدارس ابتدایی و متوسطه، تکثیر عده مدارس ابتدایی در ولایت و امثال آن...»

مجلس هشتم شورای ملی ۲۴ آذر ۱۳۰۹ تا ۲۵ دی ۱۳۱۱ تشکیل گردید و مهدی‌قلی‌خان هدایت که همچنان سمت نخست‌وزیری را عهده‌دار بوده در بخش انتهایی از تکمیل برنامه اصلاحات در سایر شعب مملکتی سخن می‌گوید که بخش معارف نیز جزو آن‌ها بوده‌است (مذاکرات مجلس، ۸، جلسه ۶، بهمن ۱۳۰۹).

دوره نهم مجلس شورای ملی از ۲۴ فروردین ۱۳۱۲ تا ۲۴ فروردین ۱۳۱۴ ادامه داشت. نخست‌وزیران این دوره مهدی هدایت و محمدعلی فروغی بودند. در این دوره از مجلس، مورخه ۴ شهریور ۱۳۱۲ شمسی مخبرالسلطنه هدایت پس از ۶ سال و سه ماه نخست‌وزیری مداوم از کار برکنار گردید و جای خود را به زکاءالملک فروغی داد. ایشان در صحن مجلس بیان نمودند که برنامه دولت سابق را درپیش خواهند گرفت:

«...نظر به این که هیأت حالیه که امروز به مجلس شورای ملی معرفی می‌شوند تعقیب همان نیت عالییه و اجرای پروگرام مصوب را وظیفه خود می‌دانند پروگرام جدیدی پیشنهاد مجلس شورای ملی ننموده و از نمایندگان محترم متمنی هستند با تصدیق ثانوی آن پروگرام اعتماد خود را نسبت به هیأت دولت ابراز فرمایند...»

و در ادامه رئیس برنامه‌های خود را این‌گونه بیان می‌کند: «... توسعه معارف تأسیس مدارس از ابتدایی و متوسطه و عالی و مؤسسات دیگر معارفی و علمی و بهبودی در کیفیت تعلیم و تعلم و تربیت چه تربیت بدنی و چه تربیت اخلاقی و چه تربیت علمی...» (مذاکرات مجلس، ۹، جلسه ۳۴، شهریور ۱۳۱۲).

دوره یازدهم مجلس ملی در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۱۶ افتتاح شد و تا ۲۷ شهریور ۱۳۱۸ ادامه داشت و همچنان آقای محمود جم نخست‌وزیر بودند. ایشان جمعاً چهار سال در این سمت باقی ماندند. آقای جم برنامه خود را این‌گونه بیان کردند:

«...در این موقع لازم است به عرض آقایان برسانم به‌طوری که در نطق شاهانه در موقع افتتاح مجلس شورای ملی به اطلاع آقایان رسید (هیأت دولت در این دوره دارای برنامه که متضمن مواد و فصولی باشد نخواهد بود) در حقیقت قصد این دولت ادامه اصلاحات فعلی و تقویت بنیه مالی و اقتصادی کشور و توسعه و ترقی امور فلاحات و استفاده از منابع طبیعی کشور خواهد بود به این جهت یک برنامه که نوشته شده باشد تقدیم مجلس شورای ملی نمی‌شود...» (مذاکرات مجلس، ۱۱، جلسه ۵، مهر ۱۳۱۶).

آخرین مجلس ملی که در زمان رضاشاه پهلوی برقرار شد مجلس دوازدهم بود و از تاریخ ۳ آبان ۱۳۱۸ تا ۹ آبان ۱۳۲۰ تشکیل جلسه داد و طی این دوره دوساله نخست‌وزیران آن دکتر احمد متین‌دفتری و علی منصور و محمدعلی فروغی بودند. در زمان افتتاح مجلس، رضاشاه سخنرانی ایراد می‌کنند که رئیس مطالب مهم آن به شرح زیر می‌باشد: «...در امر آموزش و پرورش اهتمام بیشتری نشان می‌دهند ما هم از این که مخصوصاً جوانان در اقسام ورزش جسمانی ذوق و علاقه پیدا کرده‌اند کمال خوشوقتی را داریم...» (مذاکرات مجلس، ۱۱، جلسه ۱، آبان ۱۳۱۸).

اولین شخصی که در این دوره عنوان نخست‌وزیری را اختیار کرد آقای احمد متین‌دفتری بود. ایشان برنامه هیأت دولت خود را این‌گونه بیان کردند: «...برنامه دولت در پیروی از اوامر مطاعه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هنگام گشایش مجلس تعقیب و انجام اصلاحاتی است که پایه آن در کشور گذاشته شده و امیدوارم با همکاری مجلس موفق به اجرای نیت مقدس ملوکانه بشویم...» (مذاکرات مجلس، ۱۲، جلسه ۵، آبان ۱۳۱۸).

بعد از ایشان آقای علی منصور نخست‌وزیر شدند و برنامه خود را برای مجلس این‌گونه شرح دادند:

«برنامه دولت جدید همان اصولی است که در زمینه اصلاحات و ترقیات کشور در رشته‌های مختلف برای هیأت دولت سابق مقرر بوده و بر وفق نیت عالییه مقدس ملوکانه باید تعقیب و تکمیل شود. راجع به سیاست خارجی دولت مخصوصاً اظهار می‌دارم که سیاست همان رویه بی‌طرفی کامل و حفظ و تحکیم مناسبات حسنه متقابل با تمام دول مخصوصاً با کشورهای همسایه است...» (مذاکرات مجلس، ۱۲، جلسه ۴۵، تیر ۱۳۱۹).

سومین و آخرین نفری که در این دوره عهده‌دار این سمت شد مجدداً آقای فروغی بودند که در جلسه مجلس به علت بیماری ایشان، آقای آهی وزیر دادگستری متن برنامه هیأت دولت را بدین شرح خواندند: «برنامه هیأت دولت همان است که اصول آن در ضمن تعلق اعلیحضرت شاهنشاهی در مجلس شورای ملی اشعار شده است...» و سپس شرح آن را این‌گونه قرائت نمودند: «...تکمیل و ترقی تأسیسات فرهنگی و اهتمام در اصلاح اخلاق عمومی...» (مذاکرات مجلس، ۱۲، جلسه ۱۱۷، شهریور ۱۳۲۰).

با توجه به مطالب فوق، تکمیل و توسعه معارف و آموزش و پرورش در دستور کار دولت‌ها و یکی از نکات ویژه و با اهمیت برنامه پیشنهادی آن‌ها قرار داشته است و میزان تطبیق این برنامه‌ها با عملکرد دولت‌ها بر اساس آمار بودجه بسیار مهم است. اما پیش از تحلیل این موضوع، ابتدا باید در خصوص خود وزارت معارف و عقبه آن سخن گفت.

۳-۲. وزارت معارف

وزارت معارف^{۱۰} به‌عنوان یکی از ارکان اصلی حکومت به‌شمار می‌آمد که تکمیل و بسط سازوکارهای آن با تأسیس مدرسه‌های نوین طی پنجاه سال تغییرات چشمگیری داشته است و تحت تأثیر عقاید حاکمیت جدید یعنی سلسله پهلوی از ویژگی‌های سنتی خود گسست و در مواجهه با تغییراتی بنیادین قرار گرفت. با تأسیس مدرسه دارالفنون توسط میرزا تقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۲۲۹ شمسی، آموزش وارد دوران تازه‌ای شد و سبکی جدید را در پیش گرفت. در سال ۱۳۰۴ با رشد فزاینده در نظام آموزشی، مکتب‌خانه‌های قدیمی تحت نظر روحانیون، جای خود را به مدارس نوین دادند.

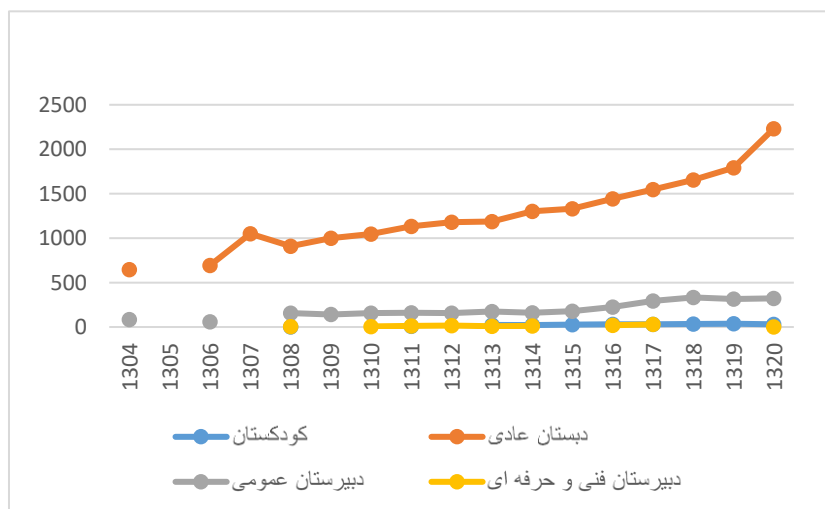
به این دلیل که اساس سیاست آموزشی دولت در دوره رضاشاه بر سه خط‌مشی اصلی یعنی تجدد، مرکزگرایی و ملی‌گرایی استوار بود (رودی، ۱۳۸۷: ۱۸۶). از سال ۱۳۰۶ قدم‌های آغازین جهت همگانی کردن آموزش و حاکمیت عملی دولت بر آموزش برداشته شد (Mohamadi & Ghaini, 2002: 6). و برای تربیت آموزگاران برای این نظام جدید آموزشی در سال ۱۳۰۷ دانشسراهای مقدماتی تأسیس شدند که تابع قوانین وزارت فرهنگ بودند (همایون، ۱۳۸۵: ۳۵). به‌طوری‌که تا شهریور ۱۳۲۰ تعداد دانشسراهای کشور به ۳۶ باب رسید. طبق آنچه در کتب چاپ شده در زمان پهلوی دوم آمده است پایه‌گذاری و گسترش آموزش رایگان و توسعه مؤسسات آموزش عالی و مؤسسات مبارزه با بی‌سوادی فرهنگی نوین، در دوره رضاشاه بوده است. آمارهای مربوط به آموزش و تعلیمات عمومی در ایران برای نخستین بار در سالنامه رسمی وزارت معارف در سال ۱۲۹۷ شمسی منتشر شده است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵: ۳۵).

افزایش حضور زنان در جامعه نیز در این دوره رشد چشمگیری داشته است، همین‌طور تعداد نشریات و روزنامه‌هایی با تأکید بر اهمیت سوادآموزی بانوان به‌ضرورت تحصیل این قشر می‌پرداختند (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۷۷). حتی افراد مشهوری نظیر تقی‌زاده شرط اصلی ترقی ایران را تربیت زنان می‌دانستند (تقی‌زاده، ۱۳۵۱: ۱۴۶/۳)، به‌طوری‌که اواخر سال ۱۳۱۳، زمانی که قانون تأسیس دانشگاه تهران تصویب شد تعداد دانشجویان این دانشگاه از ۸۸۶ نفر در سال ۱۳۱۳ به بیش از ۳۳۰۰ نفر در ۱۱ دانشکده در سال ۱۳۲۰ رسید که با توسعه آموزشی بر میزان زنان تحصیل کرده افزوده شد. تعداد مدارس دخترانه تا سال ۱۳۱۴ به ۱۶۲۲ باب رسید (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۲). دختران دانش‌آموز که در سال ۱۳۰۰ تعدادشان ۷۵۰۰ نفر بود در سال ۱۳۲۰ به تعداد ۸۸۰۰۰ نفر رسیدند و در سال ۱۳۲۰، یک‌سوم از دانشجویان دانشگاه تهران را دختران تشکیل می‌دادند.

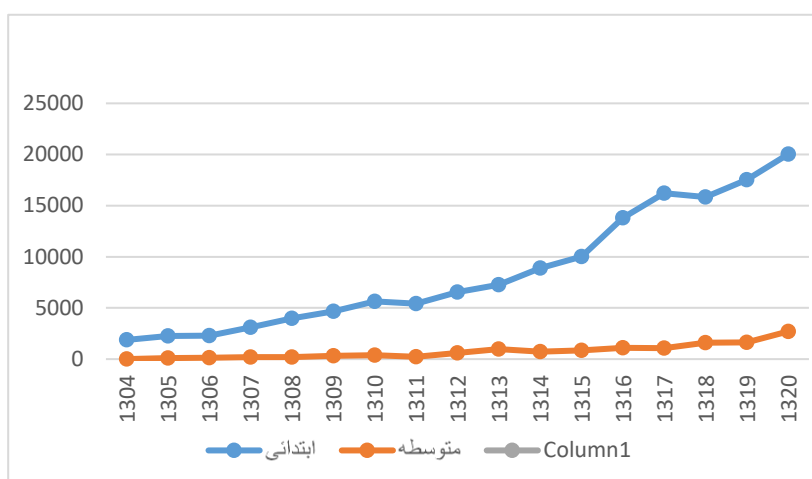
طبق نمودار ۱ در زمان حاکمیت پهلوی اول، تعداد کودکان ۳۴ برابر، دبستان عادی حدوداً سه و نیم برابر و دبیرستان عمومی تقریباً ۴ برابر شده است؛ که این نشان از رشد تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه در سطح کشور دارد زیرا تعداد مدارس ابتدایی در سال ۱۳۲۰ نزدیک به دو هزار باب رسیده است.^{۱۱} در نمودار ۳ که شامل اطلاعات عددی مربوط به سال‌های ۱۳۱۱ الی ۱۳۲۰ در خصوص سوادآموزی به قشر بزرگسالان است می‌توان مشاهده کرد که از سال

۱۳۱۵ با رشد قابل توجهی در تعداد سواد آموزان بزرگسال مواجه هستیم که از دو هزار نفر در سال ۱۳۱۵ به تقریباً صد و هفتاد هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسیده است و این موضوع، نکته بسیار مهمی است.^{۱۲} همچنین تعداد مدارس قدیمه طی این شانزده سال تغییر قابل توجهی نداشته اما تعداد طلاب و دانش‌آموزانی که در این مدارس به آموزش مشغول بودند از حدود پنج هزار نفر به کمتر از هشتصد نفر رسیده است و این به معنی در انزوا قرار گرفتن این نوع از مدارس در طول این مدت بوده است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵، ضمیمه ۷: ۴۷). باین حال در تعداد مکتب-خانه‌ها تغییر قابل ملاحظه‌ای رخ نداده اما تعداد شاگردان آن افزایش داشته است و از حدود بیست و هفت هزار نفر در سال ۱۳۰۴ به حدوداً سی و هفت هزار نفر در سال ۱۳۲۰ رسیده است و این مسئله بسیار مهمی است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵، ضمیمه ۸: ۴۶) بر اساس یکی از پرونده‌های سندی که در خصوص بودجه مدارس در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در چند استان طی سال ۱۳۰۶ آمده است به تفکیک استان و شهرهای نامبرده، مدارس که جهت آموزش به کودکان، نسون، اکابر و ... هستند، نشان می‌دهد مدارس اکابر در این سال بیشترین بودجه را به خود اختصاص داده‌اند (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ردیف ۲۹۷۰۰۳۵۶، آرشیو ۳۱۵، ۱۵/۵۰) و بر اساس نمودار شماره ۳ تعداد سواد آموزان بزرگسال از سال ۱۳۱۵ رشد چشمگیری داشته است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵، سند ۴: ۴۵). در نمودار زیر تعداد کل مدارس بین سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ با یکدیگر مقایسه گردیده است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵).

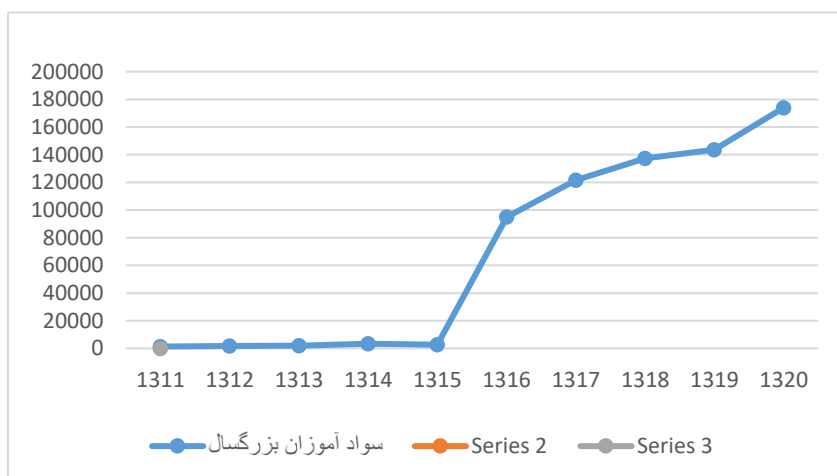
نمودار ۱. تعداد کل مدارس، دبستان عادی، دبیرستان عمومی و دبیرستان فنی و حرفه ای سال ۱۳۰۴-۱۳۲۰



همچنین نمودار ذیل در خصوص مقایسه تعداد فارغ‌التحصیلان این دوران است (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵: ۴۴) که نشان‌دهنده افزایش تعداد فارغ‌التحصیلان در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه است.



نمودار ۲. تعداد فارغ التحصیلان مؤسسات آموزشی کشور در پایان سال تحصیلی ۱۳۰۴-۱۳۲۰



نمودار ۳. تعداد سواد آموزان بزرگسال مبارزه با بیسوادی پایان سال تحصیلی ۱۳۱۱-۱۳۲۰

۴. مقایسه سیاست مالی و بودجه‌نویسی وزارت معارف بر اساس آمار

توازن و تعادلی که در نتیجه پیش‌بینی‌های صحیح باید میان سیاست موردنظر و توانایی اجرای آن به وجود آید نیازمند برنامه‌ریزی صحیح است و همچنین وجود عوامل جانبی به‌دور از فراز و نشیب‌های غیرقابل کنترل امکان‌پذیر است. قرارگیری در دو وضعیت زمانی خاص بین‌المللی، یعنی جنگ‌های اول و دوم جهانی بر معادلات اقتصادی و برنامه‌ریزی‌ها تأثیر اجتناب‌ناپذیری داشته‌است. عواملی که خواه‌ناخواه در تأثیرپذیری از هم قراردارند را در این مرحله زمانی به‌خوبی می‌توان مشاهده نمود. این واقعیت، مرجعی جهت بهبود استدلال و توضیح هرچه بهتر این مقایسه خواهد بود. ابتدا باید در خصوص روند تنظیم بودجه نظری گذرا افکند. از ابتدای نظام بودجه‌ریزی تا سال ۱۳۴۳ تهیه و تنظیم بودجه بر عهده وزارت مالیه^{۱۳} بوده‌است به‌طوری‌که بودجه دولت را پس از تأیید، نخست‌وزیر جهت تصویب به مجلس پیشنهاد می‌داد تا رأی اعتماد یا عدم اعتماد و بازگردانی برای تصحیح را دریافت نماید. که از مقایسه میزان بودجه تخصیص یافته به وزارت معارف به عنوان یکی از اصلی‌ترین بخش‌های برنامه دولت‌هایی که طی دوران شانزده ساله حاکمیت رضاشاه بر سریر قدرت تکیه زدند، نسبت به بودجه کل هر سال، می‌توان به این نتیجه دست یافت.

با وجود رشد ۲۷ برابری بودجه این وزارتخانه در سال ۱۳۲۰ نسبت به بودجه تصویب‌شده در سال ۱۳۰۴، همه پیشرفت‌ها و تأسیس مدارس و دانشسراها و تمام قدم‌هایی که در این حوزه برداشته‌شده بود اما بازهم میزان آن نسبت به کل بودجه کم بوده‌است و این به معنی عدم تطبیق سیاست دولت‌ها نسبت به عملکرد مالیشان و حکومت مرکزی بوده‌است. در خصوص این مسئله به آماری که در جدول ذیل مشخص شده دقت فرمایید:

سال	بودجه کل مصوب هر سال	بودجه مخارج تخصیص‌یافته به وزارت معارف	درصد بودجه وزارت معارف نسبت به بودجه کل
۱۳۰۴	۲۲۲ ۶۷۵ ۹۴۰	۷۷۳ ۱۳۸ ریال	۳/۱۴
۱۳۰۵	۲۰۴ ۶۷۵ ۹۴۰	۹ ۷۴۷ ۹۲۵ قران	۴/۱۷
۱۳۰۶	۲۱۴ ۰۲۵ ۸۰۰	۱۰ ۱۱۹ ۷۲۵ قران	۴/۱۷
۱۳۰۷	۲۲۰ ۲۱۷ ۳۹۷	۱۳ ۷۲۲ ۷۳۰ قران	۶/۱۲
۱۳۰۸	۳۱۱ ۱۲۴ ۰۴۰	۲۰ ۷۸۳ ۷۵۵ قران	۶/۱۶
۱۳۰۹	۳۵۳ ۳۷۴ ۸۲۷	۲۲ ۲۳۳ ۷۵۰ قران	۶/۱۲
۱۳۱۰	۳۷۳ ۲۹۹ ۳۹۹	۱۸ ۵۹۴ ۵۰۰ قران و ۸۳ ۵۹۱ پهلوی	۴/۱۹
۱۳۱۱	۴۶۸ ۶۲۰ ۰۰۰	۲۰ ۹۰۶ ۴۳۰ ریال و ۹۷ ۳۹۹ پهلوی	۴/۱۴
۱۳۱۲	۵۰۶ ۹۱۲ ۲۲۷	۴۱ ۲۷۰ ۱۵۰ ریال	۸/۱۱
۱۳۱۳	۶۲۱ ۴۱۳ ۴۱۷	۴۳ ۲۷۳ ۲۵۰ ریال	۶/۱۹
۱۳۱۴	۷۵۱ ۱۲۳ ۴۸۷	۴۶ ۶۴۸ ۲۵۰ ریال	۶/۱۲
۱۳۱۵	۱ ۰۰۰ ۰۱۶ ۷۴۰	۶۷ ۴۵۸ ۲۵۰ ریال	۶/۱۷
۱۳۱۶	۱ ۲۵۰ ۰۰۲ ۹۱۱	۷۱ ۴۵۸ ۲۵۰ ریال	۵/۱۷
۱۳۱۷	۱ ۵۲۹ ۳۹۲ ۶۴۸	۸۱ ۴۵۸ ۲۵۰ ریال	۵/۱۳
۱۳۱۸	۱ ۹۳۰ ۰۹۶ ۷۰۰	۸۴ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال	۴/۱۳
۱۳۱۹	۳ ۰۹۴ ۳۹۳ ۹۷۷	۱۳۲ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال	۴/۱۲
۱۳۲۰	۳ ۶۱۳ ۷۶۸ ۷۱۸	۱۹۴ ۹۲۰ ۰۸۰ ریال	۵/۱۳

جدول ۴. (سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، ۱۳۵۵: ۴۷)

۵. نتیجه

در حین گفتگو در رابطه با بودجه، به دو مبحث به‌ظاهر جدا اما بسیار مرتبط به هم برخورد می‌کنیم. ابتدا سخن از سیاست‌های هر دولت است که در برنامه‌ریزی مخصوص کابینه، جهت ارائه به مجلس و همچنین انجام برنامه‌های اشاره‌شده، بازتاب دارد و دوم عملکرد مالی آن دولت است که بازتاب آن در بودجه‌نویسی هر سال تبلور می‌یابد؛ به این معنی که آیا توانسته است این دو مسئله بسیار با اهمیت را با یکدیگر منطبق سازد یا خیر. آنچه در پژوهش فوق به دست آمد حاکی از عدم تطبیق این دو بخش بنیادین است. اگرچه در برنامه‌های کابینه منتخب توسط هر نخست‌وزیر، بر اهمیت و ضرورت گسترش و تکمیل وزارت معارف و کارکردهای آن در سطح جامعه تأکید ورزیده شد و آن را به‌عنوان ابزاری مهم و مستقل در جهت نیل به اهداف حکومتی در دستور کار خود قرار داده بودند اما در عمل نتوانستند آن را پیاده کنند و درصد بسیار اندکی از بودجه کل هر سال به وزارتخانه معارف اختصاص می‌یافت. نکته برجسته در پژوهش فوق، توجه تنها بر یک وزارتخانه یعنی وزارت معارف است که با آمار و ارقام موجود در اسناد می‌توان به‌طور کامل دو مسئله موردنظر را در مورد وزارتخانه مذکور تحلیل نمود. با این‌همه در پژوهش‌های پیشین به‌صورت اختصاصی و با کمک اسناد به این موضوع پرداخته نشده بود. به همین دلایل محققان دیگر، دستاورد ناشی از این پژوهش را می‌توانند به سهولت به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی تحلیل موضوعات مربوط به بودجه و وزارتخانه‌ها مورد استفاده قرار دهند. با این حال بیرون کشیدن اطلاعات تاریخی از دل اعداد و ارقام به‌راحتی امکان‌پذیر نیست و نیازمند صرف وقت بسیار خواهد بود و همین موضوع، به پژوهش‌های تاریخی، جلوه‌ای خاص و ممتاز می‌بخشد. پژوهشگران آینده می‌توانند با نمونه گرفتن از تحقیق فوق، به ابعاد دیگر سیاست‌ها، برنامه مالی دولت‌ها و مطابقت آن با عملکرد دولت‌ها بپردازند تا این بخش سخت و مبهم تاریخی، ابهام‌زدایی و آشکار شود.

پی‌نوشت:

۱. حکومت قانون- دموکراسی
- ۲-نخست وزیر
۳. Cliometrics، این واژه ریشه در رشته جامعه شناسی دارد
۴. bouget
- ۵-Bajet
- ۶- بر اساس بند هجدهم قانون اساسی مشروطه تسویه امور مالیه جرح و تعدیل بودجه تغییر در وضع مالیات‌ها و رد قبول عوارض و فروعات همچنان ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد به تصویب مجلس خواهند بود. بر اساس بند بیستم قانون اساسی بودجه هر یک از وزارت‌خانه‌ها باید در نیمه آخر هر سال، برای سال دیگر، تمام شده و پانزده روز قبل از عید نوروز حاضر باشد.
- ۷- تعداد کابینه‌های معرفی شده بیشتر از این تعداد بوده و آن‌ها که حساب نشدند کابینه‌های ترمیمی بودند که صرفاً جهت جابه‌جایی وزرا و تعیین وزیر جدید معرفی می‌شدند.
- ۸- مستوفی الممالک
- ۹- مخبرالسلطنه
- ۱۰- سیر تکوین اسم این وزارتخانه به این صورت بوده‌است که ابتدا وزارت علوم، سپس وزارت علوم معارف، بعد از آن وزارت علوم، معارف و صنایع مستظرفه بوده و در نهایت به وزارت فرهنگ تغییر نام داده شده‌است.
۱۱. ضمیمه ۴
- ۱۲- ضمیمه ۵ و ۶
۱۳. در سال ۱۳۱۹ شمسی به وزارت دارایی تغییر نام یافت

جدول ۲- بودجه عمومی کشور بنتکیک افلام عمده درآمد، سالهای ۲۲۸۱-۲۲۸۵ (قران)

شرح	۲۲۸۱	۲۲۸۲	۲۲۸۳	۲۲۸۴	۲۲۸۵
مالیات مستقیم	۲۰ ۹۲۸ ۸۷۷	۲۵ ۸۸۵ ۲۰۰	۲۹ ۳۸۲ ۶۲۷	۶۰ ۴۶۰ ۰۷۵	۶۱ ۵۸۸ ۵۸۶
مالیات غیر مستقیم	۸ ۴۱۸ ۲۰۲	۹ ۱۷۰ ۶۱۲	۱۱ ۹۶۹ ۶۲۵	۱۳ ۸۲۰ ۸۲۲	۶ ۶۱۵ ۳۷۹
ترباک	۱۱ ۱۷۲ ۷۶۸	۱۱ ۱۱۳ ۸۶۰	۱۴ ۸۹۹ ۶۱۱	۱۶ ۳۹۱ ۰۸۲	۱۵ ۷۲۲ ۹۲۵
تساکو	۲ ۲۱۶ ۱۸۲	۲ ۳۳۱ ۱۱۶	۲ ۰۲۲ ۹۲۱	۱۱ ۱۳۵ ۹۳۱	۱۳ ۱۲۶ ۲۹۷
جنس (مالیات و خالصه)	۲۲ ۳۲۲ ۴۶۸	۲۰ ۶۰۰ ۱۵۲	۱۸ ۷۲۵ ۶۳۱	-	-
خالصه	-	۳ ۷۲۵ ۸۹۶	۴ ۲۵۶ ۴۱۵	۱۰ ۸۰۹ ۸۶۳	۱۱ ۱۲۱ ۳۶۷
پست و تلگراف	۲۵ ۵۵۵ ۵۷۹	۲۱ ۹۲۵ ۲۴۸	۱۶ ۱۰۶ ۵۹۸	۱۷ ۲۹۲ ۰۲۷	۱۹ ۶۲۸ ۴۱۲
عوارض راه	۵ ۹۲۲ ۵۵۲	۶ ۹۰۰ ۵۲۵	۷ ۶۵۱ ۲۸۷	۷ ۹۷۷ ۸۶۰	۳۸ ۱۲۸ ۰۶۸
کمرک	۶۸ ۰۹۲ ۲۶۰	۷۴ ۸۷۲ ۸۸۲	۹۱ ۲۸۳ ۵۵۷	۹۵ ۷۶۹ ۳۰۲	۹۱ ۸۲۷ ۰۷۷
حق مالکیت نفت	۲۸ ۰۳۶ ۳۸۵	۲۳ ۲۲۵ ۷۰۲	۱۷ ۳۶۲ ۶۹۲	۲۱ ۵۱۸ ۸۳۳	۵۰ ۵۰۷ ۸۸۶
جمع افلام عمده	۲۱۲ ۹۲۲ ۲۴۸	۲۱۱ ۷۷۱ ۴۱۶	۲۲۵ ۸۷۵ ۰۰۶	۲۷۵ ۲۷۷ ۷۱۹	۳۰۸ ۳۰۶ ۰۱۹
سایر درآمدها	۱۳ ۷۹۲ ۰۵۱	۱۹ ۳۲۷ ۱۸۱	۱۱ ۶۲۲ ۰۲۲	۱۷ ۰۸۶ ۵۰۹	۱۵ ۱۱۰ ۸۲۲
جمع کل	۲۲۸ ۷۱۴ ۲۹۹	۲۳۱ ۱۱۸ ۵۹۷	۲۳۷ ۴۹۹ ۰۴۸	۲۹۲ ۳۶۴ ۲۲۸	۳۲۳ ۴۱۶ ۸۴۲

ماخذ- برای سالهای ۲۲۸۱-۲۲۸۳ (۱۳۰۳-۱۳۰۱) از کتاب وضعیت مالی و اقتصادی ایران (ای-سی-می لیبو).
برای سالهای ۲۲۸۲ و ۲۲۸۵ (۱۳۰۴ و ۱۳۰۵) از کتاب گزارش درباره مالیه و تجارت ایران (ای-آر-لیگنر).

ضمیمه ۱

جدول ۳- بودجه عمومی کشور بنتکیک افلام

شرح	۲۲۸۸	۲۲۸۹	۲۲۹۰	۲۲۹۱	۲۲۹۲
مالیات مستقیم	(۱) ۶۷ ۵۷۵	۸۳ ۷۲۳ (۱)	۷۲ ۲۵۰	۸۶ ۰۰۰	۶۹ ۸۳۱
مالیات غیر مستقیم	۱۴ ۲۵۲	۲۳ ۱۵۰	۲۲ ۷۵۰	۲۳ ۰۰۰	۲۶ ۹۵۰
درآمد کمرک	۱۲۲ ۶۱۵	۱۲۰ ۰۰۰	۱۰۳ ۰۰۱	۱۰۸ ۱۰۱	۱۵۰ ۸۰۰
خالصه	(۱) ۰۰۰	(۱) ۰۰۰	۱۷ ۰۰۰	۱۹ ۰۰۰	۱۹ ۵۰۰
انحصارها	۲۹ ۲۵۲	۸۱ ۰۰۰	۹۷ ۵۰۰	۲۰۴ ۶۵۲	۱۶۲ ۵۰۰
امتیازات	۲۰۰+۲۹۱ لیره	۷۸۰	۶۳۳	۲۰۰+۵۰۰ لیره	۱۰ ۲۶۸
منافع سهام دولت	-	۴۸۰	۴۸۰	۲ ۱۰۰	۱ ۹۹۰
معادن و شیلات داخلی	۱ ۲۵۷	۳ ۰۰۰	۲ ۰۰۰	۲ ۶۰۰	۲ ۴۰۰
درآمد انتقالی از وجوه مخصوص	۳ ۴۰۸	۶ ۶۹۱	۶ ۷۸۱	۷ ۰۸۱	۱۰ ۱۵۵
پست و تلگراف	۱۱ ۲۶۶	۱۳ ۵۸۰	۱۳ ۵۰۵	۱۴ ۹۲۱	۱۹ ۶۳۳
وزارت عدلیه	۵ ۸۲۹	۱۷ ۵۰۰	۱۳ ۰۰۱	۱۵ ۰۹۱	۱۷ ۳۸۱
وزارت صنعت و معادن	۲۸۰	-	-	۴ ۵۱۳	۳ ۱۲۹
جمع افلام عمده	۲۷۶ ۶۲۶	۲۲۸ ۹۲۲	۲۴۸ ۹۰۱	۲۹۲ ۰۶۱	۴۹۶ ۵۲۷
سایر درآمدها	۵ ۲۰۵	۲ ۲۵۱	۲۲ ۳۹۸	۸ ۰۳۹	۱۱ ۱۲۱
جمع کل	۲۸۲ ۰۳۱+۴ لیره	۲۳۲ ۳۷۵	۲۷۱ ۲۹۹	۳۰۰+۵۰۰ لیره	۵۰۷ ۶۵۸

(۱) - ارقام مربوط به خالصه در این سالها جز ارقام مربوط به مالیات مستقیم آمده است و قابل تنگک نیست.
(۲) - از رقم بودجه سالهای ۲۲۹۹ و ۲۵۰۰ آنچه مربوط به انحصار قند و شکر و جای بوده است به انحصارها و آنچه که مربوط به عوارض بندری و مالیات راه بوده است جز درآمد انتقالی از وجوه مخصوص آمده است.
(۳) - ارقام سالهای ۲۲۹۹ و ۲۵۰۰ همانطور که در توضیح ۳ نیز گفته شده تنها مربوط به منافع حاصل از بانکها است.
(۴) - در سالهای ۲۲۹۹ و ۲۵۰۰ تحت عنوان انحصارها رقمی ذکر نگردیده بلکه در بودجه عنوان درآمد قسمت اقتصادی وزارت دارائی ذکر شده است رقم آن ۸۳۵ ۰۰۰ برای سال ۲۲۹۹ و ۱ ۲۰۰ ۰۰۰ ریال برای سال ۲۵۰۰ بوده است و ارقام مربوط به انحصار قند و شکر و جای که تحت عنوان کمرک بوده به این رقم اضافه شده و همچنین سود شرکتهای تجاری دولت نیز در این رقم آمده است.
ماخذ- مجلات بانک ملی ایران، شماره های ۲۴ و ۲۳ و ۲۵.

ضمیمه ۲

جدول ۳- تعداد دبیرستان‌های آمورنی کنوردسطوح ابتدائی و متوسطه

پایان سال تحصیلی	کودکستان	دبستان عادی	دبستان سیاه دانش	دبستان عشایری	مدرسه کودکان استثنائی	دوره راهنمایی تحصیلی	دبیرستان عمومی	دبیرستان فنی و حرفه‌ای (۱)	دانشسرای مقدماتی و تربیت معلم (۲)
۲۴۷۷	۰۰۰	۲۵	x	-	-	x	۱۱	۰۰۰	
۲۴۷۸	۰۰۰	۰۰۰	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۷۹	۰۰۰	۰۰۰	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۸۰	۰۰۰	۰۰۰	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۸۱	۰۰۰	۰۰۰	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۸۲	۰۰۰	۴۴۰	x	-	-	x	۴۶	۰۰۰	
۲۴۸۳	۰۰۰	۶۱۳	x	-	-	x	۶۳	۰۰۰	
۲۴۸۴	۰۰۰	۶۴۸	x	-	-	x	۸۶	۰۰۰	
۲۴۸۵	۰۰۰	۰۰۰	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۸۶	۰۰۰	(۳)۶۹۳	x	-	-	x	۶۰	۰۰۰	
۲۴۸۷	۰۰۰	(۴)۱۰۴۹	x	-	-	x	۰۰۰	۰۰۰	
۲۴۸۸	۱	۹۱۰	x	-	-	x	۱۵۸	۷	
۲۴۸۹	۰۰۰	۱۰۰۰	x	-	-	x	۱۴۱	۷	
۲۴۹۰	۰۰۰	۱۰۴۸	x	-	-	x	۱۵۶	۰۰۰	
۲۴۹۱	۱۰	۱۱۳۲	x	-	-	x	۱۶۱	۷	
۲۴۹۲	۰۰۰	۱۱۷۸	x	-	-	x	۱۵۵	۱۲	
۲۴۹۳	۲۳	۱۱۸۶	x	-	-	x	۱۷۶	۱۶	
۲۴۹۴	۲۲	۱۳۰۱	x	-	-	x	۱۶۰	۷	
۲۴۹۵	۲۶	۱۳۳۹	x	-	-	x	۱۸۰	۱۱	
۲۴۹۶	۳۰	۱۴۲۲	x	-	-	x	۲۲۷	۱۹	
۲۴۹۷	۳۲	۱۵۴۶	x	-	-	x	۲۹۴	۳۰	
۲۴۹۸	۳۴	۱۶۵۵	x	-	-	x	۳۳۳	۰۰۰	
۲۴۹۹	۳۷	۱۷۹۰	x	-	-	x	۳۱۷	۰۰۰	
۲۵۰۰	۳۴	۲۳۳۱	x	-	-	x	۳۲۱	۲۹	

ضمیمه ۳

عمده درآمد - سالهای ۲۴۸۸ - ۲۵۰۰ (هزارریال)

۲۴۹۳	۲۴۹۲	۲۴۹۵	۲۴۹۶	۲۴۹۷	۲۴۹۸	۲۴۹۹	۲۵۰۰
۱۰۲۰۰۱	۸۹۰۰۰	۱۱۶۰۰۰	۱۴۲۰۰۰	۱۵۷۰۰۰	۱۵۷۰۰۰	۲۱۰۹۳۰	۳۰۴۵۲۰
۳۸۶۵۰	۹۰۳۳۰	۱۴۸۴۲۳	۱۷۹۵۷۰	۱۸۵۸۰۰	۳۰۲۷۰۰	۳۵۸۹۰۰	۲۷۸۵۰۰
۱۷۰۵۰۰	۱۸۰۷۰۰	۳۰۰۰۰۰	۲۶۲۰۰۰	۳۳۷۷۰۰	۲۲۱۵۰۰	(۲)۴۲۱۵۰۰	(۲)۴۲۱۵۰۰
۱۹۰۵۰۰	۱۹۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۱۱۵۶۲	۱۱۵۶۲
۱۸۸۵۰۰	۲۳۹۷۳۳	۲۳۹۸۰۰	۲۸۹۸۰۰	۳۶۷۰۰۰	۵۳۰۰۰۰	(۴)۱۰۱۵۰۰۰	(۴)۱۳۸۱۵۵۰
۱۶۶۴۰	۱۶۵۷۵	۱۴۵۷۵	۱۲۴۵۵	۱۱۹۳۰	۱۱۱۳۱	۱۱۱۳۱	۶۱۰۷
۲۰۴۰	۵۳۰۵	۳۶۶۷۰	۵۰۲۹۹	۱۰۶۸۰۰	۱۲۶۴۰۰	(۳)۱۵۲۸۰۹	(۳)۱۵۲۸۰۹
۴۸۸۰	۶۰۵۰	۱۱۵۰۰	۲۶۷۵۰	۱۸۰۰۰	۱۸۰۰۰	۲۰۰۰	۳۲۹۶
۹۸۳۱	۱۰۱۳۱	۱۲۱۳۱	۱۲۱۳۱	۱۳۵۶۱	۲۰۰۰	(۲)۸۹۲۵۶	۸۸۲۵۷
۱۸۷۱۱	۱۷۲۴۵	۲۰۴۰۵	۲۶۰۲۰	۲۸۱۹۰	۵۳۶۹۰	۹۷۱۰۰	۹۷۱۰۰
۱۸۳۰۱	۲۱۲۴۵	۱۷۵۹۵	۲۱۱۴۰	۲۲۳۴۰	۲۲۴۴۰	۲۶۸۰۰	۲۷۸۴۰
۹۶۴۶	۲۴۵۷۲	۲۱۹۳۵	۷۴۳۳۵	۱۱۹۵۱۴	۱۶۹۸۳۰	۳۶۵۶۵۰	۳۹۹۷۲۱
۵۹۹۲۰۰	۷۱۹۷۸۸	۹۵۶۰۲۴	۱۱۱۱۵۲۰	۱۳۸۲۸۲۵	۱۷۳۲۷۳۰	۲۷۲۲۲۲	۳۱۷۲۹۵۷
۲۲۱۱۳	۲۱۳۳۶	۴۳۹۸۲	۱۳۸۶۸۲	۱۴۶۵۶۸	۱۹۶۲۵۶	۲۷۱۴۵۲	۴۴۰۸۱۲
۶۲۲۴۱۳	۷۵۱۱۲۴	۱۰۰۰۰۱۸	۱۳۵۰۰۰۴	۱۵۲۹۳۹۳	۱۹۳۰۰۹۲	۳۰۹۲۳۹۴	۳۶۱۳۷۶۹

ضمیمه ۴

جدول ۶- تعداد فارغ التحصیلان موسسات آموزشی کثوردربانان سالهای تحصیلی

سال	ابتدائی	متوسطه	فنی و حرفه‌ای	دانشسرای مقدمائی و تربیت معلم	دوره عالی
۲۲۷۰	۰۰۰	۰۰۰	-	-	۰۰۰
۲۲۷۱	۴۷	۰۰۰	-	-	۰۰۰
۲۲۷۲	۹۳	۰۰۰	-	-	۰۰۰
۲۲۷۳	۱۶۶	۰۰۰	-	-	۰۰۰
۲۲۷۴	۳۸۵	۱	-	-	۰۰۰
۲۲۷۵	۳۸۶	۱۱	-	-	۰۰۰
۲۲۷۶	۶۰۳	۱۸	-	-	۰۰۰
۲۲۷۷	۶۹۰	۱۸	-	-	۰۰۰
۲۲۷۸	۷۱۴	۱۲	-	-	۰۰۰
۲۲۷۹	۷۲۳	۸	-	-	۰۰۰
۲۲۸۰	۷۸۷	۹	-	-	۰۰۰
۲۲۸۱	۹۷۸	۲۹	-	-	۰۰۰
۲۲۸۲	۱۱۶۶	۲۷	-	-	۱۵
۲۲۸۳	۱۶۰۹	۵۷	-	-	۲۸
۲۲۸۴	۱۸۷۶	۷۷	-	-	۶۱
۲۲۸۵	۲۵۹۱	۱۱۰	-	-	۵۱
۲۲۸۶	۳۸۸۲	۱۲۹	-	-	۶۴
۲۲۸۷	۳۱۴۰	۱۸۸	-	-	۷۷
۲۲۸۸	۳۹۶۶	۲۰۵	-	-	۲۳
۲۲۸۹	۴۶۶۲	۳۳۲	-	-	۳۲
۲۲۹۰	۵۲۲۴	۳۴۴	-	-	۶۸
۲۲۹۱	۶۴۱۷	۴۳۱	-	-	۷۷
۲۲۹۲	۶۵۳۶	۶۰۶	-	-	۱۱۵
۲۲۹۳	۷۵۵۳	۹۷۸	-	-	۱۰۲
۲۲۹۴	۸۸۸۴	۷۳۸	-	-	۱۸۳
۲۲۹۵	۱۰۰۰۷	۸۵۵	-	-	۳۰۵
۲۲۹۶	۱۳۸۰۹	۱۱۱۸	-	-	۳۶۷
۲۲۹۷	۱۶۳۳۳	۱۰۸۶	-	-	۳۲۱
۲۲۹۸	۱۵۸۳۰	۱۶۱۸	-	-	۳۵۲
۲۲۹۹	۱۷۵۲۱	۱۶۳۰	-	-	۵۱۶
۲۳۰۰	۲۰۰۳۶	۲۷۰۸	-	-	۶۱۰

ضمیمه ۵

جدول ۷- تعداد کلاسها ، سوادآموزان بزرگسال و کارکنان آموزشی پیگاریومبارزه با بیسوادی دربانان سال تحصیلی

سال	تعداد کلاس	سوادآموزان بزرگسال	کارکنان آموزشی
۲۲۹۱	۴۱	۱۳۴۹	۱۰۲
۲۲۹۲	۵۲	۱۷۰۱	۱۰۹
۲۲۹۳	۲۵	۲۰۲۸	۱۰۱
۲۲۹۴	۸۰	۳۳۰	۱۸۷
۲۲۹۵	۸۰	۲۵۹۳	۱۴۱
۲۲۹۶	۳۲۴۶	۹۵۰۳۸	۱۷۲۵
۲۲۹۷	۳۵۱۴	۱۲۱۵۰۶	۱۹۲۳
۲۲۹۸	۳۲۳۳	۱۳۷۳۹۰	۱۷۰۳
۲۲۹۹	۳۵۰۷	۱۲۳۶۴۶	۱۸۰۷
۲۳۰۰	۴۲۴۴	۱۷۳۹۰۸	۲۱۴۹
۲۳۰۱	۴۵۸۶	۸۶۸۸۷	۲۳۵۱
۲۳۰۲	۴۹۹	۲۸۳۶۸	۵۱۵
۲۳۰۳	۵۰۷	۲۲۹۰۲	۷۳۱
۲۳۰۴	۴۹۶	۲۵۶۸۷	۷۳۹
۲۳۰۵	۴۷۵	۲۱۷۹۷	۷۲۴
۲۳۰۶	۶۷۶	۳۰۲۶۳	۷۵۵
۲۳۰۷	۸۲۲	۱۶۷۶۵	۲۱۶۲
۲۳۱۵	۷۱۸	(۱) ۱۲۹۹۵	۰۰۰
۲۳۱۶	۶۸۵۸	(۱) ۲۶۶۷۰۱	۰۰۰
۲۳۱۷	۹۵۰۵	(۱) ۳۷۶۳۵	۰۰۰
۲۳۱۸	۱۲۰۵۸	(۱) ۴۱۹۵۴۶	۰۰۰
۲۳۱۹	۱۶۹۵۸	(۱) ۴۴۱۲۰	۰۰۰
۲۳۲۰	۱۵۲۵۰	(۱) ۳۹۹۰۸۹	۰۰۰
۲۳۲۱	۱۵۳۶۷	۲۲۹۲۷۲	۰۰۰
۲۳۲۲	۱۶۳۶۷	(۱) ۳۹۴۹۵۲	۰۰۰
۲۳۲۳	۱۴۲۲۷	(۱) ۳۸۶۷۰۹	۰۰۰
۲۳۲۴	۱۱۸۶۷	(۱) ۵۵۹۹۵۰	۰۰۰
۲۳۲۵	۷۳۱۶	(۱) ۳۲۷۰۲۴	(۲) ۷۹۱۲
۲۳۲۶	۶۳۷۶	(۲) ۲۵۶۹۷۷	(۲) ۶۹۲۳
۲۳۲۷	۲۰۱۲۴	(۳) ۵۸۶۳۷۸	(۲) ۱۷۳۰۵
۲۳۲۸	۳۳۰۳۹	(۳) ۹۶۱۳۲۸	(۳) ۲۷۶۶۶
۲۳۲۹	۲۳۲۵۲	(۳) ۹۳۶۶۲۵	(۶) ۲۵۶۸۱
۲۳۳۰	۲۳۰۱۹	(۳) ۷۹۲۷۲۵	(۳) ۲۵۱۵۲
۲۳۳۱	۱۴۰۶۷	(۱۰) ۲۸۸۸۴۸	(۷) ۱۴۵۹۶
۲۳۳۲	۱۰۲۰۷	(۱۰) ۱۶۰۳۲۰	(۹) ۵۸۸۰

توضیح- تا سال ۲۵۰۷ (۱۳۲۷) ارقام مربوط به کارکنان آموزشی مربوط به مبارزه با بیسوادی ، پیگاریومبارزه با بیسوادی و آموزش بزرگسال سوادآموزان است .

ضمیمه ۶

جدول ۱۰- تعداد مدارس قدیمه، طلاب و مدرسين

سال	تعداد مدارس قدیمه	طلاب	مدرسين
۲۴۸۲	۴۰	۶۲۶	۲۱
۲۴۸۳	۲۴۰	۴۹۷۹	۳۴۳
۲۴۸۴	۲۸۲	۵۹۸۴	۲۶۴
۲۴۸۵	۵۰۰	۵۰۰	۵۰۰
۲۴۸۶	۲۷۹	۵۰۰	۲۷۹
۲۴۸۷	۳۱۰	۵۰۰	۵۰۰
۲۴۸۸	۳۲۶	۵۵۳۲	۳۴۹
۲۴۸۹	۳۱۵	۴۵۹۸	۴۱۴
۲۴۹۰	۳۲۹	۴۱۳۵	۳۳۴
۲۴۹۱	۳۲۸	۳۶۶۳	۳۳۱
۲۴۹۲	۳۳۴	۳۴۴۶	۴۱۷
۲۴۹۳	۳۷۱	۴۱۱۰	۶۲۵
۲۴۹۴	۳۹۰	۴۰۰۴	۵۸۷
۲۴۹۵	۳۵۳	۲۹۳۵	۳۰۵
۲۴۹۶	۳۱۱	۲۹۸۱	۳۲۵
۲۴۹۷	۲۹۸	۱۳۰۱	۲۴۳
۲۴۹۸	۲۹۸	۲۳۷۳	۲۳۵
۲۴۹۹	۲۳۸	۱۳۴۱	۱۳۷
۲۵۰۰	۲۵۰	۷۸۴	۲۴۹

ضمیمه ۷

جدول ۹- تعداد مکتب‌خانه‌ها، شاگردان و مکتب داران در پایان سال تحصیلی

سال	تعداد مکتب‌خانه	شاگردان	مکتب داران
۲۴۸۲	۸۳	۲۰۸۱	۵۳
۲۴۸۳	۱۰۲۶	۲۲۹۲۴	۱۱۲۰
۲۴۸۴	۱۳۰۱	۲۸۹۴۲	۱۵۳۵
۲۴۸۵	۵۰۰	۵۰۰	۵۰۰
۲۴۸۶	۱۴۷۶	۴۵۹۹۸	۲۵۷۴
۲۴۸۷	۲۱۳۷	۵۰۰	۵۰۰
۲۴۸۸	۱۸۹۱	۳۵۹۳۱	۱۹۷۴
۲۴۸۹	۲۱۶۳	۳۷۴۲۳	۴۳۲۱
۲۴۹۰	۲۱۱۴	۳۹۲۲۹	۲۱۹۷
۲۴۹۱	۲۶۴۰	۵۰۹۵۷	۲۷۴۰
۲۴۹۲	۲۹۱۰	۵۳۶۵۳	۲۹۶۸
۲۴۹۳	۳۰۴۴	۵۶۲۰۲	۳۱۶۲
۲۴۹۴	۳۳۲۹	۶۰۰۰۸	۳۴۰۰
۲۴۹۵	۲۹۳۵	۵۵۶۴۵	۳۲۳۰
۲۴۹۶	۲۷۴۵	۵۶۵۳۳	۲۹۱۲
۲۴۹۷	۲۶۵۳	۵۵۹۴۶	۲۶۸۸
۲۴۹۸	۲۳۵۶	۵۴۰۶۹	۲۴۷۲
۲۴۹۹	۲۳۹۷	۵۱۹۲۲	۲۴۴۳
۲۵۰۰	۱۷۹۷	۳۷۲۸۹	۱۸۹۶

ضمیمه ۸

منابع

- ابراهیمی نژاد، مهدی و فرج‌وند، اسفندیار، *بودجه از تنظیم تا کنترل*، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
- اقبال، عباس و دیگران، *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی (تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر) (۴۳۲-۵۵۲)*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- اکبری، محمدعلی، *تبار شناسی هویت جدید ایرانی*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- بیان آماری تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران پرافتخار دودمان پهلوی ۲۵۳۵، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ مرکز آمار ایران. شماره ثبت ۲۴۳۶۷
- پیرنیا، حسن، *مالیه عمومی، مالیات‌ها و بودجه*، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸.
- پیگولوسکایا و دیگران، *تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۲.
- تقی‌زاده، حسن، *مقالات*، به کوشش ایرج افشار، جلد ۴، تهران، شکوفان، ۱۳۵۱.
- تکمیل‌هایون، ناصر، *آموزش و پرورش در ایران*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۵.
- حتی، فیلیپ خوری، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۸۰.
- مکی، حسین، *تاریخ بیست ساله ایران*، جلد چهارم، ناشر علمی، سال چاپ ۱۳۸۰
- ساناساریان، الیز، *جنبش حقوق زنان در ایران*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، اختران، ۱۳۸۴.
- سینائی، وحید، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران، کوپر، ۱۳۸۴.
- صدر، محسن، *خاطرات صدرالاشرف*، تهران، وحید، ۱۳۶۴.
- صدیق، یادگار عمر، ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- ضیایی، منوچهر، *مجموعه قوانین بودجه برنامه و سایر قوانین و مصوبات مربوط از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۴۳*، تهران، سازمان مدیریت و برنامه ریزی، ۱۳۸۳.
- فرزیب، علیرضا، *بودجه‌ریزی کاربردی در ایران*، تهران، شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، ۱۳۸۶.
- رودی، ماتی، *آموزش و پرورش در دوره رضاشاه، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین (مجموعه مقالات)*، ترجمه مصطفی ثاقب‌فر، تهران، نیل، ۱۳۸۷.
- ضیایی، منوچهر، *مجموعه قوانین بودجه برنامه و سایر قوانین و مصوبات از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۴۳*، سازمان اسناد ملی ایران.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۵، جلسه ۱۱، ۱۳۰۳.
- دوره ۶، جلسه ۱۴، پنجم مهرماه ۱۳۰۵.
- دوره ۱۱، جلسه ۵، اول مهرماه ۱۳۱۶.
- دوره ۱۲، جلسه ۱۱۷، ۳۰ شهریور ۱۳۲۰.
- دوره ۱۲، جلسه ۱، ۳ آبان ۱۳۱۸.
- دوره ۷، جلسه ۷، ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۰۷.
- دوره ۹، جلسه ۳۴، ۲۶ شهریور ۱۳۱۲.

----- دوره ۸، جلسه ۶، ۵ بهمن ماه ۱۳۰۹.

----- دوره ۱۲، جلسه ۵، ۲۰ آبان ۱۳۱۸.

----- دوره ۷، جلسه ۱۱۴، ۱۴ خرداد ماه ۱۳۰۶.

----- دوره ۱۲، جلسه ۴۵، ۹ تیر ۱۳۱۹.

میرزاسمیعا، محمدسمیع، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.

Farazmand, ali, *Handbook of comparative and development public administration public administration and public policy*(new York)574, 2001.

Mohamadi& Ghaini, Z. *History of Iran children literature*.tehran:children Research Institution, vol.4, 6th ed, 2002.



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi [10.22059/JHSS.2022.345602.473576](https://doi.org/10.22059/JHSS.2022.345602.473576)

Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashikoh's Poems

Khadijeh Alemi^{1,*}, Yousof Heydarnejad²

1. Member of the Faculty, Department of History, University of Tehran
2. Ph.D. Student of Islamic history, Department of History, University of Tehran

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/06/22</p> <p>Accepted: 2022/08/21</p> <p>Keywords: Darashikoh, Mystical love, Qadiriyya Tariqa, Morality, Total peace.</p>	<p>The main challenge for Gorkani Muslim government was creating a social harmony in the society under its rule. In the meantime, Darashikoh, as a prince, is among the people who cultivated and presented such thinking through the integrating ideas of Islam and Hinduism, on the basis of Persian poems. Persian language and literature has always played a role as one of the factors for transmitting the concepts of Islamic ethics in the Indian subcontinent. Therefore, the Persian poets in the court of the Indian Muslim sultans played a significant role in strengthening Islamic approaches in that region. Therefore, Darashikoh tried to strengthen the Islamic morality and crystallized it in his poems. This research aims to address the issue of which ethical methods Darashikoh has presented in order to restore the social ethics and reform society with an Islamic approach. In response to the mentioned question, the following claim has been investigated that Darashikoh aimed to expand and restore Islamic ethics in the society of the subcontinent with the centrality of the master and mystical love. Achieving this matter, Darashikoh dealt with the design of Islamic ethics indicators in the individual and social spheres and by adopting the idea of total peace in his poems, he made it possible to improve the behavior of his audience (both the learned and the common people) in the Indian subcontinent. This research was done by the study of Darashikoh's poems, and deals with the historical analysis of the components of the reform of the society in his court.</p>

*Corresponding Autor: E-mail: alemi1900@ut.ac.ir

How To Cite:

Alemi, KH., Heydarnejad, Y., P. (2022), Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashikoh's Poems. Journal of Historical Sciences Studies, 14(1): 53-69



تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه

خدیجه عالمی^{۱*}، یوسف حیدرنژاد^۲

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام گروه تاریخ دانشگاه تهران

چکیده

چالش اساسی برای حاکمیت مسلمان گورکانی، ایجاد سازگاری اجتماعی در جامعه تحت حاکمیت خویش بود. در این میان داراشکوه به عنوان یک شاهزاده، از جمله افرادی است که چنین تفکری را از طریق ایده‌های وحدت‌طلبانه‌ای از ادیان اسلام و هندوئیسم، و با تکیه بر اشعار فارسی پرورش و ارائه داد. زبان و ادبیات فارسی همواره به عنوان یکی از عوامل انتقال‌دهنده مفاهیم اخلاق اسلامی در شبه قاره هند ایفای نقش کرده‌است. از این رو شعرای فارسی زبان در دربار سلاطین مسلمان هند، در تقویت رویکردهای اسلامی در شبه قاره هند نقش به‌سزایی داشته‌اند. چنان‌که داراشکوه، در تقویت اخلاق اسلامی کوشید و آن را در اشعار خویش متبلور نمود. این پژوهش بر آن است تا به این مسأله بپردازد که داراشکوه کدام شیوه‌های اخلاقی را به‌منظور ترمیم اخلاق اجتماعی و اصلاح جامعه با رویکرد اسلامی ارائه کرده‌است. در پاسخ به سؤال مذکور این مدعا که داراشکوه با طرح محوریت استاد و عشق متصوفانه، در صدد گسترش و ترمیم اخلاق اسلامی در جامعه شبه قاره برآمد، مورد بررسی قرار گرفته‌است. دستیابی به این مطلب که داراشکوه به طرح شاخص‌های اخلاق اسلامی در حوزه فردی و اجتماعی پرداخت و با اتخاذ تفکر صلح‌کل در اشعار خویش، امکان ارتقای رفتار مخاطبان خود (خواص و عوام) را در شبه قاره هند فراهم نمود، از جمله دستاوردهای این نوشتار به شمار می‌رود. این پژوهش با تکیه بر اشعار داراشکوه، آثار موجود از آن و تحقیقات صورت‌گرفته در این باره، به تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه پرداخته‌است.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

واژه‌های کلیدی:

داراشکوه، عشق متصوفانه، طریقت قادریه، اخلاق، صلح‌کل.

* رایانامه نویسنده مسئول: alemi1900@ut.ac.ir

استناد به این مقاله:

عالمی، خدیجه؛ حیدرنژاد، یوسف، ۱۴۰۱، تحلیل تاریخی مؤلفه‌های اصلاح جامعه در دیوان داراشکوه. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

۵۳-۶۹: (۱)۱۴

۱. مقدمه

در میانه سده دهم هجری بازماندگان خاندان تیموری، در شبه‌قاره هند، سلطنت مغولان کبیر را بنیان‌نهادند. حاکمیت مسلمانان در این منطقه تا قبل از گورکانیان بر دو پایه رویکرد صوفیانه (با سابقه‌ای طولانی از طریقت‌های صوفیانه) و قدرت نظامی ترکان (در ساختار حکومتی) قرار داشت. طریقت‌های تصوف تا زمان گورکانی دخالتی مؤثر بر ساختار حاکمیت مسلمانان در شبه‌قاره نداشتند؛ اما در دوره گورکانی به سبب ذوق و حال عرفانی برخی از شاهزادگان و نگاه وحدت‌طلبانه آنان، نفوذ تفکر و اندیشه‌های صوفیانه در حاکمیت رو به افزایش نهاد. محمد داراشکوه یکی از شاهزادگان گورکانی است که تحت تاثیر اندیشه‌های صوفیان قرار داشت. وی علاقه وافری به طرح ایده‌های خویش در قالب شعر داشت. دیوان داراشکوه به زبان فارسی حاوی مضامین بسیار بلند عرفانی و صوفیانه است. در این پژوهش سعی شده است تا این پرسش که کارکرد اجتماعی اشعار داراشکوه در ترویج تفکر وحدت‌طلبانه اسلامی در شبه‌قاره چگونه بوده است، مورد بررسی قرار گیرد. سنت نوشتن در نزد عارفان و صوفیان مسلمان دارای سابقه‌ای بس دیرینه بود. صوفیان برای حفظ سنت صوفیانه و جلوگیری از نسیان و ایجاد تحول در اخلاق اجتماعی جامعه خویش به این امر مبادرت ورزیدند. از این رو فهم ایده‌های صوفیانه برای اصلاح جامعه دارای اهمیت بسیاری است. داراشکوه بنا بر همین سنت و شیوه عرفانی، دیوان خویش را سرود. ظاهراً محمد داراشکوه روش و جوهر مطالب خویش را از مولاشاه اخذ کرده‌است. شعر داراشکوه عمدتاً دارای دو محور صوفیانه و قادریسم است و بیانگر همنشینی صمیمانه وی با مقدسین صوفی و آشنایی او با مضامین ادب عرفانی فارسی است. همچنین بازتاب دهنده وجه عرفان نظری داراشکوه نیز هست که نه حاصل تفکر بلکه نشانگر درک مستقیم مشتاقانه است که بر اساس رویکرد وحدت وجود مدلل می‌شود.

اگر چه در زمینه تصوف، عرفان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند پژوهش‌های متعدد و مستقلی انجام گرفته است، با این‌همه در زمینه کارکرد جامعه‌شناسانه زبان و ادبیات فارسی در ترویج اخلاق و رویکردهای اسلامی در شبه‌قاره هند، پژوهش مستقلی انجام نیافته است. مقاله «عشق متصوفانه در آثار داراشکوه: الگویی کهن برای دنیای نوین» از عطاالله حسنی و مقاله «سیمای محمد داراشکوه در حسنات العارف از نظر عرفانی و ساختاری زبانی و ادبی» از سهیلا صلاحی‌مقدم از معدود آثاری هستند که به لحاظ نوع دیدگاه قرابت‌هایی با پژوهش حاضر دارند.

۲. زندگی و زمانه محمد داراشکوه

محمد داراشکوه پسر ارشد شاه جهان و ولیعهد وی در سال ۱۰۲۴ ق از ممتازمحل زاده شد (داراشکوه باری، ۱۳۱۸: ۹۴؛ جهانگیر، ۱۳۵۹: ۱۶۰). شخصیت داراشکوه از هنگام تولد در هاله‌ای از عرفان قرار دارد. به استناد سفینه‌الاولیاء، تولد او بنا بر راز و نیازهای مادرش در مرقد خواجه معین‌الدین چشتی اتفاق افتاد. ظاهراً تربیت وی را باید مدیون نورجهان همسر جهانگیر دانست. پس از شورش ناموفق شاه جهان بر پدر در سال ۱۰۳۵ ق، داراشکوه و اورنگ زیب به عنوان گروگان در دربار جهانگیر و تحت تکفل نورجهان نگهداری شدند (لاهوری، ۱۸۶۷: ۷۰/۱، ۱۷۷-۱۷۹؛ کنبو، ۱۹۶۷: ۱/۱۵۸-۱۷۲). داراشکوه در دوره شاه‌جهان توانست منصب دوازده هزار ذات و شش هزار سوار را تصاحب کند. او در این دوره علم و نقاره دریافت کرد و به عنوان جاگیر حصار تعیین شد (لاهوری، ۱۸۶۷: ۱/۵۴۱-۵۴۲). محمد داراشکوه مورد علاقه پدر قرارداد، از این رو با وجود شکست در قندهار از سوی پدر ملقب به شاه بلنداقبال گردید (کنبو، ۱۸۶۷: ۳/۱۱۷-۱۱۹، ۱۵۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۳-۱۶۷). در حقیقت این اتفاق به منزله ولایتعهدی او بود؛ به همین جهت برادران بر وی شوریدند. با وجود اینکه سپاه محمد شجاع در بنگال دفع شد (محمد معصوم، ۱۳۸۵: ۶۳-۷۰) اما داراشکوه در برابر اتحاد دو برادر دیگر یعنی اورنگ زیب و محمد مرادبخش توان پایداری نداشت. در مجموع دو نبرد عمده، سرنوشت تخت سلطنت را در سال ۱۰۶۹ ق تعیین نمود و داراشکوه متواری شد. (همان: ۷۴-۱۰۵) سرانجام داراشکوه در حالی که به یکی

از زمین‌داران افغان به نام ملک جیون پناهنده شده بود، خود را به اورنگ زیب تسلیم کرد (همان: ۱۱۶-۱۲۶). اورنگ زیب به استناد فتوایی از علما، مبنی بر بی‌دینی داراشکوه، وی را به قتل رساند و او را در مقبره همایون در دهلی مدفون نمود (خافی خان نظام الملکی، ۱۸۷۴: ۱۲/۸۵-۸۷).

بی‌دینی داراشکوه در دو مولفه عمده وحدت ادیان و گرایش به ادیان هندویی و مسیحی و یهودی تعریف شد (اوپنیشاد، ۱۳۵۶: ۱۶۴-۱۶۵). حک اسم اعظم هندوها بر انگشتی وی را نشانه آن دانسته‌اند (محمدکاظم بن محمدامین، ۱۸۶۸: ۳۵-۳۴). لیکن باید دانست که داراشکوه در حقیقت از معدود افرادی بود که با رویکرد تطبیقی در بحث ادیان و عرفان وارد شد. نگاه وحدت وجودی وی به مسائل دینی زمینه‌ساز نگاه تقریبی اوست. با این وجود داراشکوه فردی حنفی مذهب بود. تربیت دوران کودکی داراشکوه در دیدگاه‌های وحدت‌اندیشانه این شاهزاده گورکانی بسیار تأثیرگذار است. او در کودکی علوم قرآن و حدیث را نزد عبداللطیف سلطانپوری فراگرفت (داراشکوه بابر، ۱۳۴۴: ۱۰؛ شایگان، ۱۳۸۲: ۱۰). همچنین تفسیر قرآن و ادبیات عرب و فارسی را نزد آخوند میرک شیخ تعلیم دید که وی تأثیر بسیاری در جلب نظر و تمایل داراشکوه به تصوف داشت (همان، ۱۳۴۴: ۵۹). ظاهراً زبان‌دانی داراشکوه در فهم خاص او از ادیان بسیار یاری‌دهنده بوده‌است. تسلط وی بر عربی، فارسی، اردو و سانسکریت زمینه‌ساز توجه او به مطالعات بین‌الادیانی شد. توجه او به علوم ظریفه حاکی از هماهنگی طبع داراشکوه داشت. او علاوه بر خوشنویسی در نقاشی و علوم غریبه، جادو و سحر تمایل نشان می‌داد (همان، ۱۳۴۴: ۱۳-۱۴؛ همان، ۱۳۸۲: ۱۰).

تعلق داراشکوه به طریقت قادریه از اعتقاد شخص داراشکوه به شیخ محمد میانجو از مشایخ طریقت قادریه بسیار واضح است. وی معتقد است که میانجو در کودکی او را شفا بخشید و از این رو شایستگی پیروی از طریقت قادریه را در خود یافت (همان، ۱۳۴۴: ۴۸-۴۹). داراشکوه در سال ۱۰۴۹ق به کشمیر سفری داشت. در کشمیر از طریق شاه محمد بدخشی یا ملاشاه، آداب و رسوم طریقت میانجو را اخذ نمود و به جرگه پیروان وی وارد شد (همان: ۵-۷). با همه اوصاف داراشکوه به علت روحیه ظریف و طبع وحدت‌طلبانه، دیگر طریقت‌های صوفیانه را نیز قبول داشت و با بزرگان آنان دیدار می‌نمود. به نظر وی پیروان اسلام از جمله طریقت‌های نقشبندیه، قادریه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه و حتی ادیان دیگر اختلاف باطنی با همدیگر ندارند و اختلافات آن‌ها تنها در ابعاد ظاهری و لفظی قرار دارد (داراشکوه، ۱۳۶۶: ۲).

از آثار داراشکوه می‌توان به سفینه *الاولیا* اشاره کرد. این اثر در ۱۰۴۹ق به‌نگارش درآمد. وی در این اثر به شرح احوال پیامبر اسلام (ص)، خلفای راشدین، امامان علیهم‌السلام و مشایخ و بزرگان صوفیه همچون قادریه، چشتیه، کبرویه و سهروردیه پرداخته است (همان، ۱۳۴۴: ۱۵). از دیگر آثار وی *سکینه الاولیا* (تألیف در ۱۰۵۲ق) در بیان سلسله قادریه و مشایخ آن؛ *رساله حق نما* (تألیف در ۱۰۵۶ق) در باب عالم ناسوت، ملکوت و جبروت و لاهوت، هویت رب الارباب و وحدت وجود است. همچنین *حسنات العارفین* (تألیف ۱۰۶۲ق) حاوی مجموعه شطحیات پیامبر، بزرگان دین و مشایخ، مجمع *البحرین* (تألیف در ۱۰۶۶ق) شامل مقایسه اندیشه‌ها و عقاید مسلمانان و هندوها و ترجمه اوپنیشاد به فارسی مشهور به *سر اکبر* (قدیم‌ترین ترجمه) از دیگر آثار او است (همان، ۱۳۵۶: ۲۲۴-۲۲۵).

۳. شاخص‌های جامعه شبه‌قاره هند در دیوان داراشکوه

شبه‌قاره هند در دوره گورکانی دوره‌ای از تحولات اجتماعی و مذهبی را تجربه نمود. تحولات مذهبی عصر گورکانی، به

منزله تغییر ماهیت مذهب و رویکرد مذهبی در میان صاحبان قدرت بود. به نظر می‌رسد علائق حکام گورکانی هر کدام به نحوی در این امر دخالت داشت. ظاهراً دو گرایش عمده به مذهب را می‌توان در صاحبان قدرت دولت گورکانی مشاهده نمود؛ یک رویکرد وحدت‌طلب که بر اساس موازین خاص اسلام سنی شکل گرفت و نحوه تعامل آن با جامعه بر اساس تعالیم دارالاسلام و دارالکفر استوار شد. رویکرد دوم نگاهی وحدت‌طلبانه عرفانی، که از نگاه صوفیانه و تعالیم خاص فلسفی ناشی می‌شد.

داراشکوه به عنوان یک شاهزاده ارشد گورکانی، دارای افکاری از نوع رویکرد دوم بود. از این رو در سراسر دیوان خود با نگاه خاص عرفانی و از دریچه یک عارف و صوفی، جامعه خویش را به دو دسته کلی تقسیم نموده‌است. دسته‌ای که در پی حقیقت و کشف و شهود، همه زندگی را وانهاد و به دنبال عشق حقیقی هستند و دسته‌ای که تنها به ظواهر دین اهمیت داده و همه توش و توان را در این راه صرف نموده‌اند. ابیات دیوان داراشکوه مملو از طعنه‌هایی است که گروه‌بندی خاص داراشکوه را نشان می‌دهد. وی با به‌کاربردن واژگان معناداری مانند حجازی، نمازی، غازی در صدد نشان دادن ماهیت مخالفان تفکر خویش است.

رفت عاشق پیاپی معشوق	نرود در پی حجازی‌ها
اقتدا کرده ام به دلبر خویش	نشوم در پی نمازی‌ها
نفس کافر بکش ز دست دل	قادری را بکن ز غازی‌ها

(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۵۲)

هر چند برخی گمان نموده‌اند استفاده از این واژگان نشانگر عقیده و مذهب داراشکوه تا مرز ارتداد است، اما باید دانست که اغلب عارفانی که شعر سروده‌اند از این سبک خاص برای بیان آلام درونی و نوع نگاه خویش به دنیا بهره برده‌اند و کلمات لزوماً نشان دهنده ارتداد نیست. به نظر می‌رسد، استفاده داراشکوه از واژگان اسلامی برای مشخص نمودن مخالفان، در حقیقت نشانگر رویکرد متفاوت وی به جامعه است. این رویکرد همان جنگ بی‌پایان ظاهر و باطن دین و یا به بیانی دیگر نبرد عرفا و فقها در عالم تسنن است. در بیت زیر این معنی به خوبی قابل استنباط است:

کی شناسی قدر تو درویش را	چون نمودی پیشوا بدکیش را
راه حق ملا چه داند ای عزیز	پرس این ره عارف دل‌ریش را

(همان، ۱۳۶۴: ۵۳)

در بیت بالا داراشکوه راه اصلی را متعلق به عارفان دل‌ریش می‌داند و ملایان را بی‌خبر از آن قلمداد نموده‌است. دوگانه پنداری ظاهر و باطن دین، به نگاه بسیار متفاوت دو نحله فلسفه بازگشت داشت. نگاه اول دیدگاه وحدت وجودی است که سردمدار آن را ابن عربی (از فیلسوفان و عارفان نامدار قرن ششم) دانسته‌اند. نگاه دوم رویکرد وحدت شهودی است که ظاهراً اولین بار علاءالدوله سمنانی آن را بیان کرده‌است. باید دانست تفاوت فلسفی معناداری میان این دو نگاه وجود ندارد؛ اما دیدگاه وحدت وجودی ظاهراً تمایل بیشتری به وحدت ادیان نشان می‌داد. ظاهراً طرفداران وحدت شهود ظاهراً گراتر از افراد وحدت وجودی بودند. داراشکوه نگاه وحدت وجودی را از استادان خویش و پدربزرگش اکبر به ارث برد. اما منشأ اصلی رویکرد وحدت وجودی وی در طریقت قادریه بود. علاقه داراشکوه به طریقت قادریه به حدی است که تخلص او در دیوانش «قادری» است. همچنین در چندین بیت از استاد خویش و یا طریقت قادری به عنوان راه درست و میانه یاد کرده‌است. داراشکوه در ابیات زیر پیوستن به طریقت قادری را جدایی از اغیار دانسته است:

دل به او بست و خلاص از غیر شد	شکرلله کز همه بگسسته است
-------------------------------	--------------------------

کنده از اغیار بهر یار خویش

با سگان کوی او پیوسته است

(همان: ۷۱)

در اشعار دیگر که ظاهراً داراشکوه از روی بی‌تابی سروده، استاد خویش ملاشاه را به عنوان کعبه وصف نموده‌است:

باز چون جان و دلم بی تاب است	باز چون چشمان من بیخواب است
عشق پنجابم نموده بی‌قرار	زانکه نقش دوست در پنجاب است
چون به پا داخل شوم در شهر	ساختن از سر قدم ز آداب است
کعبه من جنت لاهور دان	سجده من سوی آن محراب است
تا کنم آنجا طواف پیر خویش	جان بی آرام چون سیماب است

(همان: ۷۱-۷۲)

تفکر اجتماعی داراشکوه در لابه لای ابیات فوق قابل رؤیت است. وی اماکن را به واسطه انسان‌ها شناسایی می‌کند. علاقه داراشکوه به پنجاب از منظر علاقه به استاد خویش ملاشاه است. ظاهراً داراشکوه در عشق عرفانی به مرحله‌ای رسیده بود که همه چیز را از نگاه معشوق رؤیت می‌کرد. از این رو علایق شخصی وی نیز تحت تأثیر این موضوع قرار داشت. جالب توجه است که کعبه در مقام توصیف استاد قادری مذهب به‌کار رفته‌است. باید توجه نمود نشانه‌هایی از دیدگاه وحدت وجودی داراشکوه در این مورد قابل شناسایی است. از منظر وی کعبه و تمام دنیای مادی، فصل مشترکی به نام «وجود» خواهند داشت. تفاوت اساسی میان موجودات در «ماهیت» آن‌هاست و داراشکوه در پی محو این ماهیت است:

شنیدم ز شیخی که بد مقتدا	خدا را نبیند کسی جز خدا
چو غیر خدا را نباشد وجود	خدا را نبیند کسی جز خدا
چو راعی و مرعی همان ذات است	که گوید که حق را بدیدیم ما
به چشم تعیین رخ خویش دید	تو خود را بکن از میانه رها
نگه کرد قادر چو در قادری	همه نام کردند این را بقا

(همان: ۵۴)

داراشکوه برای رسیدن به خداوند، مطالبه از میان برداشتن خود، یعنی از میان رفتن ماهیت در برابر وجود را دارد. همچنین علاقه داراشکوه به موضوع جاودانگی جالب توجه است. عنصر بقا یکی از مفاهیم مطرح شده در طریقت قادری است. بقا در واقع بیان دیگری از مفهوم فنا فی الله است. بقا و جاودانگی ربط معناداری با از میان رفتن ماهیت و پیوستن به ذات باری تعالی دارد. با پیوستن به خداوند، بقا و طلب جاودانگی انسان تأمین خواهد شد.

گروه دوم ظاهرگرایان، زاهدان دروغگو، ملایان و روحانیان درباری هستند که در دیوان داراشکوه مطرح شده‌اند. با وجود اینکه داراشکوه همه طرایق صوفیانه را بر حق و قابل پیروی دانسته، اما ظاهراً با دیدگاه‌های اجتماعی نقشبندیه میانه خوبی نداشته‌است. به احتمال تأکید بر نفی زاهدان و ملایان اشاره به همین دسته است. رهبر گروه زاهدان و نقشبندیه ظاهراً همان یحیی بن احمد سیرهندی است. او کسی بود که توحید شهودی را در تقابل با توحید وجودی در شبه‌قاره بسط و گسترش داد. همان طور که عنوان گردید تفاوت و حتی ضدیتی میان این دو نظریه وجود ندارد و شخص سیرهندی نیز با توحید وجودی مخالفتی ابراز نکرد. وی بیشتر مبلغ روشی خاصی بود که جریانات زهدطلب و ظاهرگرا را در جامعه شبه‌قاره تقویت کرد.

وی معتقد بود در سلوک عارفانه صوفی، دو توحید وجودی و شهودی برای او رخ می‌دهد. توحید وجودی به معنای «یک موجود دانستن» و توحید شهودی به معنای «کلی دیدن» بود (سرهندی، ۱۳۸۳: ۱/۱۶۰). او در مقام تشریح، انکار یا عدم انکار وجود ستارگان در پرتوی نور خورشید را نمونه آورد. کسانی که منکر وجود ستارگان هستند در دسته وحدت وجودی و کسانی که با وجود رویت نمودن ستارگان آن‌ها را منکر نیستند، معتقدان به توحید شهودی بودند (همان: ۱۶۱/۱). معتقدان به توحید وجودی از منظر سیره‌ندی در سه گروه قرار داشتند، گروه اول از رهگذر «کثرت ممارست توحید» و تفکر در عبارت «لا اله الا الله بلا موجود الا الله» به این توحید دست می‌یابد. سیره‌ندی معتقد است که این افراد در اثر اشتغال به معنای توحید، نقش معرفت را بر قوه خیال خویش زده‌اند. این افراد از مقام قلب بی‌خبرند و تنها توانسته‌اند به درجه‌هایی از درجات علم دست یابند. منشأ باور گروه دوم از صوفیان به توحید وجودی «انجذاب و محبت قلبی» است که در ابتدا با اذکار و مراقبات است. گروه اخیر از رهگذر جهد و کوشش یا به سبب عنایت حق به مقام قلب می‌رسند. توحید وجودی گروه دوم حاصل غلبه محبت محبوب است و بدین سبب تنها محبوب را موجود می‌دانند. این نوع توحید حاصل احوال است (همان: ۱/۷۰۲-۷۰۳). گروه سوم کشتگان محبت هستند؛ آن‌ها کسانی هستند که استهلاک و اضمحلال در مشهود خود یافته‌اند و میل به تداوم این حال دارند. خداوند ایشان را برای اینکه که لحظه‌ای قرار و آرام گیرند به اموری که مستلزم غفلت است مشغول می‌دارد (همان: ۱/۷۰۴). داراشکوه احتمالاً از گروه اول بی‌خبر نبوده و در شعری به آن‌ها اشاره کرده‌است:

قادری بی حجاب و بی نقاب است آفتاب
ابر و همت مر تو را گشته نقاب

(داراشکوه بابتی، ۱۳۶۴: ۶۰)

ظاهراً داراشکوه را باید متعلق به گروه دوم از کسانی دانست که سیره‌ندی توصیف نموده‌است. وی در بسیاری از اشعارش به منشأ محبی شناخت خویش تکیه نموده‌است. ظاهراً طعن و نفرین‌های نقل شده و شدت آن‌ها در افکار و اشعار داراشکوه نیز علاوه بر نشان دادن وجود گروه‌های مخالف متشرع، نشانگر دیدگاه و رویکرد اجتماعی داراشکوه است:

ای قادری چه سود نصیحت به این خران
چون دل خراب داشته بیمار کرده‌اند

(داراشکوه بابتی، ۱۳۶۴: ۱۰۴)

روبرویت تمام وجه الله
چشم پوشیده ای ز حق تو چرا؟

گر تو خواهی که روی حق ببینی
جمله یک رو به بین مبین تو سوا

قادری روی خویش در همه دید
گفت با خویشان همین است بقا

(همان: ۵۷)

داراشکوه ضمن تقبیح مخالفان به رویکرد ایشان نیز توجه نموده‌است و می‌نویسد:

«پست فطرتان دون همت و زاهدان خشک بی حلاوت از کوتاه بینی در صدد طعن و تکفیر و انکار می‌شدند... بنابراین، به خاطر این فقیر رسید که آنچه از کبراء موحدان و بزرگان عارفان ... سخنان بلند که آن را متشابهات و شطحیات نامند، صادر شده ... با آنچه از عارفان این وقت، خود شنیده جمع نماید تا حجت قاطع و برهان ساطع بر دجاجله عیسی نفسان و فراعنه موسی صفتان و ابوجهلان محمدی مشربان باشد... و آن را حسنات العارفین ... نام نهاد تا صادقان سلوک را حجت و سند باشد و زبان طاعنان از سرزنش کوتاه گردد» (همان، ۱۳۵۲: ۲-۳).

احتمالا داراشکوه در این شکوایه بیش از آنکه گروه‌های نقشبندیه را مدنظر داشته باشد به گروه‌های متشرعی نظر دارد که در مخالفت با او بسیار جدی بودند.

توضیح اینکه سیاست ورزی مذهبی دولت گورکانی در عصر اکبرشاه بر مشرب تسامح و تساهل بود. در دوره اکبرشاه سیاست مذهبی به شکل ساختاری دینی سیاسی به نام دین الهی از سوی شاه منجر شد. دین الهی آیینی بر اساس برابری همه مذاهب در ملیت واحد بود (فلاحی موحد، ۱۳۹۲: ۱۸/۱۳۶). او با تأسیس عبادتخانه در پورسیکری، اولین اقدامات را برای مطالعات تطبیقی ادیان فراهم آورد (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/۱۳۷؛ Aziz, 1964: 168). در ابتدا عالمان سنی در این مکان به بحث و مناظره می‌پرداختند؛ اما سپس عالمان سایر ادیان نیز در آن حضور پیدا کردند (Roy, 1985: 74-104). رأی اکبر در اختلاف نظرات اصلح شمرده می‌شد. در سال ۹۸۷ق عده ای از علما، سندی را امضا نمودند که بر اساس آن اکبر مجتهد اول و امام عادل شناخته شد. وی بالاترین مقام دینی کشور را تصاحب نمود و رسم خطبه را بنیان‌نهاد (بداونی، ۱۳۷۹: ۲/۱۸۸-۱۸۹؛ علامی، ۱۸۷۷-۱۸۷۶: ۳/۲۷۰). محور اساسی سیاست ورزی دینی اکبر در مفهوم صلح کل استوار بود. اکبر پس از این زمینه سازی، به مفهوم دین الهی پرداخت. شخص اکبر لفظ دین الهی را به کار نبرد و به جای آن از واژگان توحید الهی استفاده کرد (Sharman, 1972: 160). اکبر به لزوم کارکرد اجتماعی شعائر دینی توجه داشت. چنان‌که در سال ۹۹۰ق، تقویم الهی را به جای تقویم هجری معمول نمود (نظام الدین احمد هروی، ۱۹۲۷: ۲/۲۶؛ کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۱۳). اقدامات اکبر پس از او ادامه نیافت؛ اما تفکر صلح کل و گرایش به تصوف در خاندان گورکانی باقی ماند و برای علمای هندی مسلمان (پس از اکبر)، به منزله عبرت تاریخی تلقی گردید که از وقوع دوباره آن باید جلوگیری می‌شد. در واقع اشعار مبنی بر وجود و ظهور مخالفان در دیوان داراشکوه نشانگر نگرانی از این نوع بود.

۴. مؤلفه های ترمیم جامعه از منظر داراشکوه

۴-۱. اندیشه صلح کل

داراشکوه القا کننده تفکری ترمیمی در جامعه شبه‌قاره در عصر خویش است. باید توجه داشت که وی با درکی نسبتاً صحیح از چند گونگی جامعه شبه‌قاره درصدد ایجاد اندیشه‌ای نوین از صلح و تسامح میان ادیان برآمد. به نظر می‌رسد او تحت تاثیر پدر بزرگ خود چنین تفکری داشت؛ اما همان‌طور که جهانگیر نیز در خاطراتش عنوان می‌کند، تفکرات اکبر از مدت‌ها قبل در دربار رواج داشت و اکبر به گسترش دامنه آن پرداخت (جهانگیر، ۱۳۵۹: ۲۲). با این وجود داراشکوه از منظر کارکردی، شیوه‌های جالب توجهی برای ترمیم جامعه درنظر داشت که در اشعارش بدان توجه نمود.

بن‌مایه اولیه اندیشه داراشکوه در مفهوم صلح کل تبلور یافته است. مفهوم صلح کل بنیان دین الهی اکبرشاه را تشکیل می‌داد. از این رو تأثیرات تفکر اکبرشاه بر شکل‌گیری این قالب بسیار مهم است. اکبرشاه در نامه‌ای شاه عباس صفوی را به رفتار ملایم با مردم و جلب قلوب آن‌ها سفارش نموده و شاه را به عنوان سایه رحمت الهی و گونه‌ای واسطه برای دریافت فیوضات و گسترش رحمت در جامعه دانسته است. او این روش را با نام صلح کل معرفی می‌کند (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۱۳). در واقع صلح کل در معنای وفاق و آشتی همه ادیان بود که در کنف حمایت ظل الهی پادشاه بارور می‌شد (عبدالرب آبادی و دیگران، ۱۳۲۴: ۲/۶۵۹). دین الهی در کنار رواداری مذهبی و بدون هیچ‌گونه جبر و زور مطرح

شد. چنان‌که اکبر معتقد بود که کسی به جبر در دین الهی در نخواهد آمد (کیخسرو اسفندیار، ۱۳۶۲: ۱/۳۰۱). این امر چنان دامنه وسیعی یافت که اکبر در قصرش سمبلی از هر یک از ادیان را قرار داده بود.

اندیشه صلح کل در دیوان داراشکوه به شکل تقبیح تعصب و گونه‌ای رواداری مذهبی قابل مشاهده است. به عبارتی دیگر صلح کل ناظر بر لزوم وجود تعادل و توازن در حیات اجتماعی مخلوقات الهی است که مظهر او قلمداد می‌شود (حسینی، ۱۳۹۷: ۵۰). به نظر می‌رسد داراشکوه از منظری دیگر صلح کل را مورد تأکید قرار داد. وی مذهب را عاملی برای تولید تعصب دانسته است:

نبود به جهان نکوتر از مشرب هیچ	باید که تو را بود نکوتر از مطلب هیچ
توحید گزین و صلح کل پیش بگیر	بگذار تعصب که بود مذهب هیچ

(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۱۸۸)

داراشکوه در تبیین اندیشه صلح کل به مسئله توحید نیز ارجاع داده است. وی تلاش کرد تا دیدگاه‌های عرفانی را در قالب ساختارهای ترمیمی به جامعه ارائه نماید. از این رو اندیشه توحید وجودی داراشکوه در قالب ساختار فکری صلح کل که شاخصه اصلی آن دوری از تعصب و رواداری مذهبی بود، تبلور یافت. تعصب دینی با چندین ویژگی همواره همراه است. تعصب روایتگر نیازهای معنوی انسان‌ها است که در جریان پاسخ‌گویی به آن، خود را شکل خواهد داد. توجه به غایت و هدفی والا و تولید نوعی گرایش شدید در فرد و وجود شخصی زنده برای راهبری و حس تعلق دو ویژگی عمده تعصب به لحاظ جامعه‌شناسی است (Steffen, 2007: 119-121). داراشکوه هر چند خود از این ویژگی‌ها خالی نیست، اما سعی دارد گونه‌ای از سهل‌انگاری در مرزگذاری مذهبی را رواج دهد. توحید در افکار وی تبلور و نمودی آشکار دارد:

در دل خویش بین خدای خود	تا بدانی که نیست از تو جدا
از خدا هیچ چیز بیرون نیست	همه عین است لیک تو به خود آ
چند نازی تو بر شریعت خود	احمدی مرسل از خداست جدا

(همان، ۱۳۶۴: ۵۷)

توحید و یگانگی مطرح شده در اشعار داراشکوه با دیدگاه فلسفی و عرفانی او مطابقت داشت. او خداوند را از موجودات جدا نمی‌دانست. از این رو تلاش وی برای تقریر توحید وجودی در اشعارش را باید در آمدی بر مسئله صلح کل دانست. ظاهراً او توحید صفاتی را در اشعار خود مدنظر داشت؛ از این رو انسان را آئینه جمال و جلال الهی تصور نمود:

در چشم من در او بنگر جمال خود را	تا از قرار واقع بینی کمال خود را
آئینه تو هستم خود را ببین تو در من	جز این محال می دان کشت و وصال خود را
ما مظهر صفاتیم محتاج نور ذاتیم	بی ما کجا ببینی جاه و جلال خود را

(همان: ۵۵)

در جایی دیگر می گوید:

به نام آنکه نامش عین ذات است	وجود او منزه از صفات است
همه وجه همه سمع و همه عین	همه تنزیه و پاکی در حیات است

همه جا اوست گرچه سومنات است به چشم بد مبین قادری هیچ

(همان: ۶۱)

در ابیات فوق علاوه بر توحید صفاتی، تلویحا به صلح کل نیز اشاره شده است. در حقیقت اندیشه داراشکوه به گونه‌ای رقم خورد که توحید الهی را منشأ اصلی اندیشه صلح کل قرارداد. از این رو همچنان که در سومنات توحید را می‌جست، کارکرد اجتماعی صلح کل را نیز از آن استنباط می‌نمود.

با همه این اوصاف داراشکوه در مسائل پیچیده کلامی و الهیاتی نیز توحید را در سطح وجودشناسی نگهداشت. به گونه‌ای که در اشعارش دیدن امر مطلق را محال دانسته است:

ممکن نبود نظر به مطلق در قید طلب تواند او را
هر سو که نظر کنی همه اوست وجه لله عیان است روبرو را

(همان: ۵۸)

در بیت اول آشکارا مسئله ماهیت و وجود فلسفی، دست مایه شعر وی گشته است. او خداوند را به واسطه نامحدود بودن، در قید ماهیت قابل تصور نمی‌داند. در واقع فانی شدن ماهیت و خود را ندیدن، تلازم معناداری با جاودانگی و بقای وجودی انسان داشته است:

باقی نشوی هرگز تا می نشوی فانی این پند بکن در گوش از قادری دانا

(همان: ۵۶)

هر که فانی گشت اندر ذات تو ذات خود را یافت دایم در بقا

(همان: ۵۶)

۴-۲. عشق به خود

داراشکوه در راه وحدت و یگانگی، راه عشق و محبت را پیشنهاد داد. به نظر می‌رسد او شیوه عشق‌ورزی عرفانی و صوفیانه را راهکاری مناسب در جهت تسری اندیشه صلح کل می‌دید. این استنباط از آنجایی می‌تواند صادق باشد که در دیوان داراشکوه مسئله عشق و محبت همواره در کنار وحدت و یگانگی قرار می‌گرفت:

هر که بگذاشته ثواب و عذاب در جهان است او در کیمیا
قادری در بحر وحدت غوطه خورد گشت فارغ از ثواب و از عذاب

(همان: ۵۸-۵۹)

پیوستن به عشق و وحدت در دیدگاه داراشکوه ملازم با فراغت از ترس و یا طمع بود. بسیار جالب است که مرزبندی مذهبی در این نگاه برابر با مسئله ثواب و عذاب بیان شده است. در واقع داراشکوه با رد این بعد از دین، درصدد ایجاد شیوه‌ای نوین در ترمیم مشکلات و مسائل اجتماعی است. طرح ثواب و عذاب در همه ادیان جدا از بعد فرا طبیعی دارای کارکرد اجتماعی نیز بود؛ به گونه‌ای که بسترسازی رفع نیازهای اجتماع به سبب طرح ثواب و عذاب معنا یافت. اما داراشکوه در جامعه شبه‌قاره به دلیل وجود ادیان متعدد و برخورد و سایش احکام هر یک از ادیان، به بعد بالاتری از

مفاهیم الهیات دینی توجه نمود. او با تسری معنای اتحاد و وحدت از طریق محبت و عشق‌ورزی به نقطه مشترک همه ادیان موجود در شبه‌قاره متوسل شد.

در این میان اصول عشق‌ورزی در دیوان داراشکوه و دیگر کتب وی به خوبی بیان شده‌است. شرط عاشقی پشت نمودن به هر دو دنیا است (همان، ۱۸۵۳: ۵). سالک تا زمانی در اندیشه ثواب و عذاب باشد به عشق عرفانی دست نخواهد یافت (همان، ۱۳۶۴: ۶۱). علاوه بر آن یکی از شروط عشق عبور از ظواهر و اسامی است:

نام او را از عاشقان مشمار
هر که را او در تجسس نام است

(همان: ۶۲)

شخص داراشکوه مدعی ورود به دنیای عشق بود. وصل او، نه بر اساس مجاهده بلکه بر اساس فضل الهی بود. داراشکوه برای ورود به وادی عشق دو راه را قابل تصور دانسته است:

«وصول به جناب تقدس به دو طریق است: یکی به طریق فضل و آن چنان است که حق سبحانه و تعالی به فقیری برساند و آن مرشد کامل به یک نظر و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و پندار بیدار ساخته، بی رنج و ریاضت و شدت مجاهده، جمال معشوق حقیقی بنماید و او را از خودی او بستاند و به درجه بی یسمع و بی یبصر رساند، ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم. دیگر به طریق مجاهدت و ریاضت» (همان، ۱۳۳۵: ۲).

پیوستگی میان وحدت و عشق از طریق نفی خود امکان پذیر است و داراشکوه این موضوع را در شعر زیر به خوبی بیان نموده‌است:

گر ترا هست عزم کشور ما
و ترا هست میل بستر ما
دل بده تا تو یار ما باشی
بار دل می‌دهد صنوبر ما
هستی خویش دور کن از سر
گر تو داری زجان و دل سر ما

(همان، ۱۳۶۴: ۵۲-۵۳)

توجه داراشکوه به مسئله دل و قلب از دو طریق به خوبی عنوان شده‌است. از دیدگاه وی علاوه بر اینکه مسئله عشق‌ورزی در حقیقت نفی خود شخصی و پیوستگی با دیگری است، فلسفه هستی و نفی ماهیت انسانی نیز در قالب تفکر وحدت وجودی است. نفی خود در عشق داراشکوه آنچنان قوی بیان شده که خود را با عنوان «هیچ» ذکر نموده‌است:

بر یار فدا هزار جان‌ها
قربانش کنین خان و مان‌ها
لطفی که بکرد او بر این هیچ
شکریش نیاید از زبان‌ها
دلالت هزار خـو برو برد
معشوق مرا گزید زان‌ها

(همان: ۵۳)

عقل و عشق در نگاه داراشکوه دو راهبر انسان هستند؛ اما یکی به سوی گمراهی و دیگری به سوی سعادت:

من تو را جویان و تو همراه من
عقل گشته رهبر گمراه من
عقل را جز وهم نبود رهنمای
زان مرا بگذاشته در چاه من
عقل و دانش کرده با من دشمنی
جذبه عشق است دولت خواه من

هستی موهوم را فانی کند
 قادری تو عشق را رهبر بکن
 جان کند بر تخت خود آن شاه من
 تا نماید مر تو را آن ماه من

(همان: ۱۴۷)

۳-۴. پیر، راهبر عشق و وحدت

یکی از مؤلفه‌ها و شیوه‌های بیان شده برای ترمیم جامعه طرح اقتدا به استاد عرفان و گردن‌نهادن به شاگردی اوست. وی در اشعار خویش این مسئله را بسیار مهم و به عنوان فصل جدایی خود از دیگران دانسته است:

قادری کرد اقتدا با عارفی
 زان زند ملا به طعنه نیش را

(همان: ۵۳)

ظاهراً شکل‌دهی به ماهیت عشق عرفانی در اشعار داراشکوه به استاد عرفان او محول شده‌است؛ چرا که او را کعبه دانسته و حتی تخلص خویش «قادری» را از آن الگو گرفته است. داراشکوه هر چند دستیابی به عشق را از فضل و رحمت الهی دانسته اما ظاهراً مجذوب شیوخ قادری بوده‌است. از این رو در اشعار خویش، از استادان خود یاد نموده و با تعبیری بسیار غریبانه به توصیف رابطه خویش با ایشان پرداخته است. ملاشاه بدخشانی در چندین جا برای داراشکوه به مثابه کسی جلوه نمود که برخی از صفات خداگونه را در خود پرورش داده از این رو توانایی پذیرش عشق داراشکوه را داشت:

هست ملاشه آن وجود شرف
 در جهان است و از جهان بیرون
 که بر او هر نهان عیان باشد
 در مکان است و لامکان باشد
 گوهر معرفت دروست نهان
 سر اسرار بحر و کان باشد
 صورتش جامع حقیقت شرع
 شرع را او نگاهبان باشد

(همان: ۷۸)

ویژگی‌های استاد در اشعار فوق چنان توصیف شده‌است که لازمه یک فرد جامع است. عبور از دید دنیوی، داشتن گوهر معرفت و علم، نگاهبان دین و شرع بودن سه ویژگی عمده‌ای است که یک استاد می‌تواند دارا باشد. داراشکوه در شعر دیگر خلاصی خویش از دوگانگی را صراحتاً به مدد عبدالقادر گیلانی سرسلسله قادریه دانسته است:

قادری زود عین قادر شد
 چون مدد کرد قادر بغداد

(همان: ۷۹)

استاد و شاگردی در طریق تصوف از اصول اولیه ورود به وادی صوفی‌گری و عشق متصوفانه است. استاد و پیر طریقت به سبب دانایی بر مسیر توانایی و دانش منزلگاه‌های عرفانی، توانایی راهبری به سوی مقصود را خواهد داشت. از این جهت داراشکوه نیز به دنبال پیدا نمودن مسیر درست در آغاز به میان‌میر و ملاشاه بدخشانی دو تن از پیرهای طریقت قادریه توسل جست. توجه و علاقه او به استادان خود بسیار جالب توجه و نشانگر رابطه خاص عرفانی به آن‌هاست.

۴-۴. ترویج مفاهیم اخلاقی

محبت و عشق شیوه‌ای برای ممانعت از زوال اخلاقی فرد و جامعه است. عاشق در صدد کسب رضای محبوب خویش و کسب صفات اوست. در واقع شیوه عاشقی به‌گونه‌ای کسب فضایل اخلاقی با انجذاب قلبی به سوی الگو را فراهم می‌کند. داراشکوه در بطن و درون مایه اشعار خویش بدین نکته اشاره دارد و در حقیقت هدف و غایت اصلی او را در همین نکته باید جست‌وجو نمود. داراشکوه با بیان عشق الهی، خود را به خداوند تشبیه نموده‌است:

رگ و پی ام پر شد ز عشق دوست
گر بگویم منم خدای رواست

(همان: ۶۹)

رنگ خدایی گرفتن و صفت خدایی داشتن در انتخاب تخلص قادری نیز احتمالاً قابل تأمل و بررسی است. در اشعار بسیاری، عبارت داراشکوه قادری (تخلص داراشکوه) در کنار قادر (از اسماء الهی) قرار داده شده‌است. این نزدیکی لفظی بیانی از الگو برداری داراشکوه از صفات الهی است.

نکته بسیار قابل تأمل‌تر، ارائه الگوی زمینی برای ترمیم اخلاقی و عرفانی جامعه است. او در سراسر دیوان خویش در صدد بیان الگو و اسطوره‌واره‌ای از استاد خویش ملاشاه است. ارائه الگویی که به جایگاهی خاص از صفات الهی دست یافته برای ترمیم جامعه و فرد بسیار مهم و ضروری است. همنشینی با استاد در این تقریر بسیار حائز اهمیت است به گونه‌ای که داراشکوه عامل پاک شدن از گناه را استاد خویش دانسته است:

گرچه انسان پر گناه بود	هست پاک ار مرید شاه بود
هر که یک بار دید روی شاه	مرشد شیخ خانقاه بود
توتیا گشت بهر هر دیده	شاه را هر که خاک راه بود

(همان: ۸۷)

در رویکرد دوم داراشکوه در صدد بیان رذایل اخلاقی و یا صفات نیکی است که در طی مسیر عشق باید دفع و یا ایجاد گردند. ظاهراً اولین صفتی که داراشکوه بدان توجه تام داشته‌است آزادگی از دو جهان است. آزادگی در نگاه داراشکوه ملکه‌ای اخلاقی است که بن‌مایه عشق و عنصر اساسی وحدت است. از این رو حتی ثواب و عذاب اخروی را نیز به باد طعن می‌گیرد:

بر دلت هیچ فتح نشد
بود چون همتت ثواب و عذاب

(همان: ۶۱)

آزادگی به معنای رها بودن از قیود محدود کننده و اتصال به مبدا هستی و وجود نامحدود معنا یافته است. نگاه توحیدی و عشق الهی در فضای اجتماعی به شکل محبت و دلجویی از دیگران و توجه به احوال ایشان و عدم تفضیل خود بر کسان تظاهر می‌یابد. ارتباط اجتماعی و فتح قلوب در نزد داراشکوه به شیوه‌ای عاشقانه و در پرتوی الگوواره رنگ خدا- استاد معنا یافت. در کتاب *حسنات العارفین* داراشکوه تمثیلی بیان می‌دارد که این مسئله را به شیوه‌ای مناسب تشریح نموده‌است:

«خداوند فرموده: ای موسی بیمار شدم، مرا نپرسیدی! و گرسنه شدم، مرا طعام ندادی! موسی گفت: خداوندا! تو منزهی از این. گفت: فلان درویش مرا که بیمار بود، عیادت نکردی و گرسنه بود طعام ندادی، پس مرا نپرسیدی و طعام ندادی» (همان، ۱۳۵۲: ۴) داراشکوه از منظر توحیدی همه انسان‌ها را یکسان دیده و هیچ گونه تبعیضی میان آن‌ها را بر نمی‌تابد» (حسنی، ۱۳۹۲: ۶۱).

در دیوان داراشکوه علاوه بر همه این موارد تاکید زیادی بر تواضع و دوری از نخوت شده‌است. خاکساری و خاکبازی به مثابه اولین شرط ورود به وادی عشق و آزادگی معنا یافته است:

از تواضع نکو بود گرداب	از حبایی که نخوت اندر اوست
این فرو می رود میخانه آب	آن بردن می نماید از دریا
عین بحر است این مپیچ و متاب	آن سرابی است در بیابان‌ها

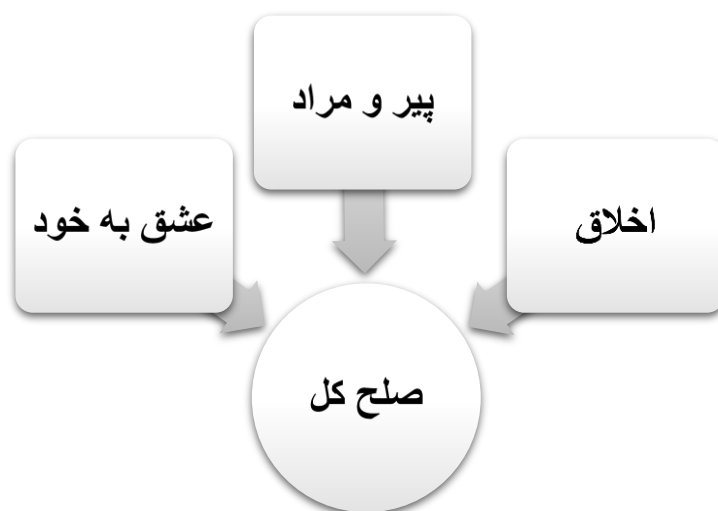
(داراشکوه باری، ۱۳۶۴: ۵۸)

در واقع داراشکوه منشأ همه صفات اخلاقی نیکو را در عشق‌ورزی و کسب فضیلت آزادگی دانسته است، به گونه‌ای که با کسب آن همه رذایل اخلاقی محو خواهد شد. از بین رفتن خودبینی و دوری از فزون‌طلبی (همان: ۵۹) و به طور کلی دوری از ماسوا و وحدت‌طلبی از وسایل و لوازم عشق‌ورزی و از ثمرات آن دانسته شده‌است.

داراشکوه هر چند عشق‌ورزی را به عنوان راهکار مناسب در جهت ترمیم اخلاق عنوان می‌کند اما با نگاه و رویکرد بسیار خاص، عشق را به دو گونه تقسیم نموده‌است. او مدعی عشق حقیقی به پروردگار (نه عشق به دیگر انسان‌ها) است. عشق حقیقی در نگاه او موجب وصل مداوم است و عشق مجازی، در هجران قرار خواهد گرفت. عشق به خداوند در کلام داراشکوه تعبیر عشق به خود را یافته است که لازمه آن وصل مدام و نداشتن رقیب است:

عاشق خود خود شود شدم ای دوستان	کس ندیدم عاشق خود من از آن
خود شناسم کس ندادند در جهان	خوبی و حسن و کمال و ذات من
غیر عشق خویشتن ای جاهلان	عاشقی را جمله می دانیم عیب
هجر لازم است وصل بتان	هست اندر عشق خود وصل مدام
بی‌رقیب و بی‌کسی اندر میان	ما و ما بی غل و غش دایم بوصل
زان شده یک پیر و یک دل یک زبان	قادری با خود مصاحب گشته است

(همان: ۱۴۸-۱۴۹)



شکل شماره ۱

۵. نتیجه گیری

محمد داراشکوه، شاهزاده گورکانی، دارای تفکری با بعد فلسفی و صوفیانه بود که به سبب برخورداری از جایگاه اجتماعی مناسب، مبلغ رویکرد خاصی در عرفان نظری گردید. دیوان داراشکوه به عنوان اثری کاملاً صوفیانه و عرفانی بازتاب دهنده روحیات و تفکرات و روش شناسی داراشکوه در شناخت مسائل فردی و اجتماعی است. زمینه تاریخی و زمانه داراشکوه نشانگر وجود تفکرات و جبهه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی متفاوتی در دوره گورکانی است. همچنان که دو جبهه عمده و مخالف در این دوره قابل تشخیص است. جبهه متشرعان و جبهه صلح کل. مفهوم و اندیشه صلح کل درصدد یافتن راهکارهایی برای رفع نیازهای اجتماعی جامعه شبه‌قاره بود؛ درحالی که گروه متشرعان بیشتر به دلیل ترس از نابودی احکام اسلامی در شبه‌قاره، به تقابل فکری و نظری در برابر سلاطین گورکانی پرداختند. از جمله اینکه شیخ احمد سیرهندی در فرضیه‌ای به تشریح وحدت شهود در برابر وحدت وجود پرداخت و عملاً پایه‌های تفکر وحدت ادیان و همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان در شبه‌قاره هند را متزلزل کرد. داراشکوه به عنوان یکی از مبلغان فرضیه وحدت وجود، با ایجاد زمینه‌های مطالعاتی تطبیقی ادیان مختلف در شبه‌قاره هند و بازتاب آن در نوشته‌های خویش به فعالیت پرداخت. داراشکوه در دیوان خود به بیان تفکرات عرفانی و جامعه‌شناسانه خود دست زد.

از جمله روش‌های داراشکوه برای بیان اندیشه صلح کل، به کارگیری ترویج مفاهیم اخلاقی، ترویج عشق به خود و گرایش به داشتن استاد صوفی در جامعه بود. عشق متصوفانه، یکدلی و یکرنگی و حقیقت شیوه عاشقی، روشی عمیق برای دستیابی به وحدت ادیان و صلح کل معرفی گردید. وحدت و توحید وجودی معرفی شده در دیوان داراشکوه از نوع فلسفی و عرفانی و وحدت وجودی بود که تنها راهکار رسیدن به آن مسیر عشق بود. همچنین عشق راهی برای ترمیم جامعه معرفی گردید. با انجذاب قلبی به سوی مطلوب، امکان بیشتری برای ترمیم ساختارهای فردی و اجتماعی فراهم گردید، هر چند به دلیل سختی راه ترجیح در انتخاب استاد و پیر بود تا این مسیر را سهل و مطلوب نشان دهد. از این جهت داراشکوه به سلسله‌قادی و به‌ویژه ملاشاه توجه ویژه‌ای نمود و تفکر صلح کل در اندیشه وی تبلور یافت.

منابع

- اوپانیساد، ترجمه از متن سانسکریت، چاپ تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
- بداونی، عبدالقادر بن ملوکشاه، *منتخب التواریخ*، تصحیح احمد علی صاحب، با مقدمه و اضافات توفیق ه. سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد، *جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری*، تصحیح محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹.
- حسنی، عطاالله، *عشق متصوفانه در آثار داراشکوه، الگوی کهن برای دنیای نوین*، مطالعات تاریخ اسلام، ۱۳۹۷.
- خافی خان نظام الملکی، محمدهاشم، *منتخب اللباب*، ۲، کلکته، کبیرالدین احمد، ۱۸۷۴.
- داراشکوه بابری، *حسنات العارفین*، تصحیح سید مخدوم رهین، تهران، ویسمن، ۱۳۵۲.
- ، *سکینه الاولیا*، تصحیح تارا چند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، علمی، ۱۳۴۴.
- ، *مجمع البحرین*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، سخن، ۱۳۶۶.
- ، *دیوان داراشکوه*، تصحیح محمدحسین حیدریان، تهران، نوید، ۱۳۶۴.
- ، *رساله حق نما*، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، بی نا، ۱۳۳۵.
- ، *سفینه الاولیاء*، به اهتمام مستر بیل، آگره، مدرسه آگره، ۱۸۵۳.
- سرهنندی، احمد، *مکتوبات امام ربانی*، تصحیح حسن زارعی و ایوب گنجی، زاهدان، صدیقی، ۱۳۸۳.
- شایگان، داریوش، *آیین هندو و عرفان اسلامی (بر اساس مجمع البحرین داراشکوه)*، ترجمه جمشید ارجمند، تهران، ۱۳۸۲.
- عبدالرب آبادی، شمس العلما محمد مهدی و دیگران، *نامه دانشوران ناصری*، تهران، مطبعه علی قلی خان قاجار، ۱۳۲۴.
- علامی، ابوالفضل بن مبارک، *اکبرنامه*، کلکته، چاپ آغا احمدعلی، ۱۸۷۷-۱۸۷۶.
- فلاحتی موحد، مریم، *دین الهی، دانشنامه جهان اسلام*، دکن، ج ۱۸، ۱۳۹۲.
- کنبو، محمد صالح، *عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه*، ترتیب و تحشیه غلام یزدانی، لاهور، وحید قریشی، ۱۹۶۷-۱۹۷۲.
- کیخسرو اسفندیار، *دبستان المذاهب*، رحیم رضازاده ملک، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
- لاهوری، عبدالحمید، *پادشاهنامه*، کلکته، کبیرالدین احمد و عبدالرحیم، ۱۸۶۷-۱۸۶۸.
- محمد کاظم بن محمد امین، *عالمگیرنامه، در احوال نخستین ده سال سلطنت زیب عالمگیر پادشاه*، کلکته، خادم حسین و عبدالحی، ۱۸۶۸.
- محمد معصوم، *تاریخ شاه شجاعی*، دهلی نو، محمد یونس جعفری، ۱۳۸۵.
- نظام الدین احمد هروی، *طبقات اکبری*، ۲، کلکته، بی دی محمد هدایت حسین، ۱۹۲۷.
- وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین، *عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۳)*، اراک، چاپ ابراهیم دهگان، ۱۳۲۹.

Aziz, ahmad, *studies in Islamic culture in the indian envirement*, Oxford, 1964.

Roy, Choudhury, *the Din-i-Ilahi, or the religion of akbar*, new delhi, 1985.

Sri ram, Sharman, *the religious policy of the Mughal emperors*, bomby, 1972.

Steffen, Lloyd. *Holy War, Just War: Exploring the Moral Meaning of Religious Violence*. Lanham: Rowman & Littlefield, 2007.



Research Paper

doi [10.22059/JHSS.2022.339825.473543](https://doi.org/10.22059/JHSS.2022.339825.473543)

The Process of Creating New Schools and The Transformation of The Educational System of Kermānshāhān Province (1299-1330)

Motaleb Motalebi^{1, *}, Mohammadjavad Moradinia²

1. Assistant Professor of History, National Library & Archives of Iran

2. Assistant Professor of History, National Library & Archives of Iran

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/02/28</p> <p>Accepted: 2022/08/23</p> <p>Keywords: Modernschools, Educational system, Reza Shah, Kermanshahan, Maaref.</p>	<p>The educational system of Kermānshāhān, like most regions of the country, was based on the traditional school teaching method (Maktab-Khāne'i) until the beginning of the 14th century. The arrival and emergence of the modernization in the contemporary history of Iran created fundamental changes in the educational system and the establishment of modern European-style schools and led to the development and transformation of the educational system. Investigating the process of creating and establishing modern schools in Kermānshāhān is the subject of this research. Applying the descriptive-analytical method and using the unpublished archival records as well as the available journals, this research aims to clarify what the process of creating new schools and the evolution of the educational system in Kermanshahan was. The results of the research show that despite the relative synchronicity of the establishment of modern schools in Kermānshāhān province with most of the provinces of Iran, a series of developments and events such as the Sālār al-Dawleh's rebellion, the entry of hostile forces into this province during the First World War, etc. caused the modern schools of this region not to enjoy a tangible progress, both in terms of quality and quantity until the coup of March 3rd. But as a result of the relative stability and peace in that region after the coup and also the support of the government, the educational system of this province experienced tangible changes both quantitatively and qualitatively during the first Pahlavi period.</p>

*Corresponding Autor: E-mail: m.motalebi59@gmail.com

How To Cite:

Motalebi, M., Moradinia, M., P. (2022), The Process of Creating New Schools and The Transformation of The Educational System of Kermānshāhān Province (1299-1330). Journal of Historical Sciences Studies. 14(1): 71-85



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

روند ایجاد مدارس نوین و تحول نظام آموزشی ولایت کرمانشاهان

مطلب مطلبی^{۱*}، محمدجواد مرادی‌نیا^۲

۱. استادیار تاریخ، عضو هیأت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران
۲. استادیار تاریخ، عضو هیأت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱ واژه‌های کلیدی: مدارس نوین، نظام آموزشی، رضاشاه، کرمانشاهان، معارف.	سیستم آموزش در کرمانشاهان همچون بیشتر مناطق کشور تا اوایل سده چهاردهم، مکتب‌خانه‌ای بود. ورود و بروز موج نوگرایی در تاریخ معاصر ایران تحولاتی بنیادی را در سیستم آموزشی و پیدایش مدارس نوین به شیوه اروپایی رقم زد و سبب تحول و دگرگونی نظام آموزشی شد. بررسی سیر ایجاد و تأسیس مدارس نوین در کرمانشاهان، موضوع این مقاله است. این پژوهش بر آن است با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد منتشر نشده آرشیوی و مطبوعات، به این ابهام پاسخ دهد که روند ایجاد مدارس نوین و تحول نظام آموزشی در کرمانشاهان چگونه بوده است. نتایج پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد با وجود هم‌زمانی نسبی تأسیس مدارس نوین در ولایت کرمانشاهان با بیشتر ولایات ایران، مجموعه تحولات و رویدادهایی از جمله شورش سالارالدوله، ورود نیروهای متخصص به این ولایت در دوره جنگ جهانی اول و... سبب شد مدارس نوین این خطه تا قبل از کودتای سوم اسفند پیشرفت ملموسی نداشته باشد. اما با کودتای سوم اسفند و در نتیجه ثبات و آرامش نسبی حاکم بر ولایت و همچنین حمایت دولت، سیستم آموزشی این ولایت در دوره رضاشاه تحولات ملموسی را چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تجربه کرد.

*رایانامه نویسنده مسئول: m.motalebi59@gmail.com

استناد به این مقاله:

مطلبی، مطلب؛ مرادی‌نیا، محمدجواد، ۱۴۰۱، روند ایجاد مدارس نوین و تحول نظام آموزشی ولایت کرمانشاهان. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی. ۱۴(۱): ۷۱-۸۵

۱. مقدمه

از تأسیس نخستین مدرسه نوین در کرمانشاه در سال ۱۳۱۷/۱۸۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰/۱۹۴۱ نظام آموزشی این ولایت فراز و فرودهای بسیاری را تجربه نمود. تا قبل از کودتای ۱۳۲۹/۱۹۲۱ نظام نوین آموزشی کرمانشاهان بیشتر متأثر از وضعیت سیاسی حاکم بر ولایت بود. هرج و مرج و بی‌ثباتی پس از مشروطه، شورش سالارالدوله، جنگ جهانی اول و ورود نیروهای متخاصم به این ولایت و تشکیل دولت موقت ملی همه از عوامل بازدارنده تحول کمی و کیفی مدارس نوین در این خطه بودند. در چنین شرایطی مدارس و نظام آموزشی نوین نمی‌توانست آنچنان که باید توسعه کمی و کیفی بیابد. بی‌ثباتی‌ها و هرج و مرج‌های متعاقب آن اجازه توسعه مدارس و نظام آموزش نوین را نمی‌داد. در چنین شرایطی معدود مدارس موجود هم منحصر به مرکز ولایت بود به طوری که تا قبل از سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴ هیچ مدرسه نوینی در خارج از مرکز ولایت دایر نشد. اما پس از سپری شدن این احوال و با وقوع کودتای سوم اسفند، ثبات و آرامش نسبی بر کشور و از جمله کرمانشاهان حکمفرما شد. در این شرایط روند توسعه کمی و کیفی مدارس شتاب گرفت و پایدار ماند. این پژوهش برآن است روند ایجاد مدارس نوین را در ولایت کرمانشاهان در دوره زمانی مورد مطالعه بررسی نماید.

در ارتباط با مدارس نوین کرمانشاهان پژوهش‌هایی چند انجام شده است. مقاله «تاریخچه تأسیس نخستین مدارس نوین در کرمانشاه» (۱۲۷۸-۱۲۸۵ش) بیشتر به زمینه‌های فکری شکل‌گیری مدارس نوین پرداخته و همچنین سه مدرسه نخستین این شهر را معرفی کرده است. مقاله «شکل‌گیری مدارس نوین در کرمانشاه» هم، به بررسی و معرفی پنج مدرسه نخستین کرمانشاه در دوره قاجاریه پرداخته است. پوشش زمانی این دو مقاله خارج از دوره مورد مطالعه حاضر است. کتاب *تاریخ آموزش و پرورش نوین کرمانشاه* (۱۲۷۸ تا ۱۳۳۲ش) تنها اثری است که رویدادهای دوره مورد مطالعه پژوهش حاضر را پوشش داده است. این اثر بیشتر شرح حال بنیان مدارس و بیشتر متکی بر سفرنامه‌ها و خاطرات رجال است.

وجه تمایز پژوهش حاضر استفاده از اسناد منتشر نشده آرشیوی و مطبوعات است. این اسناد بیشتر احصائیه‌های مدارس است که در همان دوره از سوی مدارس و معارف کرمانشاه تولید شده و حاوی اطلاعات ارزشمندی از جنسیت، تعداد دانش‌آموزان در فصول مختلف و همچنین سال‌های متوالی است. با تجزیه و تحلیل این داده‌ها می‌توان روند و فراز و فرود مدارس این ولایت را تبیین نمود.

۲. آموزش مکتب‌خانه‌ای

تا اواخر قرن سیزدهم قمری مهم‌ترین و در واقع تنها مراکز آموزش در کرمانشاهان همچون بیشتر مراکز شهری ایران منحصر به مکتب‌خانه‌ها بود. سیستم آموزش در مکتب‌خانه، متأثر و تقلیدی از حوزه‌های علمیه بود. این‌که معلمان از طلاب بودند، بهره‌گیری آنان را از سیستم آموزشی حوزه‌های علمیه بهتر نشان می‌دهد. سیستم آموزشی مکتب‌خانه بدون توجه به دگرگونی‌ها و شیوه‌های نوین آموزش جهانی، برای قرن‌ها انحصار آموزش را در اختیار داشت و کم‌ترین تغییر و تحولات را به خود دیده بود. و از اواخر قرن سیزدهم و با ورود و دایر شدن تدریجی مدارس نوین با چالشی جدی مواجه شد و با وجود مخالفت‌ها و مقاومت‌های اولیه، نقش آن در آموزش در حال کمرنگ شدن بود. در دوره مورد مطالعه، وجود و رونق مکاتب قدیم به میزان زیادی به مدارس نوین بستگی داشت، هرچه تعداد مدارس نوین بیشتر می‌شد، استقبال از مکاتب قدیم کمتر بود و بالعکس؛ در آن نواحی که مدارس نوین دایر نبود و یا مدارس موجود جابجایی متقاضیان نبود، مکاتب قدیم هنوز رونق خویش را داشتند.

در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ کرمانشاه دارای ۳۸ مکتب بود و در مجموع ۷۷۹ طلبه پسر و ۳۷ طلبه دختر در این مکتب‌خانه‌ها مشغول تحصیل بودند (ساکما، پرونده شماره ۱۰۲۵۱-۲۹۷، ص ۱). در احصائیه سال ۱۹۳۱/۱۳۱۰ مکتب‌خانه‌های کرمانشاه ۲۴ باب ذکر شده است که دارای افت محسوسی نسبت به سه سال قبل از آن است. اما به نظر می‌رسد احصائیه این سال فقط مکتب‌خانه‌های شهر کرمانشاه را ذکر کرده است در حالی که احصائیه سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ مربوط به کل ولایت است. می‌شود نتیجه گرفت سایر قصبات و مراکز شهری کرمانشاهان دارای ۱۴ مکتب‌خانه بوده است (ساکما، پرونده شماره ۱۱۰۰۶ - ۲۹۷، ص ۱۴). (جدول شماره ۱)

نام مکتب	پسرانه	دخترانه	تعداد معلم‌ها	تعداد طلبه‌ها
مکتب میرزا ابراهیم	✓	-	1	40
علی اکبر نعمانی	✓	-	1	54
مکتب شهریار	✓	-	1	33
مشهدی غلامعلی	✓	-	1	35
میرزا تقی	✓	-	1	24
آقا سید احمد	✓	-	1	12
میرزا حسن	✓	-	1	38
محمد رضا اصفهانی	✓	-	1	21
میرزا کریم	✓	-	1	29
کربلایی میرزا مراد	✓	-	1	14
سید عبدالحسین شیرازی	✓	-	1	22
احمدی	✓	-	1	28
مکتب میرزا شاکر	✓	-	1	16
مشهدی صحبت	✓	-	1	15
آقا محمد تحریری	✓	-	2	24
سید عبدالله	✓	-	1	30
اسماعیل گوهرچیان	✓	-	1	30
مکتب مریم بیگم	-	✓	1	15
مکتب ربایه خانم	-	✓	1	7
مکتب میرزا حاجی	-	✓		11
مکتب زنها	-	✓		9
مکتب سیده خانم	-	✓	1	10
مکتب شاه بیگم	-	✓		6
مکتب خانم حاجی	-	✓	1	10

جدول شماره ۱. مکتب‌خانه‌های کرمانشاهان

مکتب‌خانه‌ها روش یکسانی برای آموزش نداشتند و زیر نظر دولت فعالیت نمی‌کردند. کلاس‌ها در منازل معلمان، مساجد، تکایا و... تشکیل می‌شد و معلم‌های آن از معلومات و سواد کافی برخوردار نبودند و همان معلومات را با روشی درست که سبب ایجاد علاقه در بین طلبه‌ها شود منتقل نمی‌کردند. با این وجود در دهه نخست سلطنت رضاشاه رونق خویش را حفظ کرده و هنوز گرایش مردم به آن‌ها زیاد بود (ساکما، پرونده شماره ۱۶۹۱-۲۹۷، ص ۴). با وجود گرایش مردم به مکتب‌خانه‌ها و حفظ رونق نسبی در دوره رضاشاه، ناسازگاری بین دو شیوه و در واقع بین دو نظام آموزشی قدیم و جدید وجود داشت و در نهایت به دخالت دولت انجامید. در سال ۱۹۳۷/۱۳۱۶ یکی از راه‌های توسعه کمی مدارس، تبدیل مکاتب قدیم به دبستان تشخیص داده شد و در همین راستا ادارات معارف ایالات و ولایات دستور یافتند صاحبان

مکاتب قدیم را ملزم نمایند که طبق مقررات وزارت معارف «مکاتب خود را بصورت دبستان درآورند»؛ در مقابل، ادارات معارف هم وظیفه داشتند «برای مساعدت با صاحبان مکاتب تقاضای امتیاز دبستان برای آنها صادر کنند تا دبستان‌های خود را تأسیس نمایند» (روزنامه کوشش، شماره ۷۰، ۱۳ فروردین ۱۳۱۶: ص ۲). در نتیجه دگرگونی‌های بسیار، مقدمات خروج تدریجی نظام مکتب‌خانه‌ای در این دوره فراهم شد اما به صورت کامل حذف نگردید و در دوره‌های بعد به صورت حاشیه‌ای و کم‌رنگ به حیات خود ادامه داد.

۳. نخستین مدارس نوین

نخستین مدرسه نوین کرمانشاهان مدرسه‌ای موسوم به «محتشمیه» بود. این مدرسه در سال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ توسط شاهزاده محتشم‌الدوله فرزند عمادالدوله، حکمران سابق کرمانشاهان، دایر شد. وی نصف هزینه‌های مدرسه را برعهده گرفت. این مدرسه در دوره حکمرانی احمد میرزا علاءالدوله مورد توجه حکمران واقع شد و از سوی وی هم کمک‌هایی دریافت کرد. تعداد دانش‌آموزان این مدرسه در سال ۱۳۲۰/۱۹۰۳ چهل نفر بودند (روزنامه ایران، شماره ۱۰۱۷، دوشنبه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۲۰: ص ۴). در همان سال مدرسه دیگری با نام «مدرسه اسلامی» از سوی شیخ محمدسعید جدیدالاسلام در شهر کرمانشاه دایر شد. این شخص در اصل یک یهودی بغدادی بود که به اسلام گرویده بود (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۴۶). تعداد دانش‌آموزان این مدرسه در سال ۱۳۲۰/۱۹۰۳ هشتاد نفر و بیشتر از شاهدان و علمایزادگان بودند. مواد درسی این مدرسه فارسی، عربی، فرانسه و ریاضی بود (سالنامه معارف کرمانشاه، ۱۳۰۵: ۶/ روزنامه ایران، شماره ۱۰۱۷، دوشنبه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۲۰: ص ۴). در کنار این دو و در همان دوره، مدرسه سومی هم در کرمانشاه تأسیس شد که در منابع و پژوهش‌های جدید و همچنین سالنامه‌های معارف کرمانشاه، نامی از آن برده نشده است. این مدرسه به «مدرسه نظام» موسوم بود و در میدان توپخانه شهر قرار داشت. در مورد وابستگی این مدرسه به وزارت معارف و یا وزارت جنگ، در منابع موجود اطلاعی در دست نیست اما با توجه به اینکه مواد درسی این مدرسه شامل پیاده نظام، توپخانه، موزیک و مشق نظامی بود (روزنامه ایران، شماره ۱۰۱۷، دوشنبه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۲۰: ص ۴) و همچنین نظر به اینکه ریاست و معلمی این مدرسه با میرزا سیدجواد خان سرتیپ توپخانه بود، می‌توان نتیجه گرفت که این مدرسه زیر نظر وزارت جنگ اداره می‌شد و دلیل نام نبردن آن در سالنامه‌ها و احصائیه‌های معارف کرمانشاه وابستگی تشکیلاتی این مدرسه به وزارت جنگ بود. آمار دانش‌آموزان این مدرسه نسبت به سایر مدارس شهر پایین‌تر بود (۲۴ دانش آموز برای سال ۱۳۲۰/۱۹۰۳) و محدودیت‌هایی برای پذیرش داشت چراکه دانش‌آموزان این مدرسه از شاهدان و فرزندان صاحب‌منصبان نظامی گزینش می‌شدند (روزنامه ایران، شماره ۱۰۲۱، شنبه ۸ رجب ۱۳۲۰: ص ۴).

در اوایل ورود عبدالحسین میرزا به کرمانشاهان، بین شیخ محمدسعید جدیدالاسلام و شیخ محمدتقی، در مدرسه اسلامی اختلافاتی بروز کرد که منجر به جدایی شیخ محمدتقی از مدرسه اسلامی شد. با حمایتی که حکمران جدید از این شخص نمود مدرسه‌ای با نام «مدرسه عامیه اسلامی» در شهر کرمانشاه تأسیس کرد که به فاصله کوتاهی مدارس سابق را از رونق انداخت و سرانجام به تعطیلی مدارس محتشمیه و اسلامی منجر شد. مدرسه عامیه اسلامی، فراز و فرود زیادی را به ویژه در دوره انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول تجربه نمود. با این وجود تا زمان حیات شیخ محمدتقی به فعالیت خود ادامه داد (سالنامه معارف کرمانشاه، ۱۳۰۵: ۷). در سال ۱۳۲۵/۱۹۰۸ مدرسه «رشدیه» از سوی سه تن از اهالی دایر شد، اما بعد از شش ماه به دلیل کمبود عایدات و نبود وسایل آموزشی تعطیل شد. در سال بعد مدرسه دیگری با نام مدرسه «حقوق» با تلاش برخی از شخصیت‌های کرمانشاه افتتاح شد اما به زودی این مدرسه هم در نتیجه شورش سالارالدوله تعطیل شد. در این برهه تا پایان غائله سالارالدوله مدرسه دیگری در این حوزه دایر نشد و حتی چند مدرسه موجود هم یا تعطیل شدند، یا افت کمی و کیفی محسوسی را تجربه کردند. اما در دوره پس از

غائله سالارالدوله و به ویژه در دوره ریاست اسماعیل خان معاضدالممالک بر معارف کرمانشاه، اقدامات و تلاش‌هایی در جهت پیشبرد و توسعه مدارس آغاز شد. در همین راستا در سال ۱۳۳۱/۱۹۱۳ در نتیجه پیشنهاد رئیس کل گمرات کرمانشاهان مبنی بر تخصیص یک درصد مالیات از کلیه مال‌التجاره‌ها به معارف کرمانشاه و موافقت تجار، دو مدرسه دولتی «احمدیه» و «نصرت» در کرمانشاه دایر شد. در سال بعد، مدرسه «محمدیه» با تلاش میرزا نصرالله خان تأسیس شد (سالنامه دبیرستان شاهیپور کرمانشاه، ۱۳۱۹: ۶).

در سال ۱۳۳۴/۱۹۱۶ ریاست معارف کرمانشاهان به آقا سید ابوالقاسم بهبهانی رسید. این دوره مصادف با جنگ جهانی اول و ورود نیروهای متخاصم به کرمانشاهان از یک‌سو و از سوی دیگر تشکیل دولت موقت ملی در کرمانشاهان است. با وجود این که مهاجرین و هیأت دولت ملی و معارف‌خواهان گاه‌گاهی به مدارس کمک می‌کردند اما این کمک‌ها موقتی و غیر منظم بود، در چنین شرایطی و در نتیجه هرج‌ومرج و ناپایداری سیاسی ناشی از ورود قوای متخاصم، مدارس موجود هم روی به تعطیلی نهادند (سالنامه دبیرستان شاهیپور کرمانشاه، ۱۳۱۹: ۷). بنابراین در طول دوره مدیریت سه ساله آقا سید ابوالقاسم بهبهانی (۱۳۳۴/۱۹۱۶ تا ۱۳۳۷/۱۹۱۹) مدرسه جدیدی در این حوزه دایر نشد. در سال ۱۳۳۷/۱۹۱۹ حاجی ایوب‌خان زنگنه (مزمین الممالک) به ریاست معارف کرمانشاهان منصوب شد. یکی از اولین اقدامات وی دولتی کردن سه مدرسه اسلامی، محمدیه و نصرت بود؛ مدرسه احمدیه از قبل دولتی بود.

۳-۱. روند ایجاد مدارس نوین از کودتای ۱۲۹۹

پس از یک دوره ۱۵ ساله پرتنش، در نتیجه کودتای سوم اسفند، آرامش نسبی در اقصی نقاط کشور، از جمله کرمانشاهان حکمفرما شد. در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۲ آقا سید حسین کزازی رئیس معارف کرمانشاهان شد. ریاست وی بر معارف کرمانشاه مصادف با دوره ثبات و آرامش نسبی بر کشور بود. در نتیجه وضعیت جدید، توسعه کمی و کیفی مدارس در دوره ریاست کزازی بر معارف کرمانشاهان قابل توجه است. علاوه بر مدارس سابق، مدارس دیگری از جمله «سعادت»، «همایونی»، «صداقت» (حسینی)، «فرصتیه»، «فردوسی» و «امیریه» در این برهه کوتاه دایر شدند. به علاوه، تا قبل از این تاریخ مدرسه دخترانه کرمانشاه منحصر به مدرسه دخترانه «آلیانس» و همچنین مدرسه مختلط آمریکایی بود (ساکما، پرونده شماره ۱۷۷۵۶-۲۹۷، ص ۶).

حسین کزازی با مساعدت عضدالسلطان، حکمران وقت، در ۲ اردیبهشت ۱۳۰۱/۲۲ آوریل ۱۹۲۲ مدرسه دخترانه «عضدیه» را دایر نمود. به فاصله چند ماه و در آبان همان سال، دومین مدرسه دخترانه با نام «عصمتیه» دایر شد (سالنامه معارف کرمانشاه، ۱۳۰۵: ۳۴). اقدامات فرهنگی او، به ویژه تأسیس مدارس دخترانه، به بهای جان وی تمام شد. در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ از جانب روحانیون مخالفت‌هایی در مورد مدارس دخترانه ابراز شد. اعتراض به بستن مدرسه و تهدید به آتش زدن آن عملی نشد. اما سید حسن کزازی رئیس معارف کرمانشاه به تحریک سید حسین کربلایی کشته شد (امیراحمدی، ج ۱، همان: صص ۱۹۴، ۱۹۱). با واکنش سریع حکومت و اعدام قاتل رئیس معارف، مخالفت‌ها در این شهر هم فروکش کرد. به غیر این مورد، مخالفت سازمان یافته دیگری، چه قبل از کودتا چه پس از آن، با مدارس نوین در ولایت کرمانشاه صورت نگرفت.

در زمان قتل رئیس معارف و در دوره مدیریت وی، مدارس کرمانشاهان به یازده باب رسید که چهار مدرسه اقلیت‌های دینی هم به این تعداد اضافه می‌شد. غالب مدارس کرمانشاه در این دوره «ملی» بودند. در احصائیه‌های موجود فقط مدرسه احمدیه «دولتی» ذکر شده است. اما در سال‌های بعد به تدریج تعدادی از مدارس «ملی»، «دولتی»

شدند. شش باب از این مدارس در شهر کرمانشاه دایر بودند که دو باب از آن‌ها دخترانه بود. در سایر قصبات و شهرهای ولایت نیز پنج مدرسه دایر بود که همگی پسرانه بودند (ساکما، پرونده شماره ۰۱۰۵۰۷-۰۲۹۷، ص ۲۸). (جدول شماره ۲)

نام مدرسه	محل	پسرانه	دخترانه	تعداد کلاس
ابتدائی حسینی	کرمانشاه	✓	-	6
صنعتی سلطانی	کرمانشاه	✓	-	5
شرافت	کرمانشاه	✓	-	4
امینی	کرمانشاه	✓	-	3
همایون	کرمانشاه	✓	-	5
صنعتی امید	کرمانشاه	✓	-	5
سعادت	کرمانشاه	✓	-	3
بصیرت	کرمانشاه	-	✓	4

جدول شماره ۲. آمار مدارس و شاگردان کرمانشاهان در سال ۱۳۰۱

پس از قتل رئیس معارف کرمانشاهان در سال ۱۹۲۲/۱۳۰۱ مدتی توسعه کمی و کیفی مدارس این ولایت دچار وقفه شد به طوری که در پایان سال ۱۳۰۴ نسبت به سال ۱۳۰۱ بدون تغییر ماند (سالنامه دبیرستان شاهپور کرمانشاه، ۱۳۱۹: ۲۳). آمار و داده‌های موجود بیانگر آن است که اوضاع معارفی این ولایت در این دوره مطلوب نبود. این وضعیت در آمار فارغ‌التحصیلان دو مدرسه احمدیه و محمدیه کرمانشاه در سال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰/۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ نمود بیشتری دارد. تعداد فارغ‌التحصیلانی که در این دو سال موفق به دریافت «تصدیق‌نامه» ششم ابتدایی شدند ۴۴ نفر بود (ساکما، پرونده شماره ۰۱۰۵۰۷-۰۲۹۷، ص ۱۸). در چند سال نخست دوره رضاشاه، مدارس نوین کرمانشاه توسعه چشمگیری یافتند، به طوری که تعداد آن‌ها در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ به ۲۷ باب رسید که شامل مدارس ملی، دولتی و خارجی به ترتیب ذیل بود (ساکما، پرونده شماره ۰۱۰۲۵۱/۲۹۷، ساکما، پرونده شماره ۰۱۷۷۵۵، ۲۹۷، ص ۳): (جدول شماره ۳، ۴ و ۵).

نام مدرسه	محل	پسرانه	دخترانه	تعداد کلاس
ابتدائی حسینی	کرمانشاه	✓	-	6
صنعتی سلطانی	کرمانشاه	✓	-	5
شرافت	کرمانشاه	✓	-	4
امینی	کرمانشاه	✓	-	3
همایون	کرمانشاه	✓	-	5
صنعتی امید	کرمانشاه	✓	-	5
سعادت	کرمانشاه	✓	-	3
بصیرت	کرمانشاه	-	✓	4

جدول شماره ۳. مدارس ملی

نام مدرسه	محل	دخترانه	پسرا ^ه	تعداد کلاس
متوسطه شاهپور	کرمانشاه	-	✓	9
متوسطه محمدیه	کرمانشاه	-	✓	7
ابتدائی مهدوی	کرمانشاه	-	✓	6
اسلامیه	کرمانشاه	-	✓	4
مدرسه نصرت	کرمانشاه	-	✓	4
ابتدائی عضدیه	کرمانشاه	✓	-	6
عضدیه	کرمانشاه	✓	-	6
صمصامیه	قصر	-	✓	6
احتشامیه	کرد	-	✓	4
شاه‌آباد	شاه‌آباد	-	✓	4
اخوت	کنگاور	-	✓	4
جوادیه	صحنه	-	✓	4
امیریه	سنقر	-	✓	4
هرسین	هرسین	-	✓	2
بیستون	بیستون	-	✓	2

جدول شماره ۴. مدارس دولتی

نام مدرسه	محل	پسرانه	دختران ^ه	تعداد کلاس
مدرسه آرامنه	کرمانشاه	-	-	4
مدرسه کلدانیها	کرمانشاه	-	-	4
مدرسه آلیانس	کرمانشاه	-	-	?
مدرسه آمریکایی	کرمانشاه	-	-	4

جدول شماره ۵. مدارس متنوعه و خارجه

در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ مجموع دانش‌آموزان این ولایت ۳۶۳۶ بود که ۲۵۸۷ در مرکز ولایت تحصیل می‌کردند، از این تعداد ۱۹۲۸ نفر پسر و ۶۵۹ نفر دختر بودند. تعداد دانش‌آموزان شهرهای قصر، کرد، شاه‌آباد، کنگاور، صحنه، هرسین و بیستون به ترتیب به قرار ذیل بود (ساکما، پرونده شماره ۱۰۲۵۱. ۲۹۷، ص ۱۱): (جدول شماره ۶).

شهر	قصر	کرد	شاه‌آباد	کنگاور	صحنه	سنقر	هرسین	بیستون
تعداد دانش‌آموزان	۱۰۸	۸۳	۱۴۲	۱۳۱	۸۰	۱۴۲	۲۶	۳۷

جدول شماره ۶. تعداد دانش‌آموزان شهرهای قصر، کرد، شاه‌آباد، کنگاور، صحنه، هرسین و بیستون

در این سال کرمانشاهان دارای دو مدرسه متوسطه پسرانه با ۱۱۴ دانش آموز بود (ساکما، پرونده شماره ۱۰۲۵۱-۲۹۷، ص ۱۷).

اما از این سال به بعد وقفه‌ای پنج ساله در توسعه کمی و کیفی معارف و مدارس کرمانشاهان به وجود آمد. در همین سال و در دوره وزارت یحیی قراگزلو، اداره‌های معارف ولایات کرمانشاه، کردستان، همدان، خرم‌آباد، ملایر، بروجرد و گروس زیر نظر تشکیلاتی جدید تحت عنوان «معارف غرب» به مرکزیت همدان قرار گرفت. هدف از این کار، توسعه کمی و کیفی مدارس نواحی تحت مدیریت بود، اما در عمل، ترتیب جدید، انتظارات را برآورده نکرد و در رسیدن به اهداف خویش ناتوان بود. طی فعالیت این تشکیلات، روند توسعه مدارس در غرب ایران بسیار نامتوازن شد؛ به طوری که در برخی از شهرها و مناطق، مدارس جدید زیادی دایر شدند و در برخی نواحی دیگر توجه بایسته‌ای به توسعه مدارس نشد. ولایت کرمانشاه از جمله ولایاتی بود که در طول دوره پنج ساله فعالیت تشکیلات جدید، بهره‌چندانی از آن نبرد. در طی این دوره تنها یک باب مدرسه در قصبه شاه‌آباد و همچنین دو دبستان شیان و گرمسیرات در این ولایت دایر شدند. عدم موفقیت این تشکیلات و نارضایتی برخی از ولایات، سبب انحلال آن در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ شد. از این زمان معارف نواحی مذکور دوباره به طور مستقیم با وزارت معارف ارتباط یافتند (سالنامه دبیرستان شاپور کرمانشاه، ۱۳۱۹: ۲۴، ۲۵).

برای سال تحصیلی ۱۳۱۰-۱۳۰۹/۱۹۳۰-۱۹۳۱ با وجودی که بر تعداد مدارس کرمانشاه افزوده نشد اما تعداد دانش‌آموزان به ۳۳۳۸ نفر افزایش یافت. از این تعداد ۲۴۶۳ نفر پسر و ۸۷۵ نفر دختر بودند (ساکما، پرونده شماره ۱۰۸۳۰-۲۹۷، ص ۲۱).

از سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ و پس از آنکه معارف کرمانشاهان بار دیگر مستقیماً با وزارت معارف ارتباط یافتند. مدارس از لحاظ کمی، روند رو به رشدی را تجربه نمودند. در این دوره علاوه بر توسعه کمی و گسترش مدارس نوین تعداد کلاس‌های مدارس و دانش‌آموزان هم بیشتر شد. در کنار آن تعداد دانش‌آموزان دختر هم در شهرها و قصبات افزایش یافت هر چند که هنوز تناسبی بین مدارس پسرانه و دخترانه و به تبع آن دانش‌آموزان دختر و پسر نبود اما احصائیه‌های موجود روند روبه‌رشدی را نشان می‌دهد. روند توسعه کمی مدارس جوابگوی متقاضیان نبود در این شهر استقبال از مدارس به ویژه در پایه‌های بالاتر بیشتر شد به دنبال آن تقاضا برای افزایش تعداد کلاس‌های مدارس افزایش یافت در همین راستا در سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ مدرسه دخترانه بصیرت درخواست نمود که تحت سرپرستی اداره معارف کلاس‌های ۵ و ۶ دایر نماید. (ساکما، پرونده شماره ۱۴۵۰۱-۲۹۷، ص ۳). در همین سال رئیس معارف کرمانشاه در گزارشی به وزارت معارف یادآور شد که مدارس شهر کرمانشاه جوابگوی جمعیت روبه رشد دانش‌آموزان و متقاضیان نیست اما ساخت مدارس هم پژوه‌های زمان بر بود بنابراین وی به عنوان راه حلی موقت درخواست نمود که «اضطراراً» اجازه دایر کردن کلاس‌های ۵ و ۶ را در مدارس موجود صادر کنند (ساکما، پرونده شماره ۱۴۵۰۱-۲۹۷، ص ۱۱). کمبود مدارس دولتی در کرمانشاه نارضایتی‌هایی را در بین مردم برانگیخت. چرا که مدارس دولتی این شهر در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ منحصر به ۵ مدرسه دولتی پسرانه و ۲ مدرسه دخترانه بود که پاسخگوی جمعیت شهر نبود. از آنجا که بیشتر مردم از بضاعت چندانی برخوردار نبودند برای پذیرش دانش‌آموزان به مدارس فشار می‌آوردند، تا جایی که کلاس‌ها جمعیت زیادی را در خود جای می‌داد (ساکما، پرونده شماره ۳۲۸۵-۲۹۷). از این دوره، توسعه مدارس با شتاب بیشتری دنبال شد. در راستای توسعه مدارس نوین، انجمن بلدیه کرمانشاه در اسفند ۱۳۱۲/۱۹۳۳ تصویب نمود که ۸ درصد عایدات سال ۱۳۱۳ بلدیه مزبور صرف کمک به مدارس ابتدایی استان شود (روزنامه کوشش، شماره ۲۲، ۵۴، اسفند ۱۳۱۲: ص ۲). اختصاص چنین مبلغی برای توسعه مدارس سوای بودجه مصوب معارفی استان بود. به دنبال آن و به منظور رسیدگی و توسعه مدارس کرمانشاهان، آقای حکمت وزیر معارف و اوقاف وقت، در مرداد ماه ۱۳۱۳/آگوست ۱۹۳۴ راهی کرمانشاهان شد (روزنامه کوشش، شماره ۳۰، ۱۷۵، مرداد ۱۳۱۳: ص ۲). در کنار بودجه دولتی و وضع مالیات به نفع معارف، شخصیت‌های محلی هم

کمک‌هایی به معارف می‌کردند و یا مراسم‌هایی به حمایت و نفع مدارس تشکیل می‌شد (روزنامه صباح، شماره ۱۰۴، مهر ۱۳۰۶: ص ۴).

در سال تحصیلی ۱۳۲۰-۱۳۱۹ مدارس و آموزشگاه‌های کرمانشاه به قرار ذیل بود. در شهر کرمانشاه پنج دبیرستان دولتی پسرانه و سه دبیرستان دخترانه فعالیت داشت ضمن اینکه دانشسرای مقدماتی شاهدخت این شهر در سال ۱۳۱۹/۱۹۴۰ نخستین دوره فارغ‌التحصیلی دانشسرا را که ۷ نفر بودند جشن گرفت. این اشخاص بلافاصله در مدارس کرمانشاه مشغول فعالیت شدند.

در همین سال چهار دبستان دولتی دخترانه و سه دبستان دولتی پسرانه در شهر فعالیت داشتند. در کنار مدارس دولتی، ۷ مدرسه ملی پسرانه، ۸ مدرسه ملی دخترانه و ۴ دبستان مختلط هم در سطح شهر دایر بودند. بنابراین کل مدارس فعال موجود در شهر کرمانشاه در این سال به ۳۶ باب رسید. مدارس دیگر شهرها و نواحی روستایی تابع این ولایت نیز به ۶۴ باب رسید (سالنامه دبیرستان شاهپور کرمانشاه، ۱۳۱۹: ۲۶-۳۲).

۴. مدارس قصبات و نواحی روستایی

تا سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴ همه مدارس نوین کرمانشاهان منحصر به شهر کرمانشاه بود. سایر شهرهای ولایت، قصبات و نواحی روستایی بهره‌ای از مدارس نوین نداشتند. اولین تلاش و اقدام عملی برای دایر نمودن مدرسه نوین در این نواحی، از سوی شیرخان صمصام‌الممالک رئیس ایل سنجابی و حاکم قصرشیرین صورت گرفت. وی در سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴ مدرسه‌ای با نام صمصامیه و با مدیریت میرزا باقر فانی در قصرشیرین دایر نمود (سالنامه معارف کرمانشاه، ۱۳۰۵: ۱۴). در سال ۱۳۳۶/۱۹۱۸ به ترتیب مدارس احتشامیه کردند، جوادیه صحنه (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷، ص ۹) و امیریه سنقر در قصبات کرمانشاهان دایر شدند (سالنامه معارف، ۱۳۰۵: ۲۱). در ذی‌القعدة همان سال نخستین مدرسه روستایی کرمانشاهان با عنوان مدرسه اقبالیه در روستای گهواره دایر شد. چند ماه بعد دومین مدرسه روستایی در روستای کیونان کلیائی دایر گردید (سالنامه معارف، ۱۳۰۵: ۲۱). مدرسه اقبالیه گهواره بعد از یک سال در نتیجه نزاع‌های محلی تعطیل شد. بنابراین مدارس فعال قصبات کرمانشاهان قبل از کودتای سوم اسفند، منحصر به پنج مدرسه احتشامیه کردند، جوادیه صحنه، صمصامیه قصر، امیریه سنقر و اخوت کنگاور بود که مدرسه اخیر در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۹ دایر شد (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷، ص ۵). پس از کودتای سوم اسفند و به صورت مشخص تر از سال ۱۳۰۵/۱۹۲۶ توسعه کمی مدارس در قصبات و نواحی روستایی آغاز شد و منجر به افزایش قابل توجه مدارس و دانش‌آموزان شد. به طوری که در آغاز سال تحصیلی ۱۳۰۹-۱۳۱۰ تعداد مدارس قصبه‌های کرمانشاهان به ۱۱ باب با ۷۳۵ دانش‌آموز رسید (ساکما پرونده شماره ۱۰۸۳۰-۲۹۷، ص ۳). (جدول شماره ۷).

نام مدرسه	محل	تعداد دانش‌آموزان
صمصامیه	قصر	114
احتشامیه	کرنده	100
شبانه‌روزی فلاح	باوندپور	78
مدرسه شیان		25
گرمسیرات		55
اخوت	کنگاور	97
جوادیه	صحنه	70
پهلوی	سنقر	118
امیریه	هرسین	12
داریوش	بیستون	20
حسین آباد	پشتکوه	46

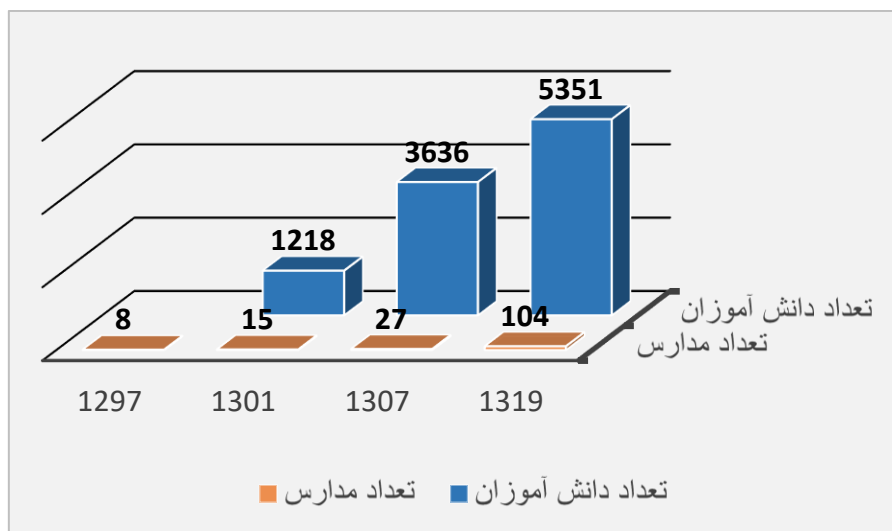
جدول شماره ۷. مدارس و دانش‌آموزان قصبه‌ها کرمانشاهان در سال ۱۳۰۹

در دهه دوم سلطنت رضاشاه، مدارس قصبه‌های کرمانشاهان از لحاظ کمی با شتاب بیشتری توسعه یافتند و تعداد دانش‌آموزان هم افزایش محسوسی یافت. همچنان که پیشتر ذکر شد در نظم جدید تشکیلات وزارت معارف و فعالیت پنج ساله «معارف غرب» فقط ۳ مدرسه شاه‌آباد، شیان و گرمسیرات در ولایت کرمانشاهان دایر شدند. بنابراین توسعه کمی مدارس قصبات پس از وقفه‌ای پنج ساله با انحلال تشکیلات معارف غرب در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۹ شروع شد. در همین سال و با فاصله اندکی از انحلال تشکیلات معارف غرب دبستان فردوسی مهران تأسیس شد. تأسیس و ایجاد مدارس جدید در قصبات و نواحی روستایی در سال ۱۳۱۳/ چشمگیرتر بود در این سال دبستان دوکلاسه کمره، دبستان پسرانه و چهار کلاسه سرپل‌ذهاب دایر و دبستان پهلوی قصر هشت کلاسه شد (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷ص، ۴). دبستان امیریه هرسین در فاصله سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۴/۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ چهار کلاسه شد. در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ از وزارت معارف درخواست تأسیس کلاس‌های ۵ و ۶ در این شهر شد که به علت کمبود بودجه این درخواست مورد موافقت وزیر معارف قرار نگرفت (ساکما، پرونده شماره ۲۴۵۹۵-۳۱۰ص، ۶). در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ دبستان شش کلاسه و مختلط قصر شیرین، دبستان دوکلاسه و مختلط شاه‌آباد، دبستان دو کلاسه و مختلط گیلان‌غرب و دبستان دوکلاسه ماهیدشت، دبستان کنگاور، دبستان پنج کلاسه دخترانه شاهدخت سنقر دایر شدند (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷ص، ۱۴). همچنین دبستان پسرانه چهار کلاسه ایوان از بودجه وزارت کشور برای عشایر ساخته شد (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷ص، ۲).

در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷ دبستان چهارکلاسه دخترانه صحنه تأسیس شد. در همین سال دبستان سه کلاسه پهلوی چوار و دبستان دوکلاسه داریوش آبدانان دایر شدند. در سال بعد دبستان چهارکلاسه مختلط خسرو پرویز دایر شد. به دبستان شاهپور ایلام که در سال ۱۳۰۹/۱۹۳۰ تأسیس شده بود در سال ۱۳۱۷/۱۹۳۸ کلاس اول متوسطه و در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۹ کلاس دوم متوسطه اضافه شد (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲، ۲۹۷ص، ۳۵). در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۸ در هر یک از دهستان‌های چهارگانه کنگاور یک مدرسه ابتدایی تأسیس گردید (روزنامه کوشش، شماره ۷۴،۲۰ فروردین ۱۳۱۸: ص ۲). (جدول شماره ۸).

بسر	دختر	متوسطه	جمع
1517	464	32	2013

جدول شماره ۸. تعداد دانش‌آموزان شهرها و قصبات در سال ۱۳۱۸-۱۳۱۹



نمودار شماره ۹. آمار مدارس و دانش‌آموزان در دوره مورد مطالعه

۴-۱. موانع و مشکلات مدارس قصبات و نواحی روستایی

در درجه اول آنچه از دبستان‌های قصبات و نواحی روستای جلب توجه می‌کرد شکل ظاهری آن‌ها بود. اتاق‌هایی که برای مدارس تعبیه شده بود تاریک، مرطوب و غیر بهداشتی بود. در نواحی شهری هم با وجودی که در برخی موارد عمارت‌های بزرگی برای مدارس اختصاص داده بودند، اما مناسب مدرسه نبود و تلاش‌هایی برای ایجاد ساختمان‌های جدید در جریان بود (روزنامه کوشش، شماره ۴۲، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۶: ص ۱). گزارش کفیل معارف قصرشیرین از غیر «قابل سکونت بودن» و «نداشتن دستورات صحی» مدرسه حکایت دارد وی در این گزارش متذکر می‌شود که شرایط صحی مدرسه ممکن است سلامت بچه‌ها را در آتیه در معرض خطر جدی قرار دهد و در ادامه پیشنهاد می‌دهد: «هر چه زودتر محل خوب و مناسبی برای مدرسه احداث نمایند» (ساکما، پرونده شماره ۱۶۹۱. ۲۹۷، ص ۱۶). رئیس معارف کرمانشاه در بازدید از دبستان ایلام وضعیت آن را چنین توصیف می‌نماید: «محل دبستان فوق‌العاده کثیف و کوچک و تاریک بود که حقیقتاً بنده را متأثر کرد فوراً در آبادی عیلام گردش کرده محل مناسب خوبی را که دارای اطاق‌های روشن و سفید و حیاط نسبتاً بزرگی بود با ماهی هفتاد ریال اضافه بملغ ماهی ۱۵۰ ریال اجاره نمود و دستور داد دبستان را فوراً به آنجا نقل دهند» (ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲. ۲۹۷، ص ۴). مشکل عمده دیگری که مدارس روستایی با آن دست به گریبان بودند، این بود که در فصل تابستان و در مواقع برداشت محصول اولیاء، بچه‌های خود را از مدرسه خارج می‌کردند و مدیران نیز تا این زمان نتوانسته بودند از خروج دانش‌آموزان جلوگیری نمایند (روزنامه کوشش، شماره ۸۶، ۸ اردیبهشت

۱۳۰۹:ص ۲). در احصائیه مدارس قصبات و نواحی روستایی تعداد دانش‌آموزان در فصل زمستان یعنی فصلی که بچه‌ها فعالیتی در کار کشاورزی و دامداری نداشتند قابل توجه بود اما با شروع فصل کار آمار دانش‌آموزان کاهش محسوسی را نشان می‌دهد (ساکما، پرونده شماره ۱۱۰۰۶-۱۱۰۰۶، ص ۵).

۵. نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش نشان می‌دهد تأسیس، پایداری و فرازو فرود مدارس نوین کرمانشاهان در دوره مورد مطالعه به میزان قابل توجهی متأثر از اوضاع سیاسی حاکم بر ولایت بوده‌است. هر زمان که آرامش نسبی بر ولایت حاکم بود توسعه کمی و استقبال از مدارس نضج می‌گرفت. اما در دوره‌های بی‌ثباتی و هرج‌ومرج سیاسی روند توسعه مدرسه نوین بسیار کند بوده و حتی مدارس موجود هم روبه تعطیلی دارند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد روند توسعه مدارس نوین کرمانشاهان از آغاز تا شهریور ۱۳۲۰ سه مرحله مشخص دارد.

دوره نخست از تأسیس نخستین مدرسه در کرمانشاه شروع شده و تا سال ۱۳۲۵ق، آغاز درگیری نیروهای مشروطه و ضد مشروطه، را شامل است در این دوره آرامش نسبی بر ولایت حاکم است و در فاصله چند سال شاهد شکل‌گیری و تکوین نخستین مدارس نوین در این ولایت هستیم.

دوره دوم از سال ۱۳۲۵ق تا کودتای سوم اسفند؛ در این برهه جدای از درگیری نیروهای مشروطه و ضد مشروطه، در طی جنگ جهانی اول کرمانشاهان یکی از نقاطی بود که بیشترین ضربه را از ورود نیروهای متخاصم به کشور متحمل گردید. در چنین فضایی توسعه کمی مدارس به کندی پیش رفت و در پاره‌ای از موارد حتی به تعطیلی مدارس موجود هم انجامید.

در دوره سوم یعنی از کودتا تا شهریور ۱۳۲۰، که آرامش و ثبات نسبی بر کشور و از جمله کرمانشاهان حاکم بود، به جز دوره کوتاه فعالیت تشکیلات «معارف غرب» مدارس نوین این ولایت توسعه کمی و کیفی چشم‌گیری یافتند.

منابع

امیراحمدی، احمد *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.

امینی، علی، *شکل‌گیری مدارس نوین کرمانشاه*، فصلنامه مطالعات ایران و اسلام، دوره اول، شماره سوم، ۱۳۹۸.

اوبن، اوژن، *ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷)*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، نشر علم، ۱۳۹۱.

سالنامه دبیرستان شاهپور کرمانشاه، کرمانشاه، بی‌نا، ۱۳۱۹.

سالنامه معارف کرمانشاه، کرمانشاه، بی‌نا، ۱۳۰۵.

علوی کیا، محمدعلی و محسن رستمی گوران، *تاریخ آموزش و پرورش نوین کرمانشاه (۱۲۷۸-۱۳۳۲ ش)*، کرمانشاه، طاق بستان، ۱۳۸۴.

علوی کیا، محمدعلی، *تاریخچه تأسیس نخستین مدارس نوین در کرمانشاه (۱۲۷۸-۱۲۸۵ ش)*، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال ششم، شماره اول - پیاپی ۱۱، ۱۳۹۶.

ساکما، پرونده شماره ۱۶۹۱.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۰۱۴۵۰۱.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۱۷۷۵۵.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۳۷۹۴۱.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۰۱۰۵۰۷.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۱۰۲۵۱.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۱۰۸۳۰.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۱۱۰۰۶.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۲۴۰۱۲.۲۹۷

ساکما، پرونده شماره ۲۴۵۹۵-۳۱۰

ساکما، پرونده شماره ۳۲۸۵.۲۹۷

روزنامه ایران، دوشنبه، شماره ۱۰۱۷۲۲، ذی‌القعدة ۱۳۲۰

روزنامه ایران، شماره ۱۰۲۱، شنبه ۸ رجب ۱۳۲۰

روزنامه صباح، شماره ۴، ۱۰ مهر ۱۳۰۶

روزنامه کوشش، شماره ۲۷۰، ۱۳ فروردین ۱۳۱۶

روزنامه کوشش، شماره ۴۲، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۶

روزنامه کوشش، شماره ۷۴، ۲۰ فروردین ۱۳۱۸

روزنامه کوشش، شماره ۲۵۴، ۲۲ اسفند ۱۳۱۲

روزنامه کوشش، شماره ۱۷۵، ۳۰ مرداد ۱۳۱۳



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.343861.473564

The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids)

Abbas Adavoudi Jolfaei^{1,*}, Masoud Vakilitanha²

1. Ph.D. Student of Iranian Islamic History, University of Tehran

2. Ph.D. Graduated in History From University of Tehran

Article Info.	Abstract
Received: 2022/05/30	Based on Weber's patrimonial approach, this study investigates the role of three military groups Masāfids, Sājids, and Hujrids, who served under the Abbasid Caliphate, in the events between the years 300 to 330 AH. This study also aims to determine how the three groups came to be a part of the Abbasid administration, what role they had in maintaining or weakening the caliphs' authority, and why they supported or opposed the caliphs. Unlike the Umayyad Caliphate, whose military structure had a tribal character and relied entirely on the Levant, the formidable military apparatus of the Abbasid state relied on military units called "Abnā", "Mawāli," and "Zawāqil." At the beginning of the fourth century AH, low-ranking military groups played a decisive role in the politics of the Abbasid Caliphate. The three groups, "Masāfids," "Sājids," and "Hujrids," were more prominent than the others, and their role was quite evident during the caliphate of al-Muqtadir, al-Qāhir, and al-Radhi. The findings of this study reveal that owing to financial considerations, the three groups used various tactics at various periods as they supported the caliphs at times and collaborated with their foes at other times. Moreover, the caliphs' excessive reliance on these armed groups resulted in the grant of estates and other privileges, leading to the disintegration of the Islamic domain.
Accepted: 2022/08/21	
Keywords: Abbasid Caliphate, Military, Masafids, Sajids, Hujrids.	

*Corresponding Autor: E-mail: abbasadavoudi1995@gmail.com

How To Cite:

Adavoudi Jolfaei, A., Vakilitanha, M., P. (2022), The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids). Journal of Historical Sciences Studies. 14(1): 87-101



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۱، بهار ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۲۹



مقاله علمی-پژوهشی

نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۳ق) بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر (مطالعه موردی سه گروه مضافیان، ساجیان و حجریان)

عباس آداودی جلفائی^{۱*}، مسعود وکیلی تنها^۲

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه تهران

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۹	این پژوهش درصدد است تا نقش سه گروه نظامی «مضافیان»، «ساجیان» و «حجریان» در رخداد‌های خلافت عباسی طی سال‌های ۳۰۰ تا ۵۳۳ق. بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر را بررسی نماید و به چگونگی ورود سه گروه مذکور به دستگاه خلافت و نقش آن‌ها در حفظ یا اضمحلال قدرت خلفا و علل هواداری یا سرکشی ایشان از خلفا، پاسخ دهد. با تأسیس دولت عباسی، برخلاف عصر اموی که ساختار نظامی، جنبه عشیرتی داشت و بر ارتش شامی متکی بود، این نهاد تأثیرگذار، بر گروه‌های موسوم به «ابناء»، «موالی» و «زواقیل» تکیه داشت. در آغاز قرن چهارم هجری، گروه‌های نظامی دون پایه در رویدادهای مربوط به نهاد خلافت، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمودند که سه گروه «مضافیه»، «ساجیه» و «حجریه» از بقیه برجسته‌تر بودند و نقش آن‌ها در دوران خلافت «المقتدر»، «القاهر» و «الرازی» بسیار مشهود است. نتایج این نوشتار، حاکی از آن است که سه گروه مذکور، بنا به منافع مالی، رویکردهای متفاوتی در برهه‌های مختلف اتخاذ می‌کردند. آن‌ها گاه به هواداری از خلیفه می‌پرداختند و گاه با دشمنان وی همکاری می‌نمودند؛ از طرفی وابستگی بیش از حد خلفا به این گروه‌های نظامی، از یک سو سبب اعطای املاک و دیگر امتیازات به آن‌ها و از سوی دیگر باعث تشتت و چندپارگی قلمروی اسلامی گردید.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۵	
واژه‌های کلیدی: خلافت عباسی، نظامیان، مضافیان، ساجیان، حجریان.	

* رایانامه نویسنده مسئول: abbasadavoudi1995@gmail.com

استناد به این مقاله:

آداودی جلفائی، عباس؛ وکیلی تنها، مسعود، ۱۴۰۱، نقش گروه‌های نظامی در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۵۳۳ق) بر اساس رویکرد پاتریمونیال وبر (مطالعه موردی سه گروه مضافیان، ساجیان و حجریان). فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی. ۱۴(۱): ۸۷-۱۰۱

۱. مقدمه

برای ورود به مبحث این پژوهش، لازم است که دو مقوله سازمان نظامی خلافت عباسی و نظریه‌ی پاتریمونیا ل به‌طور دقیق تشریح شود.

رسیدگی به امور نظامی و سپاهی‌گری در ساختار دولت عباسی بر عهده‌ی دیوانی بود که آن را دیوان جند یا جیش می‌نامیدند. در دوره‌ی خلافت عباسی، به دلیل افزایش تعداد سپاهیان ثابت و نیز استفاده از سربازانی از ملیت‌های گوناگون، دیوان جیش تبدیل به یکی از بزرگترین دیوان‌ها شد و در سیاست و امور مالی دستگاه خلافت تأثیر به‌سزایی گذاشت (سلومی، ۱۴۰۶: ۱۶۲-۱۶۳). رئیس دیوان جیش، «صاحب دیوان جیش» خوانده می‌شد و نظارت بر چگونگی ثبت‌نام سربازان، پرداخت مقرری آنان و جلوگیری از تعدی کارکنان دیوان به سپاهیان از جمله وظایف وی بود (سامرائی، ۱۳۹۱: ۲۶۲).

مهمترین بخش دیوان جیش، مجلس «تقریر» بود که تعیین میزان آذوقه و مواجب سپاهیان، اصلی‌ترین وظیفه‌ی آن محسوب می‌شد و اغلب امور مالی دیوان جیش، در مجلس تقریر، سامان می‌یافت (قدمه بن جعفر، ۱۹۸۱: ۲۱-۲۲). مجلس «مقابله»، بررسی دفاتر و نظارت بر اموری مانند صحت ثبت اسامی، زمان پرداخت مواجب و تطبیق مواجب با اسامی سربازان از وظایف آن محسوب می‌شد (همان، ۲۳). پس از ثبت اسامی در دفاتر و تعیین میزان مواجب و ارزاق و سپس تأیید صاحب دیوان جیش، این دفاتر برای تقسیم مواجب به مجلس «اعطا و تفرقه» فرستاده می‌شد و کارکنان این مجلس، پس از اتمام کار خویش، تسویه حساب‌هایی برای صاحب دیوان جیش می‌فرستادند (سامرائی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

شرایط لازم برای ثبت نام افراد در دیوان جیش عبارت بود از: بلوغ، اسلام، حریت، سلامت جسمی و آشنایی با فنون جنگی (ماوردی، ۱۴۱۰: ۳۴۲). همچنین نسب، قومیت و جغرافیا از عوامل تعیین‌کننده در ترتیب ثبت اسامی و مواجب افراد در دیوان بود (همان، ۳۴۳-۳۴۴). ثبت اسامی افراد غیر عرب نیز براساس قومیت یا بلاد انجام می‌شد. برای مثال ترکان براساس قومیت و دیلمیان، خراسانیان، اهالی جبال، مغاربه و فراغنه بر اساس بلاد، دسته‌بندی و سپس ثبت نام می‌شدند (همان). همچنین دیوانی به نام «زمام جیش» یا «زمام جند» وظیفه‌ی نظارت بر مخارج دیوان جیش را بر عهده داشت (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۲۸۷).

در باب نظریه‌ی پاتریمونیا ل باید گفت که مهمترین اندیشمندی که به این مفهوم پرداخته، ماکس وبر است. از نظر وبر اگر سلطه بر پایه‌ی باورها و ارزش‌های سنتی باشد، سیادت سنتی و اگر مبتنی بر پذیرش قانون باشد، سیادت قانونی و عقلایی و اگر بر اساس ارتباط درونی (عاطفی) باشد، سیادت کاریزماتیک است. (فروند، ۱۳۸۳: ۲۱۶) از نظر وبر، سلطه‌ی پاتریمونیا ل (موروثی)، رایج‌ترین شکل سلطه‌ی سنتی است که با گسترش قلمرو و تخصیص اراضی به اعضای خاندان، به شکل پاتریمونیا ل درمی‌آید. در واقع پاتریمونیا ل، صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی است که از یک سو مبتنی بر تشکیلات اداری، نظامی و از سوی دیگر، حاکمیت شخصی متعلق به یک فرد و خاندان است (فرخنده‌زاده، ۱۳۹۴: ۷۶). از دیدگاه وبر در نظام پاتریمونیا ل، پنج سازمان نظامی شکل می‌گیرد. در این میان سپاهیان متشکل از بردگان که به کلی از زراعت جدا بودند، با سازمان نظامی دولت عباسی تطابق دارد. با اضمحلال ارتش عرب، خلفا به بردگان متکی شدند و با خرید و آموزش آن‌ها ارتش منظمی برای خود شکل دادند (ماکس وبر، ۱۳۸۴: ۳۹۵). از نظر وبر، حاکم پاتریمونیا ل هرچه بیشتر به مزدوران خود و یا ارتش تکیه کند، برای حکومت بر مردم به نیروی آن‌ها وابسته‌تر می‌گردد و به مرور زمان، ارتش مزدور، املاک و امتیازات دیگر را از فرمانروای پاتریمونیا ل دریافت می‌کند (ترنر، ۱۳۸۸: ۱۵۸).

وبر به سیاست‌های نظامی‌گرایانه‌ی موجود در حکومت‌های اسلامی پاتریمونیا ل که بر پایه‌ی قوای غلامان بوده‌است، توجه داشته و بر همین مبنا، مفهوم سلطانیسم را مطرح می‌نماید. سلطانیسم در واقع گونه‌ای از نظام سیاسی پاتریمونیا ل است که در آن سیاست‌های نظامی‌گرایانه‌ی افراطی اتخاذ می‌شود و حاکم با قطع پیوند با دیگر منابع قدرت، مشخصه‌

اقتدار و مشروعیت در ساختار حاکمیت را به سود نیروی نظامی کنار می‌زند و کاملاً به ارتش پاتریمونیاال اتکا می‌کند. در این شرایط سپاهیان اقدام به عزل و نصب حکام می‌کنند و گاهی با مرگ حاکم یا افول قدرت وی، منجر به سقوط نظام پاتریمونیاال و ظهور ناگهانی یک نظام سیاسی دیگر می‌شود (ماکس وبر، ۱۳۸۴: ۳۷۱). از دیدگاه وبر، نظامی شدن بیش از حد حاکمیت و غلبه سپاهیان بر سازمان اداری، باعث گسترش اقطاع و تجزیه و اضمحلال حکومت می‌گردد (همان: ۴۳۰). همچنین در بررسی ماهیت نظام سلطانی، عصر استیلای ترکان بر دستگاه خلافت را باید عصر سلطانیسم عباسی نامید. این دوره با قدرت‌گیری سپاهیان ترک از زمان معتصم آغاز شد و با ایجاد منصب امیرالأمراپی در ابتدای قرن چهارم هجری، به بالاترین حد خود رسید و با روی کار آمدن آل بویه رو به افول نهاد (فرخنده‌زاده، ۱۳۹۴: ۸۷). در مجموع باید گفت که عباسیان در استقرار قدرت خود، به نیروی نظامی تکیه داشتند. سپاه عباسی در آغاز ترکیبی از عناصر خراسانی و عرب بود اما در زمان خلافت معتصم عباسی، با ورود ترکان به سپاه، تغییری بنیادین در ساختار سیاسی و نظامی خلافت به وجود آمد. در ثلث اول قرن چهارم هجری گروه‌های موسوم به مصافیه، ساجیه و حجریه نیز که از حیث تأثیرگذاری در ذیل ترکان قرار می‌گرفتند، نقش تعیین‌کننده‌ای در حفظ یا فروپاشی قدرت خلفا ایفا نمودند.

۲. پیشینه پژوهش

در باب موضوع مورد پژوهش تاکنون کتاب یا مقاله‌ای بطور مستقل به رشته تحریر درنیامده است. تنها در مورد گروه ساجیان در برخی آثار متأخر، مطالبی ارائه شده که آن هم منحصر به دوران حکومت خاندان ساجی در آذربایجان و ارمنستان است؛ نه دورانی که آن‌ها پس از سقوط حکومتشان، به عنوان یک گروه نظامی رده پایین در سازمان خلافت عباسی به ایفای نقش پرداختند. ولادیمیر مینورسکی در کتاب *پژوهش‌هایی در تاریخ قفقاز* (مینورسکی، ۱۳۷۵)، هِراند پاسدرماجیان در کتاب *تاریخ ارمنستان* (پاسدرماجیان، ۱۳۶۶)، عنایت‌الله رضا در کتاب *ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول* (رضا، ۱۳۸۰)، عبدالله عقیلی در کتاب *دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی* (عقیلی، ۱۳۷۷)، پار دِفِرِمِری در کتاب *خاطره‌ای بر خاندان ساجیان* (M. Ddefremery, 1848)، ویلفرد مادلونگ در کتاب *سلسله‌های کوچک شمال ایران* (Madeloung) و مهین فهیمی در *دانشنامه جهان اسلام؛ مدخل «ساجیان»* (فقیهی، ۱۳۹۶)، به چگونگی قدرت‌یابی ساجیان در آذربایجان و ارمنستان و تحولات مربوط به دوران حکومت ایشان در آن نواحی پرداخته‌اند. در مورد دو گروه مصافیه و حجریه باید گفت که تاکنون هیچ پژوهشی درباره آن‌ها صورت نگرفته اما درباره گروه‌های نظامی عصر اول عباسی که سه گروه مذکور جایگزین آن‌ها شدند نیز، تحقیقات شایسته‌ای صورت گرفته است. یولیوس ولهاوزن در کتاب *امپراتوری عرب و سقوط آن* (Wellhausen, 1927) و آدام متز در کتاب *رנסانس در اسلام* (Mez, 1937)، به تشریح نقش گروه‌های ابناء و موالی در حکومت عباسی پرداخته‌اند. مصطفی شاکر در کتاب *دولت بنی‌عباس* (شاکر) و حسام قوام‌السامراپی در کتاب *المؤسسات الاداریه فی دولة العباسیه* (قوام‌السامرائی، ۱۳۹۱)، به استیلای غلامان ترک بر دستگاه خلافت و همچنین احسان عباس در کتاب *تاریخ بلاد الشام فی العصر العباسی* (عباس، ۱۹۹۳)، ادموند باسورث در کتاب *اتحاد مجدد در خلافت عباسی* (Basworth, 1987) و پُل.ام. کاب در کتاب *منازعه در سوریه عباسی* (P.Mcoob, 2001)، تقابل دو گروه زواقیل و ابناء و نیز تضاد منافع آن‌ها را شرح داده‌اند. علاوه بر این، پاتریشیا کرون در کتاب *برندگان روی اسب* (Crone, 1980) و دیوید آیالون در کتاب *برندگان نظامی و دشمنان اسلامی* (Dayalon, 1994)، به سیاست خلافت اسلامی در به‌کارگیری سربازان برده و اصلاحات نظامی معتصم عباسی پرداخته‌اند.

۳. مهمترین گروه‌های سپاه عباسیان تا پایان قرن سوم هجری

سپاه عباسی تا پایان قرن سوم هجری متشکل از چندین گروه بود که در این بخش، به مهمترین آن‌ها پرداخت می‌شود. اولین گروه، موالی هستند. آن‌ها در عصر اموی ذلیل و خدمتگزار عرب به شمار می‌رفتند و منصب مهمی به آن‌ها سپرده نمی‌شد. بدرفتاری و تعصب نژادی بنی‌امیه، موالی را وادار کرد که در هر نهضتی که بر ضد خلافت به وجود می‌آمد، مشارکت کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به شرکت در دو قیام مختار ثقفی (۶۵ه.ق) (الدوری، ۱۹۸۱: ۲۵) و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث (۸۱ه.ق) (ابن عبدربه، ۱۴۰۷: ۲۶۲/۲) اشاره کرد. موالی در نهضت عباسیان علیه امویان و سرنگونی ایشان، نقش مهمی ایفا نمودند. در عصر اول عباسی یعنی از زمان خلافت سفاح (۱۳۲-۱۳۶ه.ق) تا ایام معتصم (۲۱۸-۲۲۷ه.ق) مخصوصاً در زمان هارون الرشید و مأمون، موالی ایرانی مناصب عالی را به دست آوردند. منصور عباسی اولین کسی بود که موالی را به کار گماشته و بر عرب مقدمشان داشت (سیوطی، ۱۴۱۷: ۱۰۵) و اغلب کسانی که در عهد او مباشر کارها بودند، از موالی انتخاب می‌شدند (جهشیری، ۱۴۰۱: ۱۳۹). به روایتی فضل بن یحیی برمکی در سال ۱۷۸ه.ق و در ایام خلافت هارون، پانصد هزار سپاهی از موالی ایرانی در خراسان تشکیل داد که آن سپاه را «عباسیه» نامید و شعار آنان را «مُوالات عباسیان» قرار داد (طبری، ۱۳۶۹: ۵۲۶۲/۱۲). با قتل امین و به قدرت رسیدن مأمون، نفوذ موالی به شدت فزونی یافت. اما با آغاز خلافت معتصم عباسی، جایگاه آن‌ها متزلزل شد و با روی کار آمدن متوکل، این نفوذ به کلی از بین رفت.

دومین گروه، ابناء ایرانی هستند. ابناء دولت عباسی، گروهی از نخبگان سیاسی و نظامی بودند که پایه‌ی قدرت دولت عباسی از بدو تأسیس تا زمان خلافت امین محسوب می‌شدند. آن‌ها به همراه ابومسلم خراسانی برای براندازی امویان به عراق سرازیر شدند. منصور عباسی به پاس خدمات آن‌ها در پیدایش و حفظ خلافت عباسی، لقب «ابناء» (فرزندان) را به آنان اعطا کرد. او همچنین، گروهی از آن‌ها را در پادگان رافقه در نزدیکی رقه در مرز عراق و سوریه جای داد تا هم از خطر خیزش امویان سوریه جلوگیری کند و هم از حدود سرزمین خود ایران دور باشند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۸/۱۵ و ۲۹۷؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۵۹). در مجموع باید گفت که ابناء گروهی منسجم از حیث نظامی و اجتماعی بودند که به مدت نیم قرن، بخشی از لشکر بزرگ «خراسانی» خلافت عباسی را تشکیل می‌دادند. آن‌ها پس از تأسیس بغداد در این شهر ساکن شدند و زمین‌های اقطاع را در عراق به دست آوردند (Robinson, 2011: 273).

سومین گروه، زواقیل هستند. آن‌ها در واقع یک گروه در سایه از یاغیان و مزدوران عرب بودند که در طول دوره عباسی در شام و الجزیره فعالیت داشتند و بیشتر به عنوان یکی از قبایل قیسی شناخته می‌شدند (Ayalon, 1994: 16-18). در درگیری‌های چهار ساله امین و مأمون، سه تن از رهبران زواقیل به نام‌های «نصر بن شبت»، «عمرو بن عبدالعزیز سلمی» و «عباس بن زُقر» در جهت حمایت از امین فعالیت داشتند (همان: ۱۹۸). نصر بن شبت پس از قتل امین، از بیعت با مأمون امتناع کرد. او در کیسوم قیام کرد و بر بلاد اطراف آنجا و نیز منطقه «سُمیسط» (شهری قدیمی در جنوب شرقی ترکیه‌ی امروزی) مسلط شد (الزکلی، ۱۹۸۹: ۲۳/۸). مأمون در سال ۲۰۵ه.ق عبدالله بن طاهر را مأمور دفع وی کرد (ابن‌عماد، ۱۴۰۶: ۳۱/۳؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۳: ۳۹۰). پس از پنج سال نبرد، سرانجام در سال ۲۰۹ه.ق عبدالله بر نصر پیروز گردید (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۲۶۳/۱۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۵/۱۴). سرنوشت زواقیل، مبهم است اما ابن‌عدیم، از دشمنی طولانی مدت بین دو قبیله محلی حنبلی‌های اسد و زواقیل قیسی کلاب، سخن گفته و به طور مبسوط در این رابطه بحث کرده‌است (ابن‌عدیم، ۱۹۸۸: ۵۳۶-۵۳۷/۱).

چهارمین گروه، ترکان مهاجر ماوراءالنهر و سیحون هستند که خلفا برای حفظ توازن قوای ایرانی و آرامی از ایشان سود می‌بردند (مقریزی، ۱۲۷۰: ۵۸۹/۱؛ شاکر، بی‌تا: ۴۳۱/۲). نارضایتی مردم از آنان سبب شد تا معتصم عباسی، پایتخت را به شهر جدید که «سامرا» نام داشت، منتقل کند و ترکان را با خود به آنجا ببرد (خضری، ۱۳۷۸: ۱۴۶). در زمان خلافت

الوائق، دو تن از امرای ترک به نام‌های «ایتاخ» و «اشناس» از طرف خلیفه، والی تمام سرزمین‌های غربی شدند و «بغا» هم به فرماندهی سپاه منصوب گردید (طوقش، ۱۳۸۰: ۱۶۵). با مرگ واثق، استیلای ترکان بر خلافت تکمیل شد و خلفایی چون مستعین، معتز و معتمد همگی با دخالت مستقیم سرداران ترک بر سریر خلافت جلوس کردند. نتیجه تسلط ترکان بر دستگاه خلافت، ضعف سازمان سیاسی و تشکیلات دیوانی و گسترش فعالیت‌های جدایی‌طلبانه امیران مناطق مختلف اسلامی علی‌الخصوص در ایران و مصر بود (السامرائی، ۱۳۹۱: ۱۴).

در قرن چهارم هجری به جای ابناء ایرانی، گروه «ساجیان» و به جای زواقیل، گروه «حجریان» در ساختار نظامی دولت عباسی به ایفای نقش پرداختند. این دو گروه به همراه گروه دیگری به نام مصافیان، نقش به‌سزایی در رویدادهای ثلث اول قرن چهارم هجری در دستگاه خلافت داشتند.

۴. نقش گروه‌های نظامی سه‌گانه در تحولات خلافت عباسی (۳۰۰-۳۳۰ ق)

۴-۱. مصافیان

پیادگان مصافی (الرجاله‌المصافیّه، پیادگان صف مقدم)، سپاهییانی بودند که به دو دسته سفیدپوست و سیاه‌پوست تقسیم می‌شدند و بخش مهمی از پیاده‌نظام سپاه خلیفه را تشکیل می‌دادند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۶/۱۹-۲۴۷؛ مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵-۲۸۳). اولین بار از شورش مصافیان بر اثر افزایش نرخ‌ها به سال ۳۰۷ ه.ق یاد شده‌است. طبق آنچه از منابع به‌دست می‌آید، حقوق تعیین‌شده برای آنان در سال ۳۱۵ ه.ق، هشتاد هزار دینار بوده‌است (مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵؛ پاورقی). همچنین آن‌ها در همین سال زیر پرچم «نصر پرده‌دار»، به جنگ قرمطیان به رهبری ابوطاهر قرمطی رفتند (همان: ۲۴۹).

از وقایع بسیار مهمی که مصافیان در آن نقش به‌سزایی داشتند، واقعه بازپس‌گیری قدرت توسط «المقتدر» خلیفه عباسی، به کمک آن‌هاست. در سال ۳۱۷ ه.ق، «نازوک» از سرداران حجری سپاه خلیفه به همراه «ابو هیجاء عبدالله بن حمدان» علیه المقتدر طغیان کردند. مصافیان که توسط نازوک از دارالسلطان (دربار خلیفه) بیرون رانده شدند و «المقتدر» را از خلافت برکنار و «القاهر» را به عنوان خلیفه منصوب نمود. اما المقتدر توانست در فاصله بسیار کوتاهی قدرت خود را به یاری مصافیان پس بگیرد. مصافیان، نازوک و ابوهیجاء را به قتل رسانده و المقتدر را روی شانه‌های خود به خلافت بازگرداندند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۵۸۹/۲-۵۹۱؛ مجمل‌التواریخ، بی‌تا: ۳۷۴-۳۷۵). این رویداد سبب شد که مصافیان خود را احیاکننده قدرت خلیفه دانسته و پس از آن طالب امتیازات، حقوق و مواجب بیشتری شوند. از سویی بودجه ایشان بر دوش حکومت سنگینی می‌کرد و طبق آنچه مسکویه می‌گوید، بودجه آن‌ها در هر ماه به ۱۳۰ هزار دینار می‌رسید (مسکویه، ۱۳۷۶: ۲۸۲/۵). در همین زمان بود که گروه سواران سپاه خلیفه در اعتراض به پایین بودن حقوق و مواجب خود، آشوبی به‌پاکردند و از خلیفه درخواست افزایش حقوق خود را نمودند. به‌نظر می‌رسد که المقتدر به دنبال رهایی خود از دست مصافیان بود، به قصد تحریک سواران از پذیرش خواسته آن‌ها به بهانه سنگین بودن بودجه پیادگان مصافی، امتناع کرد. این تصمیم سبب خشم سواران شد. در سال ۳۱۸ ه.ق، آن‌ها بر مصافیان تاختند و گروهی را به قتل رساندند و از دارالسلطان بیرون نمودند. خلیفه نیز محمد بن یاقوت، رئیس پاسبانان بغداد را مأمور سرکوب آنان نمود و توانست املاک مصافیان را مصادره و خانه‌هایشان را در بغداد ویران سازد. سیاه‌پوستان مصافی اگرچه توانستند حوالی دروازه «عمار» بغداد، آشوبی به‌پا کنند اما ابن یاقوت به یاری گروه حجریان، آنجا را به آتش کشید. از طرفی، گروهی از سفیدپوستان مصافی به رهبری «نصر ساجی» بر واسط مستولی شدند اما آن‌ها نیز سرکوب گشتند (همان: ۲۸۲-۲۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۶-۲۴۷/۱۹).

با نگاهی اجمالی به حوادث مذکور، مشخص می‌گردد که هرچند خلیفه به واسطه یاری رساندن مصافیان به وی، مدیون آن‌ها بود اما زیاده خواهی‌ها و کاهلی‌های این گروه به واسطه اینکه خود را بازگرداننده‌ی مقتدر به خلافت می‌دانستند و نیز بودجه سنگین آنان، سبب شد که خلیفه به دنبال چاره‌ای برای رهایی از دست آن‌ها باشد. او برای این کار تلاش کرد که گروه سواران سپاه خود را علیه آنان تحریک نماید و البته در انجام نقشه خود نیز موفق بود و توانست مصافیان را حذف کند. اما نکته مهم این است که این اقدام خلیفه در بلندمدت به زیان او تمام شد و در واقع با این کار، خود را از حمایت‌های این گروه محروم نمود و مقدمات قتل خویش را در سال ۵۳۲۰ه.ق، در کشمکش با مونس مظفر از فرماندهان ترک سپاهش، فراهم کرد.

براندازی مصافیان به صورت کامل صورت نگرفت و مسکویه در ذکر حوادث سال ۵۳۲۲ه.ق، از مصافیان نام می‌برد که در کنار ساجیان و حجریان به سرکردگی «یاقوت» از فرماندهان وابسته به خلیفه، با علی بن بویه در نزدیکی شیراز می‌جنگند و در پایان علی بن بویه پیروز شده و عده‌ی زیادی از پیادگان مصافی سیاه‌پوست در شیراز کشته می‌شوند. (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۹۶/۵-۳۹۷) این روایت، مؤید این نکته است که مصافیان گرچه از پایتخت رانده شدند، لیکن حضور آنان در سپاهیان وابسته به خلیفه که در سایر مناطق قلمروی اسلامی می‌جنگیدند، ادامه داشت. مصافیان در مقایسه با دو گروه دیگر یعنی ساجیان و حجریان، نقش کمتری در حوادث مربوط به دستگاه خلافت عباسی در ثلث اول قرن چهارم هجری ایفا نمودند.

۲-۴. ساجیان

خاستگاه اولیه ساجیان آسیای میانه و به طور دقیق منطقه اشروسنه بوده است که در دو روستای جنبکات و سویرک سکونت داشتند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۳۲). البته برخی محققین احتمال داده‌اند که خاستگاه ساجیان، سغد باشد (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۱۸). علت شهرت آن‌ها به ساجیان این است که آنان مطیع و فرمانبردار خاندان موسوم به «ساجی» بودند که در نواحی شمال غرب ایران حکومت می‌کردند و نسب این خاندان به فردی به نام «ابوساج» که سرسلسله خاندان ساجی است می‌رسید. در واقع گروه ساجیان که در دستگاه خلافت، به عنوان بخشی از نظامیان دون پایه محسوب می‌شدند، سپاهی مرکب از آذربایجانیان آواره و وابسته به خاندان ورشکسته ساجیان بودند که پس از سقوط حکومتشان در آذربایجان، به سوی عراق آمدند و از همان عصر خلافت مقتدر وارد سپاه خلیفه شدند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۸۶/۵).

ساجیان از سال ۲۷۶ تا ۳۱۷ه.ق در آذربایجان، اران و گاه ارمنستان و حدود ری حکومت می‌کردند. سر سلسله این خاندان، «ابوساج دیوداد بن دیودست»، اولین فرد از این خاندان بود که وارد دستگاه خلافت گردید و از جانب خلفا، ماموریت‌هایی به عهده او گذاشته شد. معتصم عباسی وی را به همراه افشین اشروسنی برای سرکوب قیام بابک خرمدین به آذربایجان روانه کرد (طبری، ۱۳۶۹: ۵۸۴۷/۱۳؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰۷/۱۷). او همچنین در سرکوب مازیار بن قارن در طبرستان (طبری، همان: ۵۸۹۸؛ ابن اثیر، همان: ۱۳۵) و نیز «منکجور» حاکم ارمنستان (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۰۴/۲) شرکت داشت. به سبب خدمات ابوساج، در سال ۲۴۴ه.ق، متوکل عباسی او را مأمور بازرسی راه مکه از مسیر کوفه نمود (طبری، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۱۴).

پس از مرگ ابوساج، منصب بازرسی راه مکه به فرزند او «محمد ابن ابی ساج» واگذار شد. (طبری، همان: ۶۵۳۵) زندگی محمد بن ابوالساج آکنده از نبردهای پی‌درپی بود. وی پس از اینکه از جانب خلیفه به حکومت آذربایجان و ارمنستان منصوب گردید، مراغه را به عنوان پایتخت خود انتخاب نمود اما چون از جانب حکام «بگراتونی» تهدید می‌شد به ناچار در بردعه اقامت گزید (madelung: 228).

سومین فردی که از ساجیان عهده‌دار بازرسی راه مکه شد، یوسف بن ابی‌ساج بود که بعد از مرگ برادرش به علت شیوع وبا در آذربایجان در سال ۲۸۸ه.ق، به این منصب دست یافت. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۸/۱۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۲/۲۱) البته این

نکته را باید در نظر گرفت که او در سال ۲۷۱ ه.ق از جانب معتمد عباسی والی مکه شده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۴۴/۱۲). یوسف همچنین پس از غلبه بر برادرزاده‌اش «دیوداد بن محمد بن ابی‌ساج، به آذربایجان مسلط گشت (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۴/۵). وی پس از رسیدن به امارت، پایتخت خود را از مراغه به اردبیل منتقل کرد و حصار مراغه را ویران نمود و در سال ۲۹۰ ه.ق با یورش به ارمنستان رقیب خود «سمبات» را مغلوب کرد (madelung: 229). یوسف بعدها در سال ۳۰۱ ه.ق سمبات را به قتل رسانید (پاسدراجیان، ۱۳۶۶: ۱۸۳-۱۸۴). با تثبیت قدرت یوسف، او با بهره‌گیری از اختلافات داخلی خلافت عباسی، پرداخت خراج به خزانه را متوقف نمود و این چنین از اطاعت دستگاه خلافت عباسی سرباز زد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱: ۹۹/۸). در سال ۲۹۵ ه.ق، مکتفی خلیفه عباسی سپاهی به فرماندهی «خاقان مفلحی» برای سرکوب یوسف به آذربایجان فرستاد که با مرگ خلیفه، به صلح انجامید (قرطبی، ۱۹۷۷: ۲۵). سپس در سال ۳۰۵ ه.ق المقتدر، «مونس مظفر» از فرماندهان خود را به جنگ یوسف فرستاد. یوسف مجبور شد به اردبیل بگریزد ولی در نهایت اسیر و در بغداد زندانی گشت (ابن‌اعثم کوفی، همان: ۱۰۲). در سال ۳۱۰ ه.ق با وساطت مونس، وی آزاد شد و دوباره حکومت آذربایجان به او اعطا گردید (همان: ۱۳۶). همزمان با واقعه شورش ابوطاهر قرمطی، خلیفه، یوسف را در سال ۳۱۵ ه.ق به نبرد قرامطه فرستاد لیکن شکست خورد و به قتل رسید (همان: ۱۶۹؛ قرطبی، ۱۹۷۷: ۱۱۴-۱۱۵). با قتل یوسف، برادرزاده‌اش، «فتح بن محمد بن ابی‌ساج» به فرمانروایی قلمروی ساجیان دست یافت ولی با قتل وی در سال ۳۱۷ ه.ق، حکومت ساجیان بر منطقه آذربایجان به آخر رسید (کسروی، ۱۳۵۷: ۶۷).

همان‌طور که سابقاً ذکر گردید، در سال ۳۲۰ ه.ق، المقتدر، خلیفه عباسی، با توطئه مونس مظفر و یلبق حاجب از خلافت عزل شد. ساجیان در این توطئه، با آن‌ها همراهی نمودند و در موصل با سپاهیان خلیفه جنگیدند. پس از المقتدر، خلیفه القاهر بالله به مقام خلافت رسید. گروه ساجیان در آغاز خلافت او، نقش بسیار مهمی در تحکیم قدرت وی ایفا نمودند. در سال ۳۲۱ ه.ق، مونس مظفر و یلبق حاجب و پسرش علی به همراه ابن مقله، وزیر خلیفه تصمیم به عزل القاهر گرفتند. خلیفه از این توطئه آگاه شد و چون می‌دانست که بیشترین اتکای مونس و یلبق بر ساجیان (یاران یوسف بن ابی‌ساج) است، آنان را علیه آن دو تن تحریک نمود. ساجیان از اینکه این دو تن هنگام نبرد با المقتدر در موصل به آن‌ها نوید دادند که چون به بغداد بازگردند، ایشان را با حجریان برابری خواهند داد لیکن به قولشان عمل نکرده بودند، آزرده خاطر بودند. او برای ساجیان پیام فرستاد که در ادای حقیقتان قصور نخواهد کرد و آن‌ها را که مانند بردگان هر شصت روز حقوق دریافت می‌کردند، با وضعیت گروه حجریان که هر ۵۰ روز حقوق می‌گرفتند، یکسان در نظر بگیرد و خواربار ایشان را برابر با حجریان بدهد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۵۴/۵؛ ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۲). در آخر خلیفه توانست به یاری ساجیان، مونس، یلبق و پسرش علی را به قتل برساند و ابوعلی بن مقله نیز فرار کرد (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۳-۲۲۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۶۰۸/۲).

گرچه ساجیان در سال ۳۲۱ ه.ق با وعده‌های مالی القاهر حاضر شده بودند علیه مخالفان او فعالیت کنند ولی به نظر می‌رسد که خلیفه به وعده‌های خود مبنی بر تساوی حقوق آن‌ها با حجریان و دیگر وعده‌هایش عمل نکرد؛ زیرا ساجیان به همراه حجریان، با همکاری با دو تن از رجال سیاسی وقت یعنی ابوعلی بن مقله و حسن بن هارون که دشمن خلیفه بودند، پرداختند. این دو تن توانستند با سران ساجیان و حجریان ارتباط برقرار کنند و آن‌ها را از آزارهای القاهر ترسانده و عهدشکنی‌های او را یادآوری کردند و به قتل مونس و یلبق و فرزندش، آن هم پس از سوگند و امان اشاره نمودند. ترفند نهایی را ابن مقله به کار برد و توانست این اندیشه را در ذهن ساجیان ایجاد نماید که خلیفه قصد دارد «سیما مناخلی» رهبر ساجیان را به قتل رساند. سرانجام سرداران ساجی و حجری به همراه توده‌هایشان هم‌قسم

شدند و علیه القاهر طغیان و در جمادى الاول ۳۲۲ه.ق وی را عزل نموده و الراضی را به جای او نشانند (ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۲۲۶-۲۲۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۳/۲۰-۶).

از دیگر حوادث مهمی که ساجیان به همراه گروه حجریان در آن نقش مهمی ایفا نمودند، واقعه قتل «هارون بن غریب» در جمادى الثانی ۳۲۲ه.ق است. او از جانب القاهر، امارت ماه‌الکوفه (دینور) و ماسبذان را به عهده داشت. با خلع القاهر و انتصاب الراضی به خلافت، هارون که پسر دایی المقتدر خلیفه اسبق عباسی بود و خود را از خلیفه جدید سزاوارتر می‌دید، مکاتباتی را با بعضی از سالاران بغداد آغاز نمود و وعده نیکی و افزایش حقوق به ایشان داد و به این امید از دینور به خانقین آمد. این امر سبب شد که ابن مقله، ابن یاقوت، گروه مونسیه (اتباع مونس مظفر)، ساجیان و حجریان احساس خطر کنند و نزد الراضی شکایت برند. آن‌ها پیامی نزد هارون فرستادند و به شرط بازگشت او به جای خود، پیشنهاد افزودن برخی مناطق به قلمروی او را کردند. لیکن هارون، التفاتی به این امر نداشت. سرانجام نبردی بین هارون و محمد بن یاقوت درگرفت که ساجیان نیز به همراه حجریان در آن نقش شرکت کردند که نتیجه آن، شکست و قتل هارون بن غریب بود (ابن‌اثیر، همان: ۱۱-۱۲).

از رویداد مذکور مشخص می‌گردد که ساجیان در کنار دیگر گروه‌ها نظیر حجریان، از اینکه هارون با برخی سران نظامی سپاه خلیفه ارتباط برقرار کرده و سعی در تحریک آن‌ها با وعده افزایش حقوق را داشته، احساس خطر کردند و بیم این را داشتند که موقعیت خود را که بعد از انتصاب الراضی به شدت تقویت شده بود، از دست دهند. ساجیان توانسته بودند جایگاهی تقریباً برابر با حجریان از حیث حقوق، مواجب و اعتبار کسب کنند. در ادامه به دو گزارش دیگر که بیانگر اهمیت و قدرت گیری ساجیان در کنار گروه حجریان است، می‌پردازیم:

الف) در ذی‌القعدة ۳۲۲ه.ق، محمد بن یاقوت قصد نبرد با مردآویج زیاری در اهواز را داشت و ساجیان را به همراه حجریان مأمور تهیه لوازم جنگ نمود. اما آنان سر باز زدند و حتی به تقابل با ابن یاقوت پرداختند. در نهایت ابن یاقوت از لشکرکشی به اهواز و نبرد با مردآویج منصرف شد (همان: ۱۸).

ب) در سال ۳۲۳ق ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه، به موصل لشکرکشی کرد و هنگام بازگشت به بغداد کار معونت‌ها (اعمال معاون) آنجا را به «ماکرد دیلمی» از ساجیان واگذار نمود (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۳۱/۵).

از گزارشات فوق می‌توان دریافت که ساجیان در دو سال ابتدایی خلافت الراضی، برخلاف دوران المقتدر و القاهر که حقیر شمرده می‌شدند، به جایگاه معتبری در دستگاه خلافت دست یافتند؛ به طوری که مقابل فردی چون ابن یاقوت که دو منصب مهم ریاست شرطه بغداد و حاجبی خلیفه را داشت، ایستاده و مانع لشکرکشی او به اهواز می‌شوند و حتی متعرض وی نیز می‌گردند و از سوی دیگر، ابن مقله وزیر، کار معونت‌های موصل را همان‌طور که ذکر شد، به آن‌ها می‌سپارد.

اما در سال ۳۲۴ه.ق، ورق به طور کامل برگشت و ساجیان جایگاهی را که به دست آورده بودند، از دست دادند. در این سال، الراضی، خلیفه عباسی، فردی به نام «محمد بن رائق» را با لقب امیرالمومنین به سپهسالاری سپاه خود منصوب کرد. هنگامی که سرداران ساجی همراه حسن بن هارون برای دیدار با ابن رائق روانه واسط شدند، توسط وی دستگیر گشتند. در توجیه این رفتار با ساجیان، به گروه حجریان اینگونه القا شد که اقدام مذکور برای گشایش در پرداخت جیره و مواجب صورت گرفته است. در پی این واقعه، سایر ساجیانی که در بغداد بودند، مجبور شدند به سوی موصل و شام بگریزند (همان: ۴۶۱).

احتمالاً سرکوب کردن ساجیان در این سال، با نقشه مشترک شخص خلیفه و ابن‌رائق صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که خلیفه از نفوذ و دخالت‌های بیش از اندازه ساجیان در امور خلافت و برخی سرکشی‌های آن‌ها به ستوه آمده باشد و از سوی دیگر میزان بالای حقوق و مواجب ساجیان که بعد از روی کار آمدن الراضی افزایش چشمگیری یافته

بود، سبب گردید که پرداخت مواجب سایر گروه‌های نظامی مانند حجریان دچار مشکل شود. این عوامل باعث شد تا خلیفه در یک نقشه از پیش طراحی شده، با همدستی ابن‌رائق به سرکوبی و طرد آن‌ها اقدام نماید. البته باید این نکته مهم را نیز در نظر داشت که یک سال قبل از سرکوب ساجیان، ابن‌مقله که پشتیبان ساجیان بود و به آن‌ها اعتماد داشت، از وزارت عزل شد و ساجیان حامی بزرگی را از دست دادند. در حقیقت با خلع وی، میدان عمل به منظور سرکوبی ساجیان برای الرازی باز شده بود.

۳-۴. حجریان

در کنار دو گروه مضافیان و ساجیان که شرح آن‌ها ذکر شد، گروه دیگری به نام حجریان نیز حضور داشتند که در برخی مقاطع، نقش تعیین‌کننده‌ای در مسائل مربوط به دو گروه دیگر ایفا نمودند. در مورد چگونگی ورود آن‌ها به دستگاه دولت عباسی، باید گفت در زمان خلافت ابن‌خاندان، مسلمین جنگ‌های موسوم به «صائفه» را که در تابستان‌ها علیه رومیان صورت می‌گرفت و از زمان امویان آغاز شده بود، دنبال کردند. از سال ۱۱۷ تا ۱۴۶ ه.ق، هیچ صائفه‌ای رخ نداد؛ زیرا «منصور سرگرم نبرد با بنی‌الحسن بود» (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۲۱۳/۲). این جنگ‌ها در دوران خلفای عباسی، از منصور تا پایان دوره خلافت المقتدر به شکل جدی مورد پیگیری قرار گرفت و مسلمین، غنائم و اسیران بسیاری از طریق این نبردها به دست آوردند (همان: ۳۷۱، ۳۶۵، ۵۲۵، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸). در واقع حجریان از اسرای همین جنگ‌های مسلمین با رومیان بودند. حجریانی که در دستگاه خلافت فعالیت می‌نمودند، غلامان ویژه اتاق‌های دربار خلافت و عضو شاخه‌ای از سپاهیان محسوب می‌شدند که نگرهبانی از دربار را بر عهده داشتند و البته در لشکرکشی‌ها نیز از آن‌ها بهره می‌بردند.

اولین واقعه مهمی که حجریان در آن نقش مهمی ایفا نمودند، واقعه طغیان ابوطاهر قرمطی در سال ۳۱۵ ه.ق بود. همزمان با طغیان وی و تلاش سپاهیان او برای فتح بغداد، حجریان در کنار مضافیان از گروه‌هایی بودند که به دفاع از بغداد و حمایت از المقتدر خلیفه عباسی پرداختند و مانع سقوط بغداد شدند (مسکویه، همان: ۲۴۹). همانطور که سابقاً نیز ذکر شد در سال ۳۱۷ ه.ق شورش از جانب یکی از سرداران حجری به نام «نازوک» علیه المقتدر صورت گرفت و او از خلافت برکنار شد. با اینکه نازوک از حجریان بود اما عمومیت جریان حجری حاضر به همکاری با وی نشدند و به همراهی مضافیان از خلیفه پشتیبانی کردند. المقتدر توانست به یاری آن‌ها، قدرت خود را مجدد به دست آورد و سران شورش را به قتل برساند (حمزه اصفهانی، بی‌تا: ۱۵۸-۱۵۹). پس از این رویداد بود که جیره و مواجب پیادگان مصافی افزایش یافت. در سال ۳۱۸ ه.ق که مضافیان در بغداد به شدت سرکوب شدند و حجریان در این امر مشارکت نمودند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴۷/۱۹-۲۴۶) در واقع با افزایش شدید مواجب مضافیان، حجریان و برخی گروه‌های نظامی دیگر که به خاطر این امر در پرداخت مواجب‌شان مشکلاتی به وجود آمده بود، حاضر شدند در سرکوب مضافیان شرکت کنند. با سرکوب مضافیان، حجریان به همراه ساجیان دو گروهی بودند که پس از ترکان، بیش از سایر گروه‌ها در ساختار نظامی عباسیان اهمیت و اعتبار داشتند. حجریان در واقعه عزل القاهر از خلافت در سال ۳۲۲ ه.ق نقش مهمی داشتند که شرح آن در سطور پیشین آمد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۸۷/۵-۳۸۳).

در سال ۳۲۳ ه.ق، مظفر بن یاقوت از سرداران با نفوذ خلیفه، توانست به یاری حجریان، ابن‌مقله‌ی شیرازی وزیر خلیفه را دستگیر نماید و خانه او را به آتش بکشد (همان: ۴۳۸-۴۴۲). حجریان گرچه در واقعه عزل القاهر، با ابن‌مقله همکاری داشتند ولی بنا بر منافع مالی خود در حوزه جیره و مواجب، حاضر شدند در سرنگونی ابن‌مقله به همکاری با ابن‌یاقوت بپردازند. نکته دیگر اینکه ابن‌مقله حامی ساجیان نیز بود و حجریان برای تضعیف موقعیت رقیب خود، حاضر به همراهی در برکناری این وزیر شده باشند.

نفوذ و جایگاه حجریان در زمان الرازی آن چنان تقویت شده بود که در سال ۳۲۴ه.ق به دلیل ناراضی‌ت‌ی آن‌ها از «بدر خرنش‌نی»، رئیس شرطه بغداد، او را از این سمت مهم عزل نمودند (همان: ۴۴۴). از سوی دیگر همان‌طور که در توضیح ساجیان آمد، حجریان در جریان لشکرکشی محمد بن یاقوت در اهواز برای نبرد با مرداویج، مسئولیت تهیه لوازم جنگ را داشتند، لیکن به دلیل عدم همکاری آن‌ها و ساجیان و حتی درگیری آنان با ابن یاقوت، این لشکرکشی نافرجام ماند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۱۹).

اما این دوره نفوذ و خودسری حجریان در دستگاه خلافت دیری نپایید. در سال ۳۲۴ه.ق، هنگامی که ساجیان به شدت توسط ابن رائق سرکوب شدند، اقدام مزبور را این‌گونه برای حجریان توجیه کردند که سرکوب ساجیان به قصد گشایش در پرداخت جیره آن‌هاست (مسکویه، همان: ۴۶۱). این واقعه در حقیقت تلنگری برای حجریان بود و آن را تهدیدی برای خود می‌دانستند.

در سال ۳۲۵ه.ق، قلمروی عباسیان پاره‌پاره شده بود و جایی جز سواد (روستاهای دجله) و عراق در دست خلیفه و ابن رائق نمانده بود (همان: ۴۸۱). ضربه نهایی به حجریان در همین سال وارد شد. ابن رائق به خلیفه الرازی پیشنهاد کرد که برای نزدیکی به اهواز همراه او به واسط بیاید. حجریان این اقدام او را توطئه‌ای علیه خود و در جهت همان اقدامی که با ساجیان صورت گرفت، پنداشتند. اما به هر صورت همراه ابن رائق به سوی واسط رفتند، لیکن ابن رائق جیره آن‌ها را از قلم انداخت و همین امر سبب شورش حجریان علیه وی گردید. این طغیان به شدت توسط ابن رائق سرکوب و پس از آن املاک حجریان به دستور او ضبط گشت. پس از اتمام کار حجریان، دستور کشتن زندانیان ساجی نیز توسط ابن رائق صادر گردید (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۲۴/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۳/۲۰).

همان‌طور که در سطور پیشین و در شرح ساجیان آمد، خلیفه الرازی توانسته بود به یاری آن‌ها و حجریان به قدرت برسد. امتیازات و بودجه بالای ساجیان که بر دوش دولت سنگینی می‌کرد و نیز خودسری‌ها و سرکشی‌های آن‌ها، سبب شده بود که خلیفه به دنبال راهکاری برای حذف آنان باشد. او با همدستی ابن رائق، ابتدا در سال ۳۲۴ه.ق ساجیان و سپس در سال ۳۲۵ه.ق، حجریان را از سر راه برداشت (مسکویه، همان: ۴۸۳).

بعد از سرکوب حجریان، آن‌ها نزد ابوعبدالله بریدی که بر واسط و اهواز مستولی شده بود، گریختند (همان: ۴۸۳). از روایتی که مسکویه نقل می‌کند، مشخص می‌گردد که حجریان با خاندان بریدی پیوندهای خویشاوندی، خانوادگی و زناشویی داشته و در واقع آن‌ها پس از سرکوب شدن توسط ابن رائق، بریدیان را مأمونی برای خود می‌دانستند. ابوعبدالله بریدی در جواب نامه ابن رائق که وی را به خاطر پذیرفتن حجریان مورد مؤاخذه قرار داده بود، به همین روابط خویشاوندی با آن‌ها اشاره می‌نماید. در همان سال، بریدی توانست به یاری حجریان بر بصره مسلط شود (همان: ۴۸۳-۴۸۵). در سال ۳۲۷ه.ق هنگامی که خلیفه به همراه «بجکم» برای نبرد با «ناصرالدوله‌ی حمدانی» به سوی موصل رفت، ابن رائق توانست کاملاً بر امورات بغداد مسلط شود و علیه خلیفه و بجکم موضع گرفت و در این مقطع شاهد یاری حجریان به ابن رائق هستیم. پس از پیروزی نیروهای ابن رائق در برابر سپاه خلیفه و بجکم، وی عهده‌داری راه فرات، دیار مضر، دیه‌های قنسرین و غواصم را از آن‌ها گرفت و حاضر به ترک بغداد شد و خلیفه و بجکم نیز به پایتخت بازگشتند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱۱/۶-۱۴). با آنکه ابن رائق سابقه‌ی سرکوب شدید حجریان را داشت ولی آنان به خاطر عداوتشان با خلیفه و منافع مادی خود، حاضر شدند از ابن رائق حمایت نمایند. در واقع آن‌ها عامل اصلی سرکوب خود در بغداد را خلیفه دانسته و ابن رائق را صرفاً وسیله‌ای در دستان وی برای اجرای نقشه خود می‌پنداشتند. پس هنگامی که او علیه خلیفه شورش کرد، به علت تنفر بیشترشان نسبت به خلیفه، حاضر به همکاری با وی شدند.

آخرین برهه‌ای که به طور برجسته از حجریان یاد شده، در جنگ بین نیروهای توزون (از دوستان بجکم) با نیروهای بریدی است. در زمان خلافت «المتقی»، بریدیان دو سپاه، یکی در آب‌ها و دیگری در خشکی، تشکیل دادند و حجریان

نیز در سپاه آن‌ها بودند. در جنگی که بین توزون و بریدیان در واسط رخ داد، قوای بریدی به همراه حجریان شکست سنگینی خوردند. (مسعودی، ۱۳۷۴: ۷۱۶/۲) پس از این رویداد در منابع تاریخی به حجریان اشاره چندانی نشده است.

۵. نتیجه‌گیری

سه گروه مضافیه، ساجیه و حجریه در ثلث اول قرن چهارم هجری نقش بسیار برجسته‌ای در ساختار سیاسی و نظامی عباسیان ایفا نمودند. آن‌ها به مقتضای منافع خود، در بحران‌های سیاسی و نظامی، گاهی در جهت حمایت از خلیفه و گاهی علیه او فعالیت داشتند. مناسبات سه گروه مذکور با یکدیگر نیز بر پایه‌ی منافع جناحی تنظیم می‌شد. از بین این گروه‌ها، حجریان پایگاه مستحکم‌تر و برجسته‌تری نسبت به دو گروه دیگر داشتند. آن‌ها در شرایط گوناگون، رویکرد متفاوتی را با دو گروه دیگر در پیش می‌گرفتند. در بعضی شرایط با مضافیان و ساجیان همراهی می‌نمودند. مانند همکاری آنان با مضافیان در قضیه شورش قرامطه، بازپس‌گیری مجدد قدرت توسط المقتدر و نهایتاً همدستی آن‌ها با ساجیان در وقایعی نظیر عزل المقتدر و القاهر از خلافت. در بعضی شرایط نیز که منافعی در تضاد با دو گروه مذکور قرار می‌گرفت، علیه آن‌ها اقدام می‌کردند؛ مانند همکاری با محمد بن یاقوت در سرکوب مضافیان و نیز کمک به مظفر بن یاقوت در دستگیری و عزل ابن‌مقله به قصد تضعیف جایگاه ساجیان.

بر اساس نظریه پاتریمونیال وبر، هرچه حاکم نظام پاتریمونیال، بیشتر به مزدوران خود و یا قوای نظامی تکیه داشته باشد، برای سلطه بر مخالفان خویش به نیروی آن‌ها وابسته‌تر می‌گردد و در مدت کوتاهی ارتش مزدور، املاک و سایر امتیازات را از حاکم پاتریمونیال می‌گیرد. این مطلب در مورد خلفایی که در این نوشتار مورد بحث قرار گرفتند، صدق می‌کند. در مورد رویکرد خلفای عباسی نسبت به این سه گروه، باید گفت که المقتدر توانست به یاری مضافیان و تا حدودی حجریان قدرت خود را بازیابی کند و القاهر با همکاری مشترک ساجیان و حجریان، دشمنان خود را سرکوب کرد. الراضی نیز با اتحاد همین دو گروه و با مساعدت ابن‌مقله شیرازی به خلافت رسید. در نتیجه، سه خلیفه مذکور در بازیابی قدرت خویش، مدیون سه گروه یاد شده بودند و همین امر سبب گشت که این گروه‌ها، خود را منجی خلفا دانسته و طالب امتیازات بیشتر شوند. خلفا نیز از یک سو به خاطر مواجب و بودجه سنگین آن‌ها و از سوی دیگر به خاطر کاهلی‌ها و سرکشی‌های گاه و بیگاه ایشان به ستوه آمده و هر یک متناسب با شرایط زمانی خود، تلاش کردند که آن‌ها را از میان بردارند. خلیفه المقتدر با تحریک گروه سواران سپاه خود که به بهانه سنگینی بودجه مضافیان، از افزایش حقوق آن‌ها سرباز می‌زد، توانست ضربه اولیه را به مضافیان وارد سازد و سپس آن‌ها را از پایتخت اخراج نماید. الراضی نیز توانست به یاری امیرالأمراي خود ابن‌رائق، ابتدا ساجیان و سپس حجریان را سرکوب کند. روابط بین این سه گروه با عنصر ترک، که حاکم بر دستگاه خلافت بود، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. در مورد ترکان که تقریباً صد سال بر دستگاه خلافت عباسی مستولی بودند باید گفت که آن‌ها به عنوان مافوق سه گروه مذکور، عمل می‌کردند. سرداران ترک در وقت ضرورت از این گروه‌ها به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کردند و البته در مواقعی نیز، این گروه‌ها در تقابل با ترکان فعالیت داشتند. سرداران ترک گرچه توانستند به کمک حجریان و ساجیان، المقتدر را از خلافت عزل کنند لیکن در دوره خلافت القاهر، همین دو گروه علیه همان سرداران ترک اقدام کردند و آن‌ها را از میان برداشتند. ساجیان و حجریان در دوران خلافت الراضی، با امیرالأمراي نیرومند خلیفه یعنی ابن‌رائق که در اصل از ترکان خزر بود، در تقابل بودند اما در برابر وی کاری از پیش نبردند و سرکوب گشتند.

منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل*، ترجمه‌ی عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ۱۵-۲۰، تهران، علمی، ۱۳۷۱.
- ابن اعثم کوفی، احمد، *الفتوح*، ۸، بیروت، دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۱.
- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون، *تاریخ مختصرالدول*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ۱۰-۱۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲.
- ابن حوقل، محمد، *صوره الارض*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *عقد الفرید*، تحقیق مفید محمد قمیحه و عبدالحمید ترحینی، ۲، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷.
- ابن عدیم، عمر بن احمد، *بغیه الطلب من تاریخ الحلب*، تصحیح سهیل زگار، ۱، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، ۲۶، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۵.
- ابن عماد، شهاب‌الدین، *شذرات الذهب*، تحقیق أرناؤوط، ۳، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶.
- ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، القاهره، الهیئه المصریه العامه للكتاب، ۱۹۹۲.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، ۱۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
- ابن منظور الانصاری الإفريقي، جمال‌الدین، *مختصرالتاریخ الدمشق لابن عساکر*، تحقیق ریاض عبدالحمید مراد، ۱۷، دمشق، دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر، ۱۹۸۴.
- اصفهان‌ی، حمزه بن حسن، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*، بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی تا.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
- پاسدراجیان، هرناند، *تاریخ ارمنستان*، ترجمه محمد قاضی، تهران: بی تا، ۱۳۶۶.
- ترنر، برایان، *وبر و اسلام*، ترجمه حسین بستان و دیگران، قم، حوزه و پژوهشگاه، ۱۳۸۸.
- جهشیاری، ابوعبدالله محمد، *تاریخ الوزراء و الکتاب*، بیروت، دارالفکر الحدیث، ۱۴۰۱.
- الحلبی، محمد بن علی العظیمی، *تاریخ حلب*، تحقیق ابراهیم زعرور، دمشق، بی تا، ۱۹۸۴.
- خضری، احمد رضا، *تاریخ خلافت عباسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- خلیفه بن خیاط، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، چاپ مصطفی نجیب فواز و حکمت کشلی فواز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- الدوری، عبدالعزیز، *الجدور التاريخیه للشعوبیه*، بیروت، دارالطلیعه للطباعة و النشر، ۱۹۸۱.
- ذهبی، شمس‌الدین، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ۱۴-۲۱، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳.
- رضا، عنایت‌الله، *اران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- الزکلی، خیرالدین، *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، ۸، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹.

- زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، جلد ۲ و ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- سلّومی، عبدالعزیز، *دیوان الجند: نشأته و تطوره فی الدوله الاسلامیه حتی عصر المأمون*، مکه، مکتبه الطالب الجامعی، ۱۹۸۶/۱۴۰۶.
- سیوطی، جلال‌الدین، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق ابراهیم صالح، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۷.
- شاکر، مصطفی، *دوله بنی عباس*، ۲، الکویت، وکاله المطبوعات، بی‌تا.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۲-۱۵، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
- طقوش، محمد سهیل، *دولت عباسیان*، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- عبّاس، احسان، *تاریخ بلاد الشام فی العصر العباسی*، آمان: بی‌تا، ۱۹۹۳.
- عقلی، عبدالله، *دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی*، تهران: بی‌تا، ۱۳۷۷.
- فرخنده‌زاده، محبوبه، «حاکمیت خلافت عباسی بر مبنای نظریه اقتدار سنتی ماکس وبر»، *مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ*، ۷، ۲۵، پائیز ۱۳۹۴.
- فروند، ژولین، *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، توتیا، ۱۳۸۳.
- فهیمی، مهین، *ساجیان، دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۹۶.
- ابن جعفر، قدامه، *الخراج و صناعه‌الکتابه*، چاپ محمدحسین زبیدی، بغداد، دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱.
- قرطبی، عرب بن سعد، *صله تاریخ الطبری*، فی ذیول تاریخ الطبری، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۷.
- قوام‌السامرائی، حسام، *المؤسّسات الاداریه فی دوله‌العباسیّه*، تصحیح عبدالعزیز الدوری، دمشق، مکتبه دارالفتح، ۱۳۹۱.
- کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- مجمّل التواریخ و القصص*، تصحیح محمدتقی بهار، تهران، کلاله خاور، بی‌تا.
- ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیّه*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الإشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهره، دارالصاوی، بی‌تا.
- *مروج‌الذهب و المعادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مسکویه رازی، ابوعلی احمد بن محمد، *تجارب‌الامم*، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، ۱، تهران، سروش، ۱۳۶۹.
- *تجارب‌الامم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران: توس، ۱۳۷۶.
- *تجارب‌الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹.
- مقریزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، قاهره: مطبعه بولاق، ۱۲۷۰ق.
- مینورسکی، ولادیمیر، *پژوهش‌هایی در تاریخ قفقاز*، ترجمه‌ی محسن خادم، تهران، بی‌تا، ۱۳۷۵.
- وبر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، تهران، سمت، ۱۳۸۴.

یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی ابراهیم آیتی، ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

- D. Ayalon, *military slaves and Islamic adversaries "in Islam and the Abode of War"*, London, 1994.
- Robinson. Chase, *The Cambridge History Of Islam*, Cambridge University Press, 2011.
- Wilferd Madeloung, *The Minor Dynasties Of Northern Iran*, In the Cambridge.
- Par M.Defremery, *Memoire Sur La Famille Des Sadjides*, Paris, Published By Imprimerie Royale, 1848.
- Wilferd Madeloung, *The Minor Dynasties Of Northern Iran*, In the Cambridge history of Iran, Vol.4
- Julius.Wellhausen, *Arab Kingdom And Its Fall*, Translated By Margaret Graham Weir, Published By The Univer Sity Of Calcutta, 1927.
- Adam. Mez, *The Renaissance Of Islam*, Translated By Salahuddin Khuda Bukhsh And David Samuel MargoliouthPublished By Jubilee Printing And Publishing House, 1937.
- Edmund.Basworth, *The Reunification Of The Abbasid Caliphate*, Published By Univer Sity Of New York Press, 1987.
- P.M.Coob, *White Banners: Contention in 'Abbasid Syria(750-880)*, State University of New York Press, 2001.
- Patricia Crone, *Slaves On Horses (The Evolution Of The Islamic Polity)*, Published By The Cambridge University Press, 1980.
- D.Ayalon, *military slaves and Islamic adversaries, in Islam and the Abode of War*, London, 1994.

Table Of Contents

<u>Validation of the Hypotheses of the Negative Influence of the Institution of Religion on the Decline of the Safavid Reign</u>	1-15
<u>Historical, Religious and Political Insights of the Author of <i>Mawāheb-e Elāhi</i></u>	17-34
<u>The Impacts of Governments' Financial Policy on Changes in the Budget of the Ministry of Education During the Time of Pahlavi I</u>	35-52
<u>Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashikoh's Poems</u>	53-69
<u>The Process of Creating New Schools and The Transformation of The Educational System of Kermānshāhān Province (1299-1330)</u>	71-85
<u>The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids)</u>	87-101



Historical Sciences Studies

Scientific-Research Journal of University of Tehran,

Department of History

Print ISSN: 2251-9254

Online ISSN: 2676-3370

Vol.14, No.1, Serial No.29 - Winter 2022

License Holder Publisher: Faculty of Literature and Humanities

Managing Director: Dr. Abdolreza Seif (Professor in University of Tehran)

Editor-in-chief: Dr. Mansour Sefat Gol (Professor in University of Tehran)

Associate Editor-in-Chief: Dr. Khadijeh Alemi (Assistant Prof. in University of Tehran)

Editorial Board:

Ehsan Eshraqi
Professor, University of Tehran, Iran

Mohammad Bagher Vosoughi
Professor, University of Tehran, Iran

Abdolrasoul Kheir Andish
Professor, University of Shiraz, Iran

Edmund Herzig
Professor, Oxford University, UK

Mansoor Sefatgol
Professor, University of Tehran, Iran

Farajolah Ahmadi
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo
Professor, Tokyo University of Foreign Studies,
Japan

Hasan Hazrati
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Jose Francisco Cutillas Ferrer
Professor, University of Alicante, Spain

Kazuo Morimoto
Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Robert Gleave
Professor, University of Exeter, UK

Sohrab Yazdani
Associate Professor, Kharazmi University, Iran

Executive Director: Dr. Mansoreh Shahryari

Editor and Typesetter: Maryam Jabbari

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jhss@ut.ac.ir Phone: 021-66973280

Rank granted: No. 3/11/60350 **Date:** 2011-07-20

All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory

Indexed at:
<https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>



Historical Sciences Studies

Formerly The Journal Of Literature and Humanities

Volume 14, Issue 1,
Serial Number 29.
Spring 2022.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

Validation of the Hypotheses of the Negative Influence of the Institution of Religion on the Decline of the Safavid Reign 1

Yahya Bouzarinejad, Hossein Iranpour

Historical, Religious and Political Insights of the Author of Mawāheb-e Elāhi 17

Jamshid Noroozi, Mozghan Sadeghifard

The Impacts of Governments' Financial Policy on Changes in the Budget of the Ministry of Education During the Time of Pahlavi I 35

Foad Pouraryan, Azar Ardianian

Historical Analysis of the Components of Society Reform in Darashkoh's Poems 53

Khadijeh Alemi, Yousof Heydarnejad

The Process of Creating New Schools and The Transformation of The Educational System of Kermānshāhān Province (1299-1330) 71

Motaleb Motalebi, Mohammadjavad Moradinia

The Role of Military Groups in the Developments of the Abbasid Caliphate (300-330 AH) on the Basis of Max Weber's Concept of Patrimonialism. (Case Study of Three Groups: Masafids, Sajids, and Hujrids) 87

Abbas Adavoudi Jolfaei, Masoud Vakilitanha